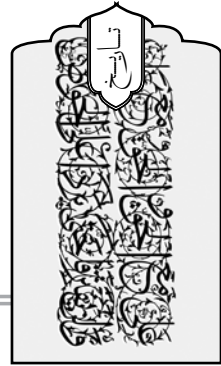
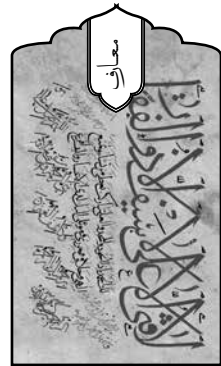


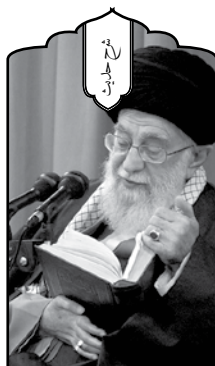


- ۸ مناسبت های ماه رجب  
 ۱۶ سیری در زندگانی امام اول شیعیان



- ۳۴ فتوت و جوانمردی در سیره معصومان  
 ۴۰ آیین فتوت و اخلاق جوانمردی  
 ۵۰ آیین جوانمردی  
 ۷۵ مروّت و جوانمردی  
 ۹۲ مروّت





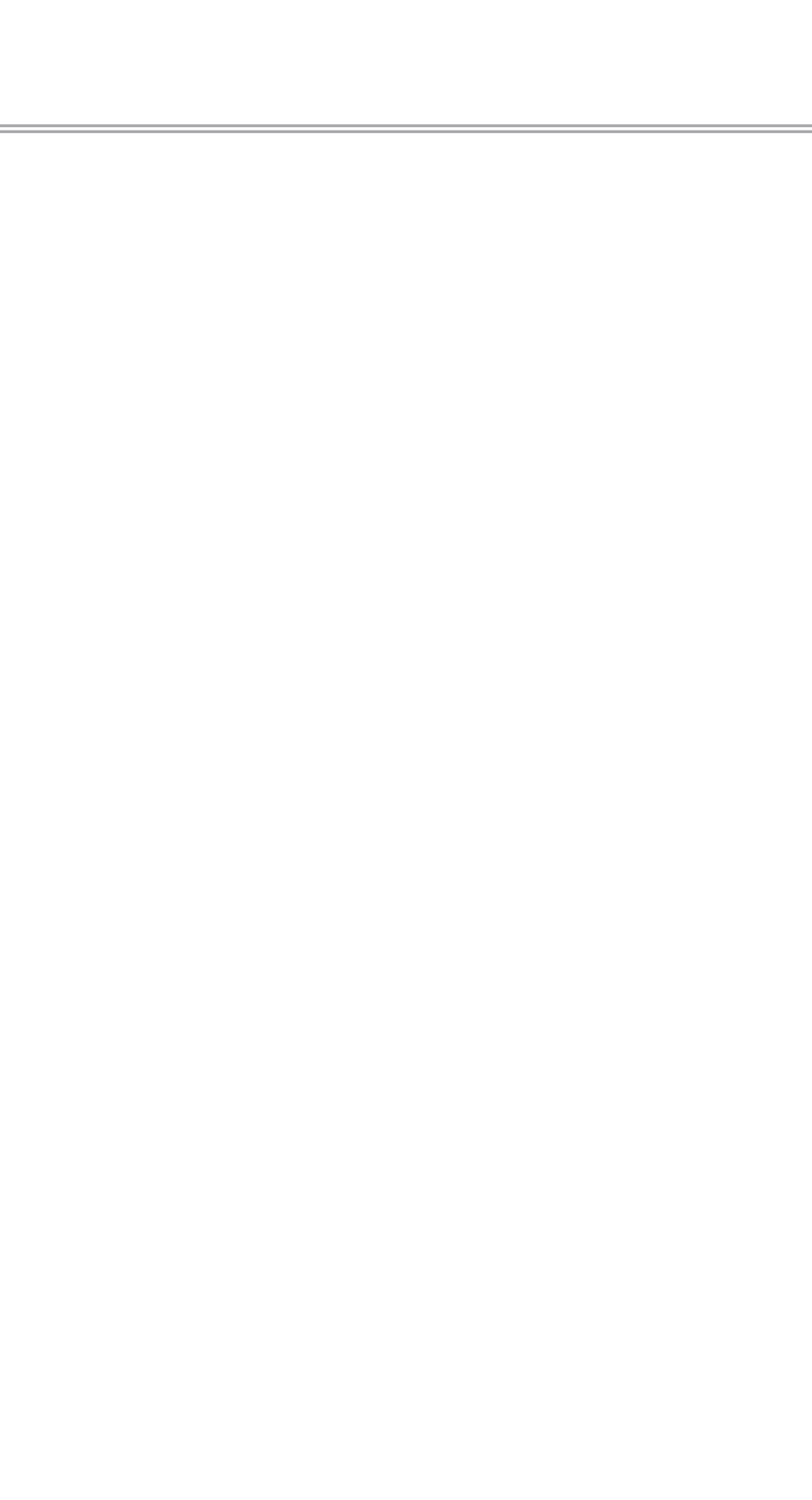
۹۸ دوستی و خدمت بی منت  
شرح حدیث در بیان مرحوم آیت الله  
۱۰۰ حاج آقا مجتبی تهرانى



۱۰۴ پرسش و پاسخ



۱۲۰ تفسیر قرآن مجید



### پوشیده نگه داشتن رازها و حریم خصوصی دیگران

ما وشما برخی اوقات خواسته یا ناخواسته از زوایای پنهان زندگی دیگران آگاه می‌شویم. حال، خود افراد با زگو می‌کنند و یا به هر طریقی ما مطلع می‌شویم. از نشانه‌های انسان با اخلاق و دارای سلامت روح در این حالت پوشیده نگه داشتن عیب و راز و حریم دیگران است. هم نگاهی اخلاقی است و هم توصیه دینی، از بزنگاه‌هایی است که مخلوق می‌تواند لباس خالق بر تن کند. آنکه بر تمامی پنهان‌ها، عالم است خود پوشاننده‌ترین است. اگر نبود این لطف باری تعالی که من و شما را حفظ کرده است. از عیان شدن، حتماً سنگ بنای زندگی اجتماعی انسان‌ها تا متوازن و سخت و خطرناک می‌شد.

خدای مهربان عیب‌ها را می‌پوشاند و توقع دارد ما نیز این‌گونه باشیم. او حافظ اسرار است، نیز می‌پسندد که من نیز این‌گونه باشم. اگر بنا بود که از سرّ ضمیر هم مطلع می‌شدیم هیچ‌کدام به دیگری رحم و محبت و احترام نمی‌کردیم. در تعلیم دینی، ما موظف به درک ظاهر و رعایت حریم و پوشیدن اسرار هستیم.

مولای مهربان امام علی (ع) می‌فرماید: اگر همدیگر را کامل می‌شناختید حتی راضی به دفن کردن جنازه‌های هم نمی‌شدید!

زوایای پنهان زندگی هر فرد به خود او و خدای ناظر و عالم او مرتبط است. به غیر از امور مرتبط به امنیت و عدم اختلال در زندگی اجتماعی و سیاسی که آنهم مربوط به دخالت آحاد جامعه نیست، و دیگر سرّ و کتمان سرّ معنی قبلی را ندارد، ما موظف به رعایت هستیم. رعایت حریم، رعایت آبرو، پوشاندن اسرار و هم چون خدا ستار العیوب گردیم.

پس آبرو و راز بیوشانیم و محترم بدانیم تا راز و آبروی ما بیوشانند و محترم دانند.

وَاللَّهُ يَخْتَارُ  
مَنْ يَشَاءُ لِرَبِّهِ  
وَاللَّهُ يَخْتَارُ  
مَنْ يَشَاءُ لِرَبِّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## وقایع ماه رجب

ماه رجب، آغاز پرفضیلت ترین سه ماه سال است (رجب، شعبان و رمضان) که هر سه ماه از مقام والایی در میان دیگر ماه های سال برخوردارند. گو این که این ماه، حتی در جاهلیت نیز مورد احترام زیادی بوده و آن را حرام می نامیدند زیرا جنگ و کارزار را نیز در این ماه ناروا و ممنوع می دانستند. و چون به احترام ماه رجب، تمام سلاح ها بر زمین گذاشته می شد، آن را «اصم» نیز نام گذاری کرده اند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در فضیلت این ماه چنین می فرماید:  
«الا ان رجب شهر الله الاصم و هو شهر عظیم و انما سمی الاصم لانه لا یقارنه شهر من الشهور حرمه و فضلا عند الله تبارک و تعالی».  
«الا ان رجب و شعبان شهرای و رمضان شهر امتی».  
«الا و من صام من رجب یوما ایمانا و احتسابا استوجب رضوان الله الاکبر و اطفی صومه فی ذلک الیوم غضب الله».

ای مردم بدانید که ماه رجب ماه «اصم» خداوند است و همانا ماهی است بس عظیم و بزرگ و علت نام گذاری این ماه به «اصم» این است که هیچ ماهی از ماه های سال از نظر فضیلت و حرمت نزد خدای تبارک و تعالی، به آن نمی رسد.



هان! ماه رجب و ماه شعبان دو ماه من اند و ماه رمضان ماه امتم.  
هان! هرکه یک روز از ماه رجب را با ایمان و برای رضای خدا روزه بدارد، به نعمت رضوان بزرگ الهی نایل آید، و روزه اش در آن روز خشم خداوند را فرو می نشاند.  
و آن چه بیش تر بر عظمت و احترام این ماه افزوده است، مناسبت های آن است که در رأس آن ها عید بزرگ مبعث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (۲۷ رجب) و عید میلاد امیرالمومنین مولای متقین علی بن ابی طالب علیه افضل الصلاه والسلام (۱۳ رجب) می باشد

### اول رجب

#### روز ولادت امام محمد باقر علیه السلام

سالروز ولادت پیشوای پنجم، حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که در نخستین روز از ماه رجب سال ۵۷ هجری در مدینه منوره به دنیا آمد. آن حضرت چهار سال از عمر مبارکش را با جد بزرگوارش امام حسین علیه السلام گذراند و ۳ سال با پدرش امام سجاد علیه السلام. و پس از شهادت پدر، ۱۸ سال زندگی کرد که مدت امامت آن حضرت را تشکیل می دهد.  
امام باقر علیه السلام در روز هفتم ذی حجه از سال ۱۱۴ هجری در سن ۵۷ سالگی به شهادت رسید.  
روز ولادت آن بزرگوار را به عموم شیعیانش تبریک و تهنیت می گوئیم.

### دوم رجب

#### روز ولادت امام هادی علیه السلام

امام علی بن محمد الهادی علیهما السلام، دهمین امام و پیشوای شیعیان در روز دوم رجب یا پنجم رجب از سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ هجری در روستایی به نام «بصریا» نزدیک مدینه منوره به دنیا آمد. و طبق برخی روایات در روز سوم رجب یا ۲۵ جمادی الثانی از سال ۲۵۴ هجری در سامرا به شهادت رسید.  
امام هادی علیه السلام ۶ سال و ۵ ماه همراه با پدر زندگی کرد و پس از شهادت پدر ۳۳ سال زیست که مدت امامتش می باشد.  
روز ولادت حضرتش را به شیعیانش تبریک، و روز وفاتش را تسلیت می گوئیم.

## دهم رجب

### روز ولادت امام جواد علیه السلام

امام نهم، حضرت محمد بن علی الجواد علیهما السلام در روز جمعه دهم ماه رجب از سال ۱۹۵ هجری به دنیا آمد. آن حضرت در سن ۸ یا ۹ سالگی به امامت رسید و ۱۷ سال مدت امامتش به طول انجامید، یعنی عمر مبارکش از ۲۶ سال تجاوز نمی کند. ولی به هر حال سن و سال برای آن بزرگواران و پیشوایان معصوم مطرح نیست، چه این که آن ها برگزیدگان خدایند و از آغاز تولد، انسان کامل هستند (و آئیناه الحکم صبیا).

امام جواد روز ششم ذی حجه یا به قولی در روز آخر ماه ذی قعدة از سال ۲۲۰ هجری به شهادت رسید.  
روز ولادت این امام معصوم بر همه پیروانش مبارک باد.

## سیزدهم رجب

### روز ولادت امیرالمومنین علیه السلام

حضرت امیرالمومنین روز ۱۳ رجب و ۳۳ سال قبل از هجرت در کعبه خانه خدا به دنیا آمد. او نخستین و آخرین کسی است که در کعبه زاده می شود.  
حافظ گنجی شافعی در الکفایه خود در این باره می گوید:  
امیرالمومنین علی بن ابی طالب در مکه در بیت الله الحرام، شب جمعه ۱۳ رجب، ۳۳ سال پس از عام الفیل، متولد شد. هیچ کس جز او در خانه خدا به دنیا نیامده و نخواهد آمد و همین برای تعظیم مقام والایش کافی است.  
شیخ صدوق در مورد ولادت امام علی علیه السلام چنین می گوید:  
یزید بن قعنب می گوید: من همراه با عباس بن عبدالمطلب و گروهی از بنی عبدالعزی در برابر خانه خدا نشسته بودیم.

ناگهان فاطمه بنت اسد به کنار خانه خدا آمد، در حالی که ۹ ماه از مدت حمل او به علی بن ابی طالب می گذشت. درد زایمان بر او عارض شد، دست ها را به دعا بلند کرد و با خدای خود چنین مناجات نمود:

«پروردگارا! من به تو و پیامبران و کتاب هایی که از سوی تو نازل شده است ایمان دارم و سخن جدم حضرت ابراهیم خلیل را گواهی می دهم؛ همان کسی که این

بیت عتیق را ساخت، پس به حق آن کس که این خانه را بنا کرد و به حق جنینی که در شکم دارم، زایمان را بر من آسان فرما.» یزید بن قعبن ادامه می دهد:

نگاه دیدیم پشت کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد به درون خانه خدا وارد شد و از دیدگانمان پنهان ماند، سپس دیوار خانه به هم آمد! رفتیم که قفل را باز کنیم تا از حقیقت قضیه آگاه گردیم ولی قفل خانه خدا باز نشد که نشد. دانستیم که این امری است الهی.

سه روز بر این منوال گذشت، در روز چهارم مادر علی علیه السلام در حالی که او را بردست خود گرفته بود، از خانه خارج شد و چنین گفت:

«انی فضلت علی من تقدمنی من النساء لان آسیه بنت مزاحم عبت الله عزوجل سرافی موضع لایحب ان یعبدا الله الا اضطرارا وان مریم بنت عمران هزت النخله الیابسه بیدها حتی اءکلت منها رطبا جنیا وانی دخلت البیت الحرام فاکلت من ثمار الجنه واوراقها فلما اردت ان اخرج، هتف بی هاتف: یا فاطمه! سمیه علیا فهو علی والله العلی الاعلی یقول: انی شقت اسمه من اسمی و اءدبته بادبی و وقفته علی غامض علمی و هو الذی یکسر الاصنام فی بیتی و هو الذی یوذن فوق ظهر بیتی و یقدسنی و یمجدنی فطوبی لمن احبه و اءطاعه و ویل لمن ابغضه و عصاه».

همانا بر بانوانی که پیش از من بودند، برتری دارم زیرا آسیه دختر مزاحم در پنهانی و در جایی که نباید خدا را عبادت کنند، به پرستش و عبادت خدا می پرداخت و مریم دختر عمران، درخت خشک خرما را تکان داد تا از آن رطب تازه بچیند و بخورد، و اما من در خانه خدا وارد شدم (و مهمان او گشتم) و از میوه ها و برگ های بهشتی تناول کردم و هنگامی که خواستم از خانه بیرون آیم، هاتفی مرا ندا داد که: ای فاطمه! فرزندت را «علی» نام گذار چرا که او علی و بزرگ است و خدای علی اعلی می فرماید: من نام او را از نام خود برگرفتم و او را به آداب خود ادب کردم و بر پنهانی های علمم آگاه ساختم. او کسی است که بت ها را در خانه ام می شکند. او کسی است که بر پشت بام خانه ام اذان می گوید. او کسی است که مرا بسیار ستایش و تمجید می کند. پس خوشا به حال کسانی که او را دوست داشته باشند و اطاعتش کنند و وای بر کسانی که او را دشمن داشته و مخالفتش نمایند. (امالی صدوق ص ۸۰)

نه تنها شیعیان بر این مطلب اتفاق نظر دارند، که بسیاری از مورخان و محدثان و علمای اهل سنت نیز بر این مطلب اذعان می نمایند و گواهی می دهند که علی زاده کعبه است و جز او کسی در خانه خدا متولد نشده و نخواهد شد.

این فضیلت مانند بسیاری از فضایل دیگر، مخصوص علی است و هیچ کس در آن ها شریک نمی باشد، او نور خدا و کلمه خدا و پرچم هدایت خدا است. او مظهر حق تعالی است در جهان دنیا و جامع تمام کمالات و فضایل معنوی است. او برترین و بافضیلت ترین انسان روی زمین پس از رسول خدا (ص) است.

ابن عباس گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم سخن می گفت، در ضمن سخنانش فرمود: ای مردم! کیست که سخنش از سخن خداوند بهتر و درست تر باشد؟ ای مردم! همانا خداوند به من دستور داده است که علی را به عنوان پیشوا، امام، خلیفه و وصی خود به شما معرفی کنم و او را برادر و وزیر خود قرار دهم.

ای مردم! علی پس از من باب هدایت و دعوت کننده مردم به سوی خداوند می باشد. علی، پارساترین و برگزیده ترین مومنان است «و من اءحسن قولاً ممن دعا الی الله وعمل صالحاً و قال اننی من المسلمین» و چه کسی سخنش ارزشمندتر است از آن کس که مردم را به سوی خدا فرا می خواند و کارهای شایسته انجام می دهد و می گوید: من از مسلمانانم.

ای مردم! علی از من است. فرزندان علی فرزندان من هستند، و او همسر دختر عزیزم است. فرمان او فرمان من و نهی او نهی من است. پس ای مردم، بر شما باد به طاعت و فرمان برداری از او و زنده شدن از نافرمانی و مخالفتش چرا که اطاعتش، اطاعت من و نافرمانیش، نافرمانی من است.

ای مردم! علی صدیق این امت و فاروق آن است. و علی محدث و سخن گوی این امت است. علی هارون، یوشع، آصف و شمعون امت است. علی الگوی هدایت و کشتی نجات و طالوت امت و ذوالقرنین آن است.

ای مردم! علی آزمایش خداوند بر مردم است و علی حجت بزرگ پروردگار است. علی آیت عظمای الهی و پیشوای هدایت و عروه الوثقی دین است.

ای مردم! علی با حق و حق با علی است و علی زبان گویای حق است.

ای مردم! علی قسیم الجنه والنار (قسمت کننده بهشت و دوزخ) است. هیچ

یک از شیعیان و پیروانش به جهنم نمی روند و هیچ یک از دشمنانش از جهنم رها نمی شوند و همانا هیچ یک از دشمنانش به بهشت ره نمی یابند و هیچ یک از پیروانش از بهشت دور نمی شوند.

ای یاران و اصحاب من! من ناصح و خیرخواه شما هستم و هم اکنون رسالت و پیغام خداپیم را به شما رساندم ولی چه کنم که شما ناصحان را دوست نمی دارید؟! این عید سعید را به مقام شامخ حضرت ولی الله الاعظم اءرواحنا لتراب مقدمه الفداء، تهنیت عرض می کنیم و این روز فرخنده را به تمام پیروان و علاقمندان و شیعیان آن حضرت به ویژه ملت فداکار ایران که افتخار پیروی از وجود مقدسش را دارد، تبریک می گوئیم و امیدواریم خداوند ما را جزء شیعیان واقعی آن حضرت قرار دهد و در روز تقسیم بهشت و دوزخ، ما را جزء ساکنان بهشت برینش به حساب آورد، هر چند لیاقت همنشینی با آن انوار الهیه را نداشته باشیم، زیرا بی گمان ما محب و علاقمند او و فرزندان معصوم و مطهرش هستیم و چنان که پیامبر می فرماید: «المرء مع اءحب» پس بارالها ما را با هر که دوست داریم محشور فرما.

یک بار دیگر این عید بزرگ را به مقام معظم رهبری و ملت و امت اسلامی تبریک و تهنیت عرض می کنیم.

### بیست و پنجم رجب

#### روز شهادت امام کاظم علیه السلام

در این روز، هفتمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در سن ۵۵ سالگی در سال ۱۸۳ در زندان سندی بن شاهک لعنه الله علیه و به دستور هارون الرشید عباسی لعنه الله علیه به شهادت رسید. امام کاظم علیه السلام که معروف به باب الحوائج است ۵۵ سال مدت عمر مبارکش می باشد که ۲۵ سال آن دوران امامتش است.

فرارسیدن روز شهادت آن حضرت که روز غم و اندوه مسلمین است را تسلیت می گوئیم و امیدواریم این باب الحوائج ما را در روزی که «لاینفع مال و لابنون» است، دست ما را بگیرد و شفاعتمان کند، آمین رب العالمین.

## بیست و هفتم رجب

بعثت پیامبر اسلام (ص)

یکی از بزرگ ترین اعیاد اسلامی است. روزی است که رسول خدا به پیامبری مبعوث شد و وحی بر آن حضرت نازل گشت. امروز روز ولادت اسلام است و روزی است که مردم از ظلمات بیرون آمدند و به نور پیوستند، لذا بر امت است که امروز را در سراسر جهان جشن بگیرند و شادمانی کنند؛ جشنی بزرگ که سزاوار این روز بسیار بزرگ باشد.

«هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یرکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین».

حضرت امیرالمومنین علیه السلام دوران بعثت را چنین تعریف می کند: «پیامبر در حالی برانگیخته شد که مردم در فتنه ها و آشوب ها و سرگردانی های دوران جاهلیت گرفتار بودند، همان فتنه ها که طناب خانه دین را می گسست و ستون های ساختمان یقین را درهم می ریخت. در اصل دین اختلاف افتاده و مطلب بر مردم مشتبه شده بود، آن سان که راه رهایی از آن حیرت ها و سردرگمی ها تنگ شده و مصدر هدایت و راهنمایی از دیدگان نشان مخفی مانده بود.

پس راه حق گمنام و کوری ضلالت، جهان را فراگیر شده بود. خداوند و پروردگار خود را نافرمانی می کردند و شیطان دور شده از رحمت الهی را اطاعت می نمودند. ایمان از میان رفته بود و ستون هایش درهم ریخته و نشانه هایش ناشناخته مانده و راه هایش فرسوده و جاده هایش برطرف شده بود.

شیطان را فرمان می بردند و در راه هایش گام می نهادند و به آبخورهایش سر می زدند و شیطان پرچم های خود را توسط آنان برافراشته می کرد. در فتنه هایی که مردم را پاپیال نموده و همگی در آن سرگردان و گرفتار آمده بودند...» (نهج البلاغه، خطبه ۲) این روز بسیار فرخنده و عید سعید را به عموم مسلمین به ویژه برادران و خواهران مسلمان ایران که افتخار پیروی صادقانه از رسول الله را دارند، تبریک و تهنیت فراوان عرض می کنیم.

پی نوشت ها

۱. ریاحین الشریعہ: ج ۳، ص ۳۳.
۲. ستارگان درخشان: ج ۲، ص ۱۳۲.
۳. مرد آفرین روزگار: ص ۱۰.
۴. همان، ص ۱۴.
۵. وقایع الشہور: ص ۹۴.
۶. سیرہ ی ابن ہشام: ج ۲، ص ۳۸۸ - بحار الانوار: ج ۲۱، ص ۶۲.
۷. تتمہ المنتہی: ص ۳۲.
۸. تاریخ خلیفہ بن خیاط: ص ۱۸۴.
۹. اخبار الطوال، ص ۱۴۷.
۱۰. تتمہ المنتہی، ص ۳۶.

# سیری در زندگانی امام اول شیعیان

ابعاد گوناگون و قابل تأسی مردان بزرگ باگذشت تاریخ، بهتر روشن می‌گردد و شگفتی‌های کارنامه آنان با پیشرفت علم و جوامع بشری، برتری و جاویدانگی شخصیت آنان را به نمایش می‌گذارد.

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام یکی از فرزندان تاریخی، بلکه یگانه فرزانه و بزرگ مردی است که نامش در صدر مردان نامی تاریخ قرار گرفته و باگذشت قریب چهارده قرن از شهادت وی، همچنان شاهد اقبال روزافزون بشر به شناخت آن ابرمرد علم و عمل و کندوکاو جوانب گوناگون شخصیت و ویژگی‌های وی هستیم؛ چنان که به جرأت می‌توان او را مردی نامتناهی و رهبر همه قرون و اعصار و یگانه انسانیت دانست.

نوشتارذیل سیری گذرا در حیات علمی و تربیتی آن حضرت دارد که امید است معرفت و بهره‌مندی بیش‌تر از راه و رسم علوی را برای خوانندگان به ارمغان آورد.

## نام و نشان

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف در روز جمعه ۱۳ رجب سال سی ام عام الفیل برابر با ۱۹ مهر در شهر مکه و درون



کعبه چشم به جهان گشود. پدرش ابوطالب، که نامش عبدمناف بود، یکی از اعمام پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود که بزرگ خاندان هاشم و یکی از سران مکه و قریش به شمار می رفت. مادرش فاطمه بنت اسد نیز از دودمان هاشم بود. از این رو، آن حضرت از دو طرف به هاشم می رسد و هاشمی به حساب می آید.<sup>(۱)</sup>

کنیه آن امام، ابوالحسن است و «ابوتراب» نیز خوانده شده. القاب فراوانی از وی گزارش شده که از جمله می توان به اسدالله (شیرخدا)، سید عرب (امیر عرب)، سیدالمسلمین، امام المّتّقین و مهم تر از همه امیرالمؤمنین اشاره کرد. شیعیان لقب اخیر را بنا بر نص پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص آن امام دانسته و به کاگریری آن را، حتی برای سایر معصومان علیهم السلام، مجاز نمی دانند.<sup>(۲)</sup>

آن حضرت هنگامی پا به عرصه گیتی گذاشت که پدرش در سفر بود و مادرش اسم او را حیدر نهاد. پدر پس از بازگشت، نام وی را تغییر داد و «علی» نامید.<sup>(۳)</sup> او، که در خاندان با اصالت و کرامت و فرهنگ عرب متولد شده بود، معلمان نخستین اش پدر و مادرش بودند که سال ها قبل برای مدتی نسبتاً طولانی سرپرستی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بر عهده داشتند. آگاهی های لازم از جمله کتابت را در خانواده آموخت، سرگذشت اقوام، ملل و پیامبران گذشته را از آنان و سایر آگاهان فراگرفت و طولی نکشید که به دلیل تنگ دستی پدر و بروز قحطی، به دعوت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه وی منتقل شد و تحت تعلیم، سرپرستی و تربیت مستقیم ایشان قرار گرفت.<sup>(۴)</sup>

### تعلیم و تربیت

امام علی علیه السلام داستان انتقال خود به بیت رسالت را به خاطر آورده، از پیوند تاریخی و اختصاصی خود با پیامبر این گونه یاد می کند: «شما می دانید که مرا نزد رسول خدا چه رتبت است و خویشاوندی ام با او در چه نسبت است. آن گاه که کودک بودم، مرا در کنار خود می نهاد و بر سینه خویش جا می داد و مرا در بستر خود می خوابانید؛ چنان که تنم را به تن خویش می سود و بوی خوش خود را به من می بویانید. و گاه بود که چیزی را می جوید و سپس آن را به من می خورانید. از من دروغی در گفتار نشنید و خطایی در کردار ندید...

و من در پی او بودم، در سفر و حضر چنان که شتر بچه در پی مادر. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه ای برپا می داشت و مرا به پی روی آن می گماشت. هر سال در حراء خلوت می گزید؛ من او را می دیدم و جز من کسی او را نمی دید. آن هنگام که جز خانه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه در آن بودند در هیچ خانه ای مسلمانی راه نیافته بود، من سومین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنودم.

من هنگامی که وحی بر او صلی الله علیه و آله فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم. گفتم: ای فرستاده خدا، این آوا چیست؟ گفت: «این شیطان است که از آن که او را نپرستند نومید و نگران است. همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، جز این که تو پیامبر نیستی و وزیری و به راه خیر می روی، و مؤمنان را امیری.»<sup>(۵)</sup>

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ ترین و اختصاصی ترین معلم و مربی او بود و بر اخلاق و سجایای علمی انسانی وی تأثیر فراوان گذاشت؛ همان گونه که پیامبر از همان نوجوانی در صداقت زبانزد همگان بود و مردم به او لقب «امین» دادند، امام نیز چنان که خود اشاره نمود همواره به صدق رفتار می کرد. در برابر فرهنگ غالب جاهلی، که شاخصه مهم آن را بت پرستی و اوهام گرایی تشکیل می داد، امام علی علیه السلام سرتسلیم فرود نیاورد و هرگز در برابر بت، پیشانی به خاک نسایید. وی نخستین کسی بود که از میان مردان به پیامبر ایمان آورد و ندای توحیدی و نجات بخش او را لبیک گفت.<sup>(۶)</sup>

آن حضرت در زمان اسلام آوردن، قریب ده سال سن داشت و در تمام سیزده سال دعوت پیامبر در مکه، در خانه وی زندگی می کرد و این توفیقی استثنایی و فرصتی طلایی برای او شمرده می شد که نه تنها بیش از دیگران از پیامبر حدیث بشنود، بلکه آیات نازل قرآن کریم و شأن نزول ها و تبلیغ و تفسیر آن ها را بدون واسطه و از نزدیک فراگیرد.

### اولین انتساب به جانشینی

دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله در سه سال نخست بعثت در مکه به گونه ای پنهان انجام می گرفت و چون آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء: ۲۱۴) نازل

شد، پیامبر به علی علیه السلام فرمود: «خداوند مرا فرموده است خویشاوندان نزدیکم را به پرستش او بخوانم؛ گوسفندی بکش و صاعی نان و قدحی شیر فراهم کن.» علی علیه السلام چنان کرد. آن چهل تن (یا نزدیک چهل تن) از فرزندان عبدالمطلب فراهم آمدند و همگی از آن خوردنی سیر شدند. اما همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست سخنان خود را آغاز کند، ابولهب گفت: «او شما را جادو کرد» و مجلس به هم خورد. روز دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را فراخواند و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، گمان ندارم کسی از عرب برای مردم خود بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، آورده باشد؛ دنیا و آخرت را برای شما آورده ام.»

سپس دعوت از خویشاوندان را برای پذیرش اسلام اظهار نمود و از آنان برای تبلیغ اسلام در بین سایر مردم یاری طلبید و گفت: کدام یک از شما مرا در این کار کمک می کند تا برادر و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد؟ در حالی که همه مهر سکوت بر لب زده بودند، علی علیه السلام قیام کرد و گفت: «ای رسول خدا، آن منم.»<sup>(۷)</sup>

بنا به بعضی گزارش ها، پیامبر سه بار از بنی هاشم یاری طلبید و همکار خود را نوید جانشینی و امامت داد و در هر بار، کسی جز علی علیه السلام از میان آنان اعلام آمادگی نکرد. سرانجام، پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: «این وصی من و خلیفه من در میان شماست. سخن او را بشنوید و از او متابعت کنید.»<sup>(۸)</sup>

این اولین رویداد مهم اسلامی بود که طرح جانشینی علی علیه السلام را برای پیامبر هر چند در محدوده بنی هاشم آشکار ساخت و به خوبی هم شایستگی و آمادگی او را برای این مسئولیت سنگین و نیز نظر رضایت پیامبر را از او نشان داد. این تنها نبود، علی علیه السلام همواره یار و همکار رسول خدا بود و پیوسته، بخصوص در مواقع خطر و شرایط دشوار، از آن حضرت پشتیبانی و دفع خطر می نمود.

### حمایت از پیامبر

ابن ابی الحدید از امام محمد بن حبيب نقل می کند: «ابوطالب بر جان پیغمبر می ترسید. بسا شب هنگام نزد بستر او می رفت و او را بر می خیزانید و

علی را به جای وی می خواباند.

شبی علی گفت: من کشته خواهم شد. ابوطالب در چند بیت بدو چنین گفت: سپرم! شکبیا باش که شکیبایی خردمندانه تراست و هر زنده ای می میرد. بلایی است دشوار، اما خدا خواسته است دوستی فدای دوستی شود؛ دوستی والاگهر، کریم و نجیب. اگر مرگی رسید، تنها برای تو نیست؛ هر زنده ای می میرد. علی چنین پاسخ داد: مرا در یاری احمد به شکیبایی می خوانی؟ به خدا، آنچه گفتم از سر ترس نبود. من دوست می دارم یاری مرا ببینی و بدانی. من پیوسته فرمانبردار تو هستم. من احمد را، که در کودکی و جوانی ستوده است، برای خدا یاری می کنم.»<sup>(۹)</sup>

بر اساس همان ایمان راستین به اسلام و باور عمیق نسبت به رسالت پیامبر بود که او از هفده تا بیست سالگی همراه سایر بنی هاشم در شعب ابوطالب و در محاصره اقتصادی به سر برد و پس از پایان محاصره، با مرگ پدرش ابوطالب، نه تنها کمترین تردیدی در مورد حمایت از پیامبر به خود راه نداد، بلکه بر میزان آن افزود و در «لیلة المبیت» (۶۱۸ م) که قریب ۲۳ سال از عمرش می گذشت، خود را سپر بالای پیامبر قرار داد و در بستروی خوابید تا توطئه مسلحانه دشمن برای قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را نشانه رود.

علی علیه السلام در هفتم ربیع الاول (۳۱ شهریور) سال اول هجرت با مادرش فاطمه بنت اسد، فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله که بعدها همسر او شد و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب (دختر عمویش) از مکه به مدینه هجرت کرد و این در حالی بود که جدایی وی از پیامبر در زمان هجرت، افزون بر محافظت از پیامبر، رسالت سنگین ادای امانت های مردم را که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت، بردوش او نهاده بود.<sup>(۱۰)</sup>

او در جریان ساختن مسجد، که پایگاه بی بدیل عبادی، علمی، فرهنگی، سیاسی و نظامی در صدر اسلام بود، مشارکت جدی داشت و در جریان اجرای طرح مؤاخات بین مهاجران و انصار، طی پیمانی با پیامبر برادر گردید. این پیوند پس از هجرت و در ذی قعدة سال اول هجری (اردیبهشت یا خرداد) در مدینه به وقوع پیوست.

### جنگاوری

امام اول شیعیان هنوز بیش از ۲۴ سال از عمرش سپری نشده بود که در اولین جنگ قریش با پیامبر، معروف به جنگ «بدر» شرکت کرد و با فداکاری و کشتن ۳۵ تن از هفتاد کشته سپاه دشمن، نشان داد که در شجاعت و فنون رزمی نیز چون علم و دانایی، سرآمد روزگار خود است.<sup>(۱۱)</sup>

در سال دوم هجرت و پس از بازگشت از نبرد بدر، در ماه رمضان، به خواستگاری فاطمه، عزیزترین یادگار پیامبر، رفت و پس از دریافت جواب مثبت، با وی ازدواج کرد. این نقطه عطفی در زندگی او به حساب می آید. علی علیه السلام در همه غزوات پیامبر، جز جنگ «تبوک» شرکت جست و کمترین کوتاهی نسبت به نشر اسلام و اعتلای کلمه توحید و صیانت از رسالت روا نداشت.<sup>(۱۲)</sup>

آن حضرت از نیمه شوال تا اول ذیقعد سال دوم هجرت، قبیله یهودی بنی قینقاع را که پیمان با پیامبر را شکسته، به زن مسلمانی توهین روا داشته و پیامبر را به تمسخر گرفته بودند محاصره کرد و آنان را به تسلیم واداشت. آنان سپس به «اذرعات» شام تبعیدگردیدند.<sup>(۱۳)</sup>

در جریان جنگ «احد» در ۱۵ شوال سال سوم هجری (۱۳ فروردین) نه تن از یازده پرچمدار معروف قریش را از پای درآورد و چنان رزمید که شمشیرش شکست و پیامبر شمشیر خود، «ذوالفقار» را بدو داد و فرمود: ای علی، این جبرئیل است که میان زمین و آسمان فریاد می زند: «همانا هیچ جوانی همچون علی و هیچ شمشیری مانند ذوالفقار نیست.»<sup>(۱۴)</sup>

در ۱۵ رمضان سال سوم هجری، حادثه دیگری در زندگی علی علیه السلام رخ داد و آن تولد اولین فرزندش حسن مجتبی علیه السلام بود. یک سال از این حادثه نگذشته بود که فرزند دوم وی حسین سیدالشهدا علیه السلام در سوم یا پنجم شعبان سال چهارم زاده شد و امام علی علیه السلام در این زمان ۲۶ سال و ۲۳ روز عمر کرده بود. در همین سال، اوبه سوگ مادر ارجمندش نشست. پیامبر خود با پیراهنش او را کفن کرد و بر او نماز گزارد و او را به نیکی ستود و به عنوان مادرش یاد کرد.<sup>(۱۵)</sup>

از وقایع دیگر این سال می توان به پیکار یهودیان «بنی نضیر» اشاره کرد که پس از شکستن پیمان صلح، قصد کشتن پیامبر کردند. پیامبر در ماه ربیع الاول، به

مدت ۱۵ روز آنان را محاصره کرد و در روز اول محاصره، تیری از سوی آنان آمد و بر خیمه اصابت کرد. معلوم شد کسی قصد جان پیامبر را داشته است. شبانگاه علی علیه السلام ناپدید شد. به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند، فرمود: «او خواهد آمد.» دیری نپایید که علی علیه السلام آمد و سر مردی یهودی به نام عزرء را در دست داشت. پرسیدند: چه خبر است؟ فرمود: او را دیدم که با گروهی از یارانش در حال شناسایی و نفوذ به اردوگاه مسلمانان بود. او همان کسی بود که قبلاً بر خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله تیر انداخته بود. او از پیامبر کمک خواست و آن حضرت ده تن از مسلمانان را در اختیار او قرار داد و زمانی سپری نشد که سرده تن از همراهان عزرء را بریده، نزد پیامبر آورد. این حادثه به تنهایی، درک بالای نظامی، شجاعت و فداکاری آن بزرگوار را به نمایش می‌گذارد.<sup>(۱۶)</sup>

وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله در سن ۲۷ سالگی در جنگ «خندق» حضور یافت و در زمانی که نامداران معروف عرب، به ویژه عمرو بن عبدود، با عبور از خندق و خواندن رجزهای حماسی و مبارز طلبیدن، نفس‌ها را در سینه حبس کرده بودند و پیامبر سه بار مسلمانان را به مبارزه با او دعوت کرد، تنها او بود که هر بار به خواست پیامبر لبتیک گفت و پس از اذن پیامبر، در یک پیکار نفس‌گیر و بی نظیر، سر او را از تن جدا نمود و بدین وسیله، خطر عظیمی را از اسلام و مسلمانان دفع کرد و در سایه این رشادت و جان بازی، این افتخار را یافت که پیامبر فرمود: «ضربت علی علیه السلام در روز خندق، از عبادت تمام قوم تا روز قیامت برتر است.»<sup>(۱۷)</sup>

پس از این نبرد، به حساب قبیله یهودی «بنی قریظه»، که پیمان شکنی کرده بودند، رسید. او در تسلیم و تنبیه آن قبیله نقش بی بدیلی ایفا کرد و در سال ششم هجری در سریره ای بر تیره ای از بنی اسد تاخت و پس از شکست آنان در منطقه «فدک»، با غنائیم فراوان بازگشت.<sup>(۱۸)</sup>

او در جنگ‌های گوناگون درگیر بود و نقش نخست را در بسیاری از آن‌ها بر عهده داشت؛ چنان که در جنگ «خیبر» پس از هزیمت ابوبکر بن ابی قحافه و عمر بن الخطاب و عدم توفیق آن‌ها در فتح، پیامبر فرمود: «فردا علم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز آن‌ها را دوست

می‌دارد.» این جمله و سوسه فراوان سران مسلمان را برانگیخت و هریک خود را آماده می‌کرد تا چنین افتخار بزرگی نصیبش شود. سرانجام، هنگامی که زمان موعود فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را طلبید و او را روانه کارزار با یهودیان خیبر نمود. او چنان پیروزی درخشانی به دست آورد که همه مسلمانان و یهودیان بی‌اختیار انگشت حیرت‌گزیدند؛ بزرگ‌ترین قهرمانان یهود، حارث و مرحب را به قتل رسانید و دژهای یهودیان رایکی پس از دیگری فتح کرد.<sup>(۱۹)</sup>

### علی علیه السلام؛ شهر علم

با این همه، او پس از فراغت از پیکار، فرصت را از دست نداده، در فراگیری انواع دانش، به ویژه علوم اسلامی، فروگذاری نمی‌کرد؛ چنان که خود می‌فرماید: «هر روز و هر شب بر آن حضرت وارد می‌شدم. ایشان در این اوقات با من خلوت می‌کرد. در همه جا همراه او بودم. اصحاب رسول خدا می‌دانند که پیامبر با هیچ‌کس این‌گونه رفتار نمی‌کرد. این دیدارها گاه در خانه من بود و رسول خدا نزد ما می‌آمد. بیش‌ترین دیدارها در خانه من بود. این‌گونه بود که هنگامی که به خانه‌ای از خانه‌های ایشان وارد می‌شدم، با من خلوت می‌کرد و همسرانش را از مجلس ما دور می‌کرد و کسی جز من نزد او نبود. آن‌گاه که ایشان برای خلوت با من به خانه من می‌آمدند، فاطمه و فرزندانم نیز در کنار من بودند. هنگامی که من می‌پرسیدم، پاسخ می‌دادند و آن‌گاه که سکوت می‌کردم و پرسش‌هایم تمام می‌شد، ایشان خود شروع به سخن می‌فرمود.»<sup>(۲۰)</sup>

بر اساس همان ارتباط پایدار و همه‌جانبه امام علی علیه السلام با پیامبر و فراگیری فوق‌العاده انواع علوم اسلامی از آن حضرت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر نقل فریقین فرمود: «من شهر دانش هستم و علی دروازه آن است. هرکسی می‌خواهد وارد آن شهر گردد، باید از طریق باب آن داخل شود.»<sup>(۲۱)</sup>

در برخی نقل‌ها آمده است: «هرکسی در پی دانش باشد، باید توسط علی آن را پی بگیرد» و در مورد دیگر فرمود: «علیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يُدَوِّرُ حَيْثُمَا دَارَ عَلِيٌّ» که این به روشنی گویای اسلام‌شناسی بی‌نظیر آن حضرت و پایداری همیشگی اش بر آن است که صراط حق می‌باشد. در اواخر سال دهم

هجرت و پس از پایان آخرین حج، که به «حجة الوداع» معروف شد، پیامبر همه مسلمانان همراه را در منطقه «غدیر خم» نگه داشت و در حضور همگان، یک بار دیگر و برای همیشه و آخرین بار، جانشین خود را اعلام نمود و فرمود: «هر که را مولا منم این علی مولای اوست. خداوندا، دوستان او را دوست بدار و دشمنانش را خصم بشمار...»<sup>(۲۳)</sup>

### امیرالمؤمنین علیه السلام؛ مشاور بلند پایه و عالم یگانه

شاید تا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان بود، زمینه پذیرش و درک واقعی شخصیت علمی امام علی علیه السلام فراهم نشده بود و مسلمانان به عمق حدیث شریف نبوی، که امام علی علیه السلام را باب مدینه العلم شمرده بود، نرسیده بودند. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بروز حوادث و رخدادهای گوناگون بود که مرجعیت یگانه علمی امام علی علیه السلام بر همگان ثابت گردید و حتی برخی که در آغاز معتقد بودند دانش یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به سه صحابه او رسید؛ عمر، علی و عبدالله، به زودی مشاهده کردند که دانش هیچ کس با امام علی علیه السلام قابل مقایسه نیست. سرآمدان علوم اسلامی بدین واقعیت، بی پرده اعتراف نموده اند. عمر هم خود اقرار نمود: «علیُّ أفضانا»؛ علی در قضاوت سرآمد همگان است و بر اساس همین سرآمدی در قضاوت، که نشانگر برجستگی و بی ماندی علی علیه السلام در حدش بود، عمر بارها اعتراف کرد: «لولا علیُّ لَهَلَکَ عمر»،<sup>(۲۴)</sup> و سعید بن مسیب گفت: «هیچ فردی در میان صحابه رسول خدا سراغ ندارم که مانند علی گفته باشد: «هر چه می خواهید از من بپرسید»».<sup>(۲۵)</sup>

ابن مسعود، که مقام بلندی در میان مسلمانان از لحاظ دانش داشت، چنین اعتراف می کند: «ما همواره گفته ایم که علی داناترین قاضی اهل مدینه است»<sup>(۲۶)</sup> ابن مسیب در جای دیگر اظهار می دارد: «ما به خدا پناه می بریم که معضله و شبهه علمی در میان ما به وجود آید و امام علی در جمع ما نباشد».<sup>(۲۷)</sup> ابن عباس، که به «جرامق» معروف و از دانشمندان مورد اتفاق مسلمانان است، می گوید: «هرگاه فردی مورد اطمینان فتوای علی را برای ما نقل کند، ما از آن عدول نمی کنیم و فقط بدان فتوا می دهیم و عمل می کنیم».<sup>(۲۸)</sup>



احمد حنبل هم اشاره می کند که هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه امام علی علیه السلام به قضاوت نپرداخته است. (۲۸)

### علی (ع)؛ جامع علوم گوناگون و متخصص عرصه های مختلف

با بررسی تاریخ اسلام و حیات امیرمؤمنان، به وضوح معلوم می گردد که آن حضرت در عرصه های گوناگون علوم اسلامی به خوبی ظاهر شد و مثالی بی بدیل از خود به یادگار گذاشت. یکی از این عرصه ها، که به اعتراف منابع اهل سنت، برجستگی امام علی علیه السلام را در میان اصحاب نشان می دهد، علوم و معارف قرآن مجید است؛ چنان که ذهبی نقل می کند: «علی علیه السلام می گفت: به خدا سوگند، هیچ آیه ای از قرآن مجید فرود نیامده، جز آن که من می دانم برای چه منظوری و در کجا و در شأن چه کسی نازل شده است و همانا خداوند به من عقل و زبان گویا بخشیده است.» (۲۹) از این رو، وی پس از رحلت پیامبر، بی درنگ به جمع آوری قرآن و تنظیم آن پرداخت و در این امر، چنان اشتغال ورزید که جز برای ادای نماز از آن باز نماند. مسلمانان چنین نظر دارند که آن حضرت قرآن را بر اساس شأن نزول جمع آوری و مرتب نمود و اگر آن قرآن به دست ما می رسید، در دانش بی بدیل بود. (۳۰)

وی به دلیل ایمان ژرف و پایدار و دانش گسترده و استوار به قرآن، همواره در قضاوت ها و خطبه ها از آن بهره می جست و در مقام پاسخ گویی به شبهه، به آیات استناد می کرد. کمتر خطبه، نامه و کلمات قصار آن حضرت را می توان یافت که به صورت صریح و یا به گونه تلویح به قرآن اشاره نکرده باشد؛ چنان که در جایی می فرماید: «کتاب خداوند در میان شما سخنگویی است که هیچ گاه زبانش از حق گویی خسته نمی شود و خانه ای است که ستونش هرگز فرو نمی ریزد و قوه ای است که یارانش شکست نمی پذیرند.» (۳۱)

او همان گونه که اشاره شد چنان با پیامبر نزدیک بود که طنین وحی را به گوش جان می شنید. به دلیل قرآن شناسی و قرآن مداری اش به حق، به عنوان «قرآن ناطق» شهرت یافته بود و سرانجام، در راه قرآن و برای آن به شهادت رسید؛ چنان که پیامبر فرموده بود: «در میان شما اصحاب، کسی است

که برای تأویل قرآن می‌رزد؛ چنان که من برای تنزیل آن مبارزه نمودم.» ابوبکر پرسید: آن کس منم؟ پیامبر پاسخ داد: نخیر. عمر گفت: آن کس منم؟ رسول خدا فرمود: نه. سپس به علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود: «آن کسی که کفش خود را رفو می‌کند» و امام علی علیه السلام در آن حال، کفش خود را رفو می‌کرد. ذهبی می‌افزاید: خواجه، که قرآن را با رأی و جهل خویش به تأویل می‌بردند، با علی جنگیدند و سرانجام، او را به شهادت رساندند.<sup>(۳۳)</sup>

آن حضرت طبق احادیث متعدد و گزارش‌های تاریخی، در مباحث عمده دین‌شناسی به گونه‌ای مستدل با یاری جستن از عقل و استدلال‌های عقلی وارد شده است؛ خطبه‌های متعدد نهج البلاغه، به ویژه آن دسته از خطبه‌ها که در مورد توحید، عدل، معاد، امامت و نبوت است، بزرگ‌ترین شاهد بر تسلط فوق‌العاده وی بر این دسته از مباحث بنیادین می‌باشد که امروز تحت عنوان «علم‌کلام» از آن‌ها یاد می‌شود.<sup>(۳۴)</sup>

او به تاریخ علاقه مند بود و آن را با تعمق و دیدگاه ویژه و با عنایت به فلسفه آن مورد مطالعه قرار داده و به دیگران نیز فراگیری و اندیشیدن درباره آن را توصیه کرده است. وی از تاریخ و فرازهای گوناگون آن، همچون حالات اقوام و پیامبران گذشته و حوادث دیگر در خطبه‌های خود سود می‌جست و برای تبیین وضعیت موجود و حتی پیش‌بینی آینده امت اسلامی، به خوبی از آن‌ها بهره می‌برد و تأکید می‌نمود: «عبرت بیاموزید از مصایب امت‌های متکبری که پیش از شما زیستند.»<sup>(۳۵)</sup> «بر حذر باشید از بلاهایی که برای امت‌های پیشین به دلیل اعمال بد و افعال زشت نازل شد. پس به یاد آورید نیکی و زشتی احوال آنان را و بپرهیزید که در ردیف آنان درآید!...»<sup>(۳۶)</sup>

او در میدان سیاست و اجتماع نیز کارشناس‌ترین فرد پس از پیامبر بود. از این رو، خود در پاسخ نیزنگ‌های معاویه، که برخی از مسلمانان آن را سیاست و زیرکی تلقی می‌کردند، فرمود: «به خدا قسم، معاویه زیرک‌تر از من نیست؛ نه، او اهل خیانت و جور است. اگر زشتی خیانت مطرح نبود، من از زیرک‌ترین مردم بودم.»<sup>(۳۷)</sup>

افزون بر این، پیش‌بینی‌های وی در مورد امت اسلامی، خاندان اموی، آینده کوفه و تحلیل شرایط و اوضاع زمان خودش به روشنی حکایتگر زیرکی و دانایی

او در سیاست و اجتماع است. (۳۷) نامه های سیاسی او در زمان خلافتش به استانداران و فرماندهان، به ویژه نامه وی به مالک اشتر، گواه دیگری بر این ادعاست.

یکی از ابعاد مهم علمی امام علی علیه السلام آگاهی بی مانند او از احادیث و سیره نبوی است. او با روابط تنگاتنگ و بی نظیری که با پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، در سایه دانش اندوزی، حکمت خواهی و ایمان مداری، بیشترین احادیث را از پیامبر شنید و یکی از عوامل تضادهای فراوان و فتوهای مشکل گشای وی در طول حیات، همین جنبه آگاهی او از حدیث بود و بیشترین آثاری که از او باقی مانده به گونه مستقیم و یا غیرمستقیم درصدد بیان احادیث و سیره پیامبر است و تسلط بی بدیل او را به احادیث نبوی نشان می دهد.

امام علی علیه السلام در پهنه فصاحت و بلاغت، نه تنها در زمان خود یگانه بود، بلکه پس از او تاکنون نیز در فصاحت و بلاغت، کسی را مانند او دنیا به خود ندیده و نامیدن برخی از گفتار و نوشته های وی تحت عنوان نهج البلاغه نشان بی مثالی آن بزرگوار در وادی فصاحت و بلاغت است.

در مجموع، در مدت پر حادثه عمر خویش، آثاری خلق کرد و آن ها را به جامعه اسلامی عرضه داشت که با کاوش منابع گوناگون، می توان این آثار را از آن او دانست و یا بدو منسوب کرد:

۱. کتاب جامعه که بنا بر روایت ابوبصیر، امام علی علیه السلام در آن احکام اسلامی را از زبان پیامبر نوشته و حاوی مسائل حلال و حرام در موضوعات گوناگون و چه بسا جزمی بوده است که حجم آن را به قدر یک شتر دو کوهانه و عرض را در اندازه یک پوست دباغی شده گزارش نموده اند. از این اثر به عنوان کتاب علی نیز یاد شده است. (۳۸)

۲. صحیفه امام علی که در آن احکامی متفاوت و اختصاصی تر از آنچه در جامعه گفته شد، از پیامبر شنیده و نگارش کرده است. (۳۹)

۳. الملاحم یا صحیفه الدولة کتاب دیگری است که امام علی علیه السلام از زبان پیامبر و با املاي آن حضرت، درباره حوادث پس از رحلت وی و رویدادهای بعدی به خامه خود نگاشته است. (۴۰)

۴. مصحف امام علی چنان که گذشت امام علی علیه السلام در آن قرآن مجید

را بر اساس شأن نزول آیات جمع آوری کرده بود و به اعتراف عالمان اهل سنت، از ارزش فراوانی برخوردار بوده است.<sup>(۴۱)</sup>

۵. کتاب جفرودیوان شعرا از آثار دیگری است که به آن حضرت منسوب می‌باشد.<sup>(۴۲)</sup>  
 ۶. بخش دیگری از آثار امام علی علیه السلام مربوط به ادعیه و اوراد است که آن را برای ارتباط با خدا و مناجات با پروردگار آموزش داده و یا آن‌ها را عملاً پس از ادای فریض و یا ایام رمضان و مناسبت‌ها و شرایط ویژه بر زبان آورده است.<sup>(۴۳)</sup>  
 مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: دعای کمیل، دعای توسل، دعای ابوحمزه ثمالی، صباح، جوشن و غیر آن‌ها.<sup>(۴۴)</sup>

از میان آثار به جای مانده از امام علی علیه السلام مشهورتر از همه، مجموعه‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار آن حضرت (حکمت‌ها) است که تحت عنوان نهج البلاغه گردآوری شده و در قرن چهارم، توسط یکی از علمای بزرگ امامیه به نام سید رضی (۳۹۵-۴۰۶ ق) تنظیم گردیده و از آن پس، این اثر نفیس و گنجینه بی‌پایان مورد بهره‌برداری فراوان علمی ادبی دانشمندان قرار گرفته و تعدادی از عالمان شهیر شیعه و سنی به تحقیق آن پرداخته و بر آن شرح و تفسیر نوشته‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به شرح محمد عبده، ابن ابی‌الحدید، قطب راوندی، محمدتقی جعفری، محمد دشتی و تحقیق ارزشمند استاد شهید مطهری اشاره کرد.<sup>(۴۵)</sup>

احادیث فراوان نبوی از امام علی علیه السلام نقل شده اند که با توجه به پیوند بسیار نزدیک امام با پیامبر، بنا بر اقرار عالمان اهل سنت، تعداد این احادیث دست‌کم دوازده هزار حدیث است. اما به دلایل گوناگون، اکنون تنها پنجاه حدیث صحیح از ایشان در منابع اهل سنت نقل شده است.<sup>(۴۶)</sup>

احادیث و روایاتی که از آن حضرت نقل شده و در کتب و منابع گوناگون پراکنده‌اند، در این اواخر، پس از تحقیق و تنظیم در یک مجموعه دو جلدی تحت عنوان مسند الامام علی علیه السلام جمع آوری شده اند که جمعا قریب ۱۴۵۰ حدیث در آن آمده است.<sup>(۴۷)</sup>

امام علی علیه السلام روایان و شاگردان فراوانی را تربیت کرده و به جامعه اسلامی تحویل داده است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان حسن بن علی، حسین بن علی، محمد بن حنفیه، عمرو بن علی، فاطمه بنت علی، جعفر بن

هبیره مخزومی، عبدالله بن عباس، جابر بن عبدالله انصاری، ابورافع، و اسامة بن زید را نام برد. در منابع رجالی، تعداد راویان امام علی علیه السلام را، که جزو اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند، ۶۶ نفر و راویان و شاگردان آن حضرت را که در شمار تابعان بوده اند، ۱۸۰ نفر ذکر کرده اند.<sup>(۴۸)</sup>

کتاب ها و رساله هایی که شاگردان و اصحاب مهم آن حضرت از سخنان و نقل حدیث وی جمع کرده اند و یا به صورت املای آن بزرگوار نگارش کرده اند، بخش دیگری از جلوه های علمی و آثار بازمانده اسلامی او به شمار می روند. مشهورترین آثار بر جای مانده با املای امیرالمؤمنین علیه السلام عبارتند از:

۱. القضايا والاحکام، تألیف بریربن خضیر همدانی شرقی (شهید عاشورا)؛
۲. السنن والاحکام والقضايا، تألیف ابورافع ابراهیم بن مالک انصاری (م ۴۰)؛
۳. قضايا امیرالمؤمنین، تألیف عبدالله بن ابی رافع؛
۴. کتابی در فنون فقه، تألیف علی بن ابی رافع؛
۵. کتابی در نکات حیوانات، تألیف ربیعہ بن سمیع؛
۶. کتاب میثم بن یحیی تمارکوفی (م ۶۰)؛

۷. کتاب الدیات، تألیف ظریف بن ناصح و... که در برخی، منابع به نام ها و عناوین دیگر یاد شده اند.<sup>(۴۹)</sup>

امام علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (سال یازدهم) تا سال ۳۶ به عنوان بزرگ ترین مرجع علمی و دینی، به فعالیت های علمی و مشورتی و فرهنگی اشتغال داشت و در سال ۳۶ به گفته خودش، به دلیل «لولا حضور والحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر» به خلافت رسید و در طی دوران کوتاه خلافت، از تلاش های علمی و فرهنگی در کنار فعالیت های سیاسی و جنگ های نظامی باز نماند<sup>(۵۰)</sup> و سرانجام، در بیست و یکم رمضان سال ۴۰ ق در مسجد کوفه به دست عبدالرحمان بن ملجم مرادی، که از خوارج بود، به شهادت رسید و در نجف اشرف به خاک سپرده شد.

## پی نوشت‌ها

۱. احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ج ۲، ص ۷۴ / محمد بن جریر الطبری، تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، بیروت، الاعلمی، ج ۴، ص ۱۱۷ / ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارالفکر، ج ۳، ص ۳۹۱۱ / الشیخ المفید، الارشاد، قم، بصیرتی، ص ۱۲
۲. امین الاسلام الطبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، تصحیح علی اکبر الغفاری، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۹ ق، ص ۱۹۵. از القاب دیگر آن حضرت می توان به «قائد الغزّ المحجلین» و «سید الاوصیاء» اشاره کرد.
۳. ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد جفر، قم، اسماعیلیان، ۱۹۷۰، ص ۲۵.
۴. الشیخ المفید، پیشین، ص ۱۲.
۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (القاصعة).
۶. همان، خطبه ۱۳۹ / ابن هشام، السیرة النبویه، تحقیق مصطفی السقاء و دیگران، مصر، مطبعة البابی الحلئی، ۱۳۵۵ ق، ص ۲۶۲.
۷. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۸۲.
۸. همان.
۹. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ص ۶۴.
۱۰. ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۹ / محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۶ / احمد بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق و مقدمه الدكتور سهیل زکارو الدكتور ریاض، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۴۶.
۱۱. یوسف المزی، تهذیب الکمال، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳، ج ۲۰، ص ۴۸۴.
۱۲. همان، ص ۴۸۴ / علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۲۸۸ / سبط بن جوزی، تذکرة الخواص، مقدمه السید محمد صادق بحر العلوم، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۲۷۵.
۱۳. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۳ / ابن هاشم، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۶.
۱۴. ابوالحسن الاربلی، کشف الغمّة فی معرفة الاثمه، تعلیق السید هاشم الرسولی، تبریز، بی نا، ج ۱، ص ۱۹۳ / الشیخ المفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۹.
۱۵. امین الاسلام الطبری، پیشین، ص ۲۰۵ و ۲۱۳ / ابوالفرج الاصفهانی، پیشین، ص ۸۴ / سبط بن جوزی، پیشین، ص ۲۱۰.
۱۶. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۳ / الشیخ المفید، پیشین، ج ۱، ص ۹۴۹۲.
۱۷. ابوالحسن الاربلی، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۰ / ابن هشام، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۱۲۲۴.
۱۸. محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۲، ص ۵۳۴.
۱۹. همان، ج ۲، ص ۳۰۰۳۰۲ / ابن هشام، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۲۵ / الشیخ المفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۵.
۲۰. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت، دارعصب و دارالتعارف، ۱۴۰۱، ص ۶۲.
۲۱. احمد بن محمد الحسنی المغربی، فتح الملک العلی بصرحة حدیث باب مدینة العلم علی، تحقیق و... محمد هادی الامینی، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳، ص ۲۳۲۲.
۲۲. همان، ص ۲۴.
۲۳. عبدالحسین الامینی النجفی، الغدیر فی الكتاب و السنّة و الادب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۱۷۸ و ج ۱، ص ۵۷ / سیدجعفر شهیدی، علی از زبان علی یا زندگانی امیرمؤمنان علی علیه السلام،

- تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۳۰.
۲۴. شمس الدین محمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق الدكتور عمر عبدالسلام تدمری، ج ۳، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷، ص ۶۳۸ / مهدی فقیه ایمانی، الامام علی فی آراء الخلفاء، ترجمه یحیی کمالی البحرانی، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۲۰، ص ۱۲۱.
۲۵. همان
۲۶. همان
۲۷. همان
۲۸. همان
۲۹. شمس الدین الذهبی، تاریخ الاسلام و طبقات المشاهیر و الاعلام، ج ۳، ص ۲۷ / ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۸ / احمد بن عبدالله الاصبهانی، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۱، ص ۶۷۸.
۳۰. همان.
۳۱. نهج البلاغه، تصحیح محمد دشتی، خطبه ۱۳۳.
۳۲. همان، ص ۶۴۲.
۳۳. برای توضیح بیش تر. ک: دانشنامه امام علی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳ تا ۱.
۳۴. محمد مهدی شمس الدین، حرکت تاریخ عند الامام علی، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۴۰۵، ص ۱۰۹۱۰۸. افزون بر آن، رساله ای تحت عنوان: «السیرة النبویة» که ارجوزه و به زبان نظم سروده شده، به امام علی علیه السلام منسوب است که موضوع آن در مورد سیره پیامبر و تاریخ وی می باشد. (آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعة، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۲۸۱)
۳۵. همان.
۳۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸ / ابوجعفر اسکافی، المعیار و الموازنه، تحقیق محمدباقر محمودی، بی تا، بی نا، ۱۴۰۲، ص ۱۶۶.
۳۷. نهج البلاغه، ر. ک: خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار مربوط به بنی امیه، مردم عراق، شام و تحلیل اوضاع جامعه در زمان تصدی خلافت و مهم تر از همه، نامه های وی به استانداران و کارگزاران سیاسی در حکومتش، به ویژه مالک اشتر.
۳۸. محمدحسن خز عاملی، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، تحقیق مؤسسة آل البيت، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۲، ق، ج ۲۶، ص ۲۱۲ / آقا بزرگ طهرانی، پیشین، ص ۱۱۹.
۳۹. علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، بیروت، دارصعب، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۸۸ ۷۲
۴۰. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، دارالوفاء، ۱۴۰۳، ج ۲۸، ص ۷۳ / دانشنامه امام علی، ج ۱۱، ص ۹۴۹۳.
- ۴۱، ۴۲، ۴۳. شمس الدین الذهبی، پیشین، ج ۳، ص ۶۳۷ / ابن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۸ / احمد بن عبدالله الاصبهانی، ج ۱، ص ۶۷۸ / معجم اشعار المعصومین الواردة فی بحارالانوار، مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۴۳۱۳۷؛ آقا بزرگ طهرانی، پیشین، ج ۹، قسمت اول، ص ۱۰۱؛ و ج ۵، ص ۱۲۱ و ج ۶، ص ۳۸۱.

۴۴. آقا بزرگ طهرانی، پیشین، ج ۸، ص ۱۸۸ و ص ۱۹۰ و ۱۹۳. قسمت عمده ادعیه مأثوره از آن حضرت در کتاب ارزشمند مفاتیح الجنان مرحوم شیخ عباس قمی آمده است.
۴۵. معروف ترین شرح برای نهج البلاغه توسط یکی از دانشمندان اهل سنت به نام «ابی ابی الحدید» نوشته شده و بهترین تحقیق درباره شناسایی ویژگی های نهج البلاغه و معرفی آن توسط استاد شهید مطهری تحت عنوان، سیری در نهج البلاغه صورت گرفته که از زمان چاپ تاکنون بیش از ۱۲ بار تجدید چاپ شده است.
۴۶. محمود ابوریه، اضاء علی السنّة المحمدیه، چاپ پنجم، قاهره، دارالمعارف، ص ۲۰۴.
۴۷. السيد حسن القبانجی، مسند الامام علی، تحقیق الشیخ طاهر اسلامی، بیروت، مؤسسه الاعلیٰ، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰۱.
۴۸. یوسف المزی، تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۳۷۹ / دانشنامه امام علی، ج ۱۱، ص ۱۳۳۳.
۴۹. آقا بزرگ طهرانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۹ / مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، نجف، مرتضویه، ۱۳۵۲ق، ص ۱۶۷ / محمد بن حسن طوسی، الفهرست، تحقیق جواد القیومی، قم، نشر الفقاهه، ص ۱۳۷ و ۸۶.
۵۰. بخش عمده ای از مجموعه نفیس نهج البلاغه، بخصوص خطبه ها و نامه ها، مربوط به این دوران است.



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
بَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ  
مِنْ طِينٍ

معارف

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا يَأْتِيهِ السُّبْحَانُ  
الْإِلَهِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ وَإِنَّ كَثِيرًا  
مِّنَ النَّاسِ كَفَرُوا بِآيَاتِهِ الْأُولَىٰ وَاللَّهُ  
بِالْإِنسَانِ لَكَنُورٌ

## فتوت و جوانمردی در سیره معصومان

فتوت و جوانمردی، یکی از شاخصه های «برخورد کریمانه» در معاشرت های اجتماعی است. در بخش گذشته، به طور مبسوط به مفهوم فتوت و نشانه های آن اشاره شد. از آنجا که ذکر نمونه های عینی در اخلاق و رفتار جوانمردان، تأثیرگذارتر است، در این قسمت، به چند نمونه تاریخی از رفتار اولیاء دین اشاره می شود. اما باز برای اینکه ذهنیت آماده تری داشته باشیم، به کلامی از حضرت امیر(ع) در این مورد استناد می کنیم که فرمود:

«ثَلَاثَةٌ هُنَّ الْمُرُوءَةُ: جُودٌ مَعَ قَلْبَةٍ، وَاحْتِمَالٌ مِنْ غَيْرِ ذَلَّةٍ وَتَعَفُّفٌ عَنِ الْمَسْأَلَةِ»<sup>(۱)</sup>

مرؤت سه چیز است:

۱. بذل و سخاوت، در عین تنگدستی
۲. تحمل و بردباری، بدون ذلت و خواری
۳. عفاف و ورزیدن از سؤال و طلب. به قول صائب تبریزی:  
• دست طمع چوپیش کسی می کنی دراز/ پل بسته ای که بگذری از ابروی خویش  
مسأله مناعت طبع، دوری از سؤال و طلب و طرح نکردن نیازمندی با این و آن نیز از نشانه های تعالی روح است و آنان که صورت خود را با سیلی سرخ نگه می دارند و فقر و تنگدستی خویش را به خاطر حفظ آبرو، با دیگران در میان نمی گذارند، از این گروهند.

## نمونه های تاریخی

تاریخ اسلام و شرح حال بزرگان، اندوخته های فراوانی از مرآت های فراموش نشدنی به خاطر دارد که هر کدام درسی از «فتوت» است و تابلویی است که چشم دل را به سوی خود جذب می کند. در این بخش به چند نمونه اشاره می شود:

### ۱. پیامبر(ص) و «پیمان جوانمردان»

از فرازهای برجسته دوران جوانی رسول خدا(ص) پیش از بعثت، شرکت و عضویت او در پیمانی بود که عده ای از جوانمردان قریش برای دفاع از حقوق افتادگان و مظلومان بستند و به «حلف الفضول» معروف شد. این گروه، خود را ملزم و متعهد می دانستند که به استغاثه و استمدادهای بی پناهانی که به حششان تجاوز می شود پاسخ دهند. پیامبر خدا(ص) از این پیمان به عظمت و نیکی و با افتخار یاد می کرد و هرگز حاضر نبود به هیچ قیمت آن را بشکند.<sup>(۱)</sup>

### ۲. رسول خدا(ص) و «عفو عمومی»

نمونه دیگر بزرگواری و مرآت و مدارای پیامبر(ص)، حتی نسبت به دشمنان سرسخت خویش، اعلان «عفو عمومی» بود که نسبت به مردم مکه داشت. در سال «فتح مکه» که مسلمانان پیروزمندان وارد مکه شدند، با آنکه مکیان، آن حضرت و مسلمانان را بسیار آزرده بودند و چندین بار برای نابودی اسلام، لشکرکشی کرده بودند و خود مشرکان نیز، خویش را مستحق هرگونه انتقام جویی می دیدند، اما انتظار کرم و بزرگواری هم داشتند. رسول خدا(ص) همه را بخشود.<sup>(۲)</sup> و با جمله «إِذْ هَبُوا فَاثْمُ الْطَّلَاقِ». بروید، آزادید. همه را عفو کرد و آب عفو و گذشت بر آتش کینه ها ریخت. این گونه برخورد با دشمن نیز، نشان روحیه والای او بود.

زندگی پیامبر(ص) و امامان(ع)، سرشار از نمونه های والایی از رفتار کریمانه با دوست و دشمن است، از قبیل عفو از موضع قدرت و نیکی حتی به دشمن.

### ۳. علی(ع) در میدان نبرد خندق

رادمردی علی(ع) در تاریخ، نمونه است و نمونه هایش نیز فراوان. در جنگ خندق، وقتی با رقیب شجاعی همچون «عمرو بن عبدود» در افتاد و او را به هلاکت رساند، چون خواهر «عمرو» کنار کشته برادرش آمد و دید که زره قیمتی

او بر تنش باقی است، پرسید: قاتل او کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب. آنگاه گفت: او را هم‌وردی بزرگوار و جوانمرد کشته است.

سپس در سوگ برادرش اشعاری خواند، به این مضمون: اگر کشنده عمرو، کسی جز «علی» بود، همواره بر برادرم می‌گریستم؛ ولی چه کنم که قاتل او کسی است که از قتل او، عیب و عاری بر «عمرو» نیست.<sup>(۴)</sup>

#### ۴. مروّت علی (ع) با قاتل خود

امیرالمؤمنین (ع) با آنکه می‌دانست قاتلش «ابن ملجم» است، اما متعرض او نشد و قصاص قیل از جنایت نکرد. مردانگی را به حدی رساند که به فرزندش امام مجتبی (ع) فرمود: او که اکنون در اختیار شماست، با او مدارا کنید و اگر من از دنیا رفتم، تنها يك ضربت به او بزنید. و دستور داد از شیرو و غذای خودش به او هم بدهند.<sup>(۵)</sup> این گونه حتی دشمنان و اسیران را مورد محبت و مروّت قرار می‌داد. به قول شهریار:

- بجز از علی که گوید به پسرکه: قاتل من چو اسیر توست اکنون، به اسیرکن مدارا
- چو اسیر توست اکنون، به اسیرکن مدارا چو اسیر توست اکنون، به اسیرکن مدارا

همین فتوت‌های علی (ع) بود که او را ملقب و مفتخر به «لافتی الآلی...» ساخت.

#### ۵. با سپاه معاویه

در جنگ صفین، وقتی سپاه معاویه بر نهر فرات دست یافتند، یاران علی (ع) را از برداشتن آب جلوگیری کردند. خطر بی‌آبی سپاه حضرت را تهدید می‌کرد. با سخنان پرشور آن حضرت، سربازان اسلام بردشمن تاختند و فرات را تصرف کردند. آنان می‌توانستند مقابله به مثل کنند و سپاه معاویه را با تشنگی به هلاکت برسانند. اما علی (ع) فرمود تا جایی را باز بگذارند تا لشکریان معاویه هم بتوانند از آب فرات بردارند.<sup>(۶)</sup> این نیز نمونه‌ای از جوانمردی مولی، حتی در برخورد با لشکریان متجاوز شام و دشمنی همچون معاویه بود.

#### ۶. عاشورا، جلوه‌گاه مروّت

حماسه عاشورا، سراسر درس کرامت و بزرگواری و جلوه‌ای از برخورد‌های

کریمانه اهل بیت (ع) با دیگران بود. وقتی سپاه تشنه حرّ آمدند و راه را بر امام (ع) بستند، حسین بن علی (ع) دستور داد همه آن گروه هزار نفری و حتی اسب‌هایشان را هم سیراب کنند.<sup>(۷)</sup>

روز عاشورا، همین حرّ بن یزید، وقتی تصمیم گرفت از سپاه باطل جدا شود و به حسین بن علی (ع) بپیوندد، امام او را پذیرفت و خطای گذشته اش را نادیده گرفت. حرّ به آغوش جوانمردی امام حسین (ع) پناه آورد و توبه کرد، توبه اش هم قبول شد.<sup>(۸)</sup>

حسین بن علی (ع) به سپاه کوفه فرمود: «اگر دین ندارید، لااقل آزادمرد باشید.» خود او که روح بلند و خصلت جوانمردی داشت، دشمن را هم به داشتن مردانگی و پرهیز از هجوم به زنان و کودکان بی دفاع، فرا می خواند.

علمدار رشید و وفادارش حضرت ابوالفضل (ع) نمونه اعلاّی فتوت و جوانمردی بود، بویژه آنجا که لب تشنه بر فرات وارد شد و مشک را از آب پر کرد و خواست از آب زلال آن بنوشد که یاد تشنگی امام حسین (ع) و کودکان خیام، مانع از آن شد و به خود خطاب کرد: ای نفّس! پس از حسین زنده نباشی! او و یارانش در آستانه مرگ و شهادتند و تو می خواهی آب سرد بنوشی؟! ... آب را بر روی آب ریخت و لب تشنه از فرات بیرون آمد و به شهادت رسید.<sup>(۹)</sup>

حضرت ابوالفضل، پهلوانی در میدان فتوت و نام آوری از دودمان غیرت و رادمردی بود.

مروّت بین، جوانمردی نگر، غیرت تماشاکن به دریا پا نهاد و خشک لب بیرون شد از دریا

#### ۲. امام حسن (ع) و مرد شامی

مردی شامی که در اثر تبلیغات معاویه، دشمن اهل بیت (ع) بود، در مدینه امام مجتبی (ع) را دید و شروع کرد به ناسزاگویی و لعنت و... آن حضرت نیز هیچ نمی گفت. سخنانش که تمام شد حضرت رو به او کرد، سلام داد و لبخند زد و فرمود: گویا غریب هستی! اگر از ما چیزی بخواهی می دهیم، اگر راهنمایی بخواهی، رهنمون می شویم، اگر بخواهی بارت را به مقصد می رسانیم. اگر گرسنه ای، سیرت می کنیم، اگر برهنه ای، تو را می پوشانیم، اگر نیازمندی بی نیازت می کنیم، اگر رانده شده و بی پناهی، پناهت می دهیم، اگر حاجتی داری

بر می آوریم، اگر به منزل ما بیایی، تا وقتی که بخواهی بروی، مهمانت می کنیم و... مرد شامی که این سخنان را شنید و این برخورد را دید، گریست، و گفت: شهادت می دهم که تو جانشین خدا در زمینی. خدا داناتراست که رسالت خود را کجا قرار دهد. تو و پدرت در نظر من منفورترین اشخاص بودید، اما اینک تو محبوب ترین فرد در نظر منی. آنگاه به خانه امام (ع) رفت و تا بود، مهمان او بود و از دوستان اهل بیت (ع) گردید.<sup>(۱۱)</sup> این معجزه رفتار کریمانه است که حتی دشمن را به دوست تبدیل می سازد.

امام مجتبی (ع) در پاسخ توهین و دشنام مرد شامی، سلام داد و لبخند زد و او را به خانه خود دعوت نمود. او هم شیفته این رفتار شد و از دوستان اهل بیت (ع) گشت. امام سجاد (ع): خوی ما این نیست که به افتاده، لگد بزنیم و از دشمن پس از آنکه ضعیف شد انتقام بگیریم، بلکه برعکس، اخلاق ما این است که به افتادگان کمک و مساعدت کنیم.

#### ۱.۸ امام سجاد (ع) و جوانمردی

هشام بن اسماعیل، یکی از دولتمردان اموی و حاکم مدینه بود که در دوران حکومتش ستم های بسیار بخصوص بر علویان و بزرگ آنان امام سجاد (ع) کرده بود. وقتی عزل شد، به فرمان حاکم جدید او را جلوی خانه «مروان حکم» نگه داشته بودند که هرکس از او ستم دیده یا ناروا شنیده است، بیاید و تلافی کند. شهید مطهری می نویسد: «خود هشام، بیش از همه نگران علی بن الحسین و علویون بود. با خود فکر می کرد انتقام علی بن الحسین در مقابل آن همه ستم ها و سب و لعن ها نسبت به پدران بزرگوارش کمتر از کشتن نخواهد بود. ولی از آن طرف، امام به علویون فرمود: خوی ما بر این نیست که به افتاده، لگد بزنیم و از دشمن پس از آنکه ضعیف شد انتقام بگیریم. بلکه برعکس، اخلاق ما این است که به افتادگان کمک و مساعدت کنیم.

هنگامی که امام با جمعیت انبوه علویین به طرف هشام بن اسماعیل می آمد، رنگ در چهره وی باقی نماند. هر لحظه انتظار مرگ را می کشید. ولی برخلاف انتظار وی، امام طبق معمول که مسلمانی به مسلمانی می رسد، با صدای بلند فرمود: «السلام علیکم» و با او مصافحه کرد و بر حال او ترحم کرده، به او فرمود: اگر کمکی از من ساخته است، حاضرم. بعد از این جریان، مردم مدینه

هم شماتت به او را موقوف کردند.»<sup>(۱۱)</sup>

سخن از جوانمردی و رفتار کریمانه با دوست و دشمن، بویژه در سیره پیشوایان مکتبی و اصحاب آنان دامنه ای وسیع دارد.

این بحث را با فرازی از دعای امام سجاد(ع) در صحیفه سجادیه به پایان می بریم که نشانگر روح بلند آن حضرت است و تجلی شخصیت کریمانه که در نیایش او مشهود است:

«خدایا!... بر پیامبر و دودمانش درود فرست و توفیق ده و یاری کن در برابر کسی که با من ناراستی می کند، خیرخواهانه رفتار کنم، کسی را که از من دوری می گزیند، به نیکی پاداش دهم، و هر که مرا محروم می سازد، به او عطا و بخشش کنم، و هر که با من قطع رابطه می کند، صله رحم کنم، هر که مرا غیبت می کند، نیکی هایش را یاد کنم، نعمت را سیاس گویم و از بدیها درگذرم...»<sup>(۱۲)</sup>

امید است که گوشه ای از این گونه رفتار کریمانه و اخلاق و منش بزرگوارانه و فتوت و جوانمردی در زندگی های ما نیز جلوه یابد و چهره جامعه و معاشرت های مردم را زیبا سازد.

## پی نوشت ها

- ۱- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۱۳.
- ۲- فروغ ابديت، ج ۱، ص ۱۵۱.
- ۳- مغازی واقدي، ج ۲، ص ۸۳۵.
- ۴- زندگانی حضرت محمد، رسولي محلاتی، ص ۴۵۳.
- ۵- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۸۹.
- ۶- شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۳۱.
- ۷- حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۷۴.
- ۸- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۳.
- ۹- مقتل الحسین، مقزم، ص ۳۳۶.
- ۱۰- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۹.
- ۱۱- داستان راستان، ج ۱، ص ۷۴ (داستان: لگد به افتاده).

## آیین فتوت و اخلاق جوانمردی

درباره اخلاق فتوت و آیین جوانمردی، پژوهشگران و نویسندگان مقاله‌ها و کتابهای متعددی نوشته‌اند از این رویکرد اخلاقی در متن‌های صوفیانه همچون رساله قشیریه، کشف‌المحجوب، اسرارالتوحید، تذکرها لاولیاء و از همه بیشتر در طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی سخن رفته است. دانشمندان و پژوهشگران معاصر نیز، متأثر از جذبه‌های اخلاقی اجتماعی جوانمردان و اهل فتوت، تحقیقات ارزشمندی را ارائه نموده، هر کدام این رویکرد عرفانی را از منظرها و زوایای مختلفی بررسی و ارزیابی کرده‌اند؛ به عنوان نمونه دکتر محمدجعفر محجوب در مقدمه فتوت‌نامه سلطانی عمدتاً در این قسمت، متأثر از مقاله تحقیقی دکتر مصطفی جواد در مقدمه کتاب الفتوه ابن‌المعمار<sup>(۱)</sup> خاستگاه سیاسی تاریخی بروز این جریان را با تأکید بر نقش دولت عباسی بررسی کرده است.<sup>(۲)</sup> عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب جستجو در تصوف ایران ربط و نسبت فتوت و ملامت را توضیح داده<sup>(۳)</sup> که در تکمیل پژوهشی از این دست می‌توان اثر دکتر ابوالعلاء عقیفی را ذکر کرد که به بیان موارد تشابه و اختلاف میان تعالیم و معانی اساسی تصوف، فتوت و ملامت پرداخته و ارتباط و پیوستگی فتوت و تصوف را تا ظهور ملامتیه، یعنی اوایل قرن سوم هجری، آشکار نموده



است و در این تحقیق به تحلیل و نقد و بررسی رساله ملامتیه ابو عبدالرحمن سلمی نظر دارد.<sup>(۴)</sup>

در این میان عبد الباقی گولپینارلی نیز عنایت ویژه ای به مقایسه، تحلیل و نقد فتوت نامه ها و دیگر تشکیلات فتیان در کشورهای اسلامی به ویژه فلات آناتولی داشته است.<sup>(۵)</sup>

مرتضی صراف در مجموعه ای تحت عنوان رسائل جوانمردان هفت رساله فتوتنامه را گردآوری کرده<sup>(۶)</sup> که با الهام از کاروی برخی دیگر از پژوهشگران چهارده رساله در باب فتوت واصناف را تصحیح و منتشر نموده اند؛ که برخی از این رساله ها عبارتند از: رساله شاطران، رساله نمدمالی، رساله خبازان، رساله کرباس بافتن و سنگ و ترازو، رساله قصابان و سلاخان و رساله حمامیان و سلمانیان.<sup>(۷)</sup> برخی از نویسندگان نیز نقد و ارزیابی صوفیه و فتیان را موضوع پژوهش خود قرار داده اند که از این میان به اثر هاشم معروف الحسنی<sup>(۸)</sup> و محمدکاظم یوسف پور<sup>(۹)</sup> می توان اشاره کرد؛ هاشم معروف الحسنی در مقام رد نظریات مصطفی کامل شبیبی در دو کتاب الفکر الشیعی والتزعات الصوفیه و الصله بین التصوف والتشیع از جمله به نقد پیوند ارتباط فتوت با تشیع پرداخته است.<sup>(۱۰)</sup> عده ای دیگر از نویسندگان به معرفی اجمالی ماهیت و آداب این جریان بسنده کرده اند.<sup>(۱۱)</sup> محی الدین ابن عربی در کتاب خود فتوت را به اخلاق حسنه، بذل نعمت های خدایه بندگان، تخلق به اخلاق خداوندی و ترجیح اوامر دین بر خواسته های نفس تعریف کرده و به بیان ترک فتوت که در بعضی موارد پیش می آید پرداخته است. نیز می نویسد که مقام و احکام اهل فتوت را به تفصیل در رساله اخلاق به فخر رازی نوشته است.<sup>(۱۲)</sup>

در میان نویسندگانی از این دست که در صدد معرفی فتیان بوده اند مکتوبی که گزارش نسبتاً جامع تری را از ماهیت، آداب، سیر تحولات تاریخی سیاسی و تأثیرات فرهنگی اجتماعی فتوت ارائه نموده است مقدمه مبسوط محمدریاض پاکستانی بر رساله فتوتیه می رسید علیه مدانی است<sup>(۱۳)</sup> که به لحاظ جامعیت آن، در تنظیم این نوشتار استفاده شایانی از آن شده است.

فتوت در لغت به معنای جوانمردی و سخاوت همراه با بزرگواری و بزرگ منشی است.<sup>(۱۴)</sup> اما در اصطلاح، جریانی اجتماعی است که دارای شرایط، مراسم و آداب

مخصوص بوده و اهداف خیرخواهانه انسانی را توأم با خدمتگذاری صادقانه به فرد و جامعه دنبال می‌کرده است.

کلمه «فتی» (جوانمرد) به معنای اصطلاحی مذکور قبل از اسلام نیز در میان عرب‌ها به کار می‌رفته است و شخصی را که به عقیده ایشان در اخلاق، انسانیت و فضیلت به کمال می‌رسید و یا دست‌کم دارای دو صفت سخاوت و شجاعت (که عرب‌ها بزرگ می‌شمردند) بوده، تا جایی که در اثر سخاوت خود زیر بار قرض و فقر و تنگدستی می‌رفت و یا در اثر شجاعت جان عزیز خود را فدای دیگران می‌کرد، «فتی» می‌نامیدند.

اما در دنیای اسلام، فتوت یا جوانمردی، به صورت یک اصطلاح دینی و صوفیانه و اجتماعی، عنوان مسلکی خاص است که «پس از تصوف بیش از هر طریقه ای در کشورهای اسلامی رواج داشته است».<sup>(۱۶)</sup> این مسلک جنبه اخلاقی دین مبین اسلام را نمایان تر کرد و تصوف اسلامی را فعال تر و غنی تر ساخت و از جنبه اجتماعی نیز وسیله ای برای کمک به درماندگان و موجب استیصال جابران و ستمگران گشت.

اهل فتوت منشأ اخلاق خود را در صفات کمالیه خداوند متعال جستجو می‌کنند، خدای تعالی نمونه های کرم و جوانمردی را به ما نشان می‌دهد تا ما هم به مقتضای «تخلقوا باخلاق الله»، آن نمونه ها را سرمشق قرار دهیم.<sup>(۱۷)</sup> همه حضرات انبیا از آدم (علیه السلام) تا محمد (صلی الله علیه و آله) «فتی» و جوانمرد بودند ولی به فحوای آیه مبارکه «تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض» (۱۷) بعضی از انبیا در فتوت هم از دیگران برترند، حضرت ابراهیم خلیل الرحمن ابوالفتیان است و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سید الفتیان. فتوت و ایثار فوق العاده حضرت ابراهیم این بود که در قربانی ساختن پسر عزیز خود کوشید و بعد از آن که در آتش سوزان انداخته شد حتی از حضرت جبرئیل هم کمک نخواست. مهمان نوازی ابراهیم هم شهرت جهانی دارد و داستانی هم درباره پذیرایی او از یک میهمان کافر، همراه با دعوت وی به آیین حق، آورده اند که شیخ سعدی آن را از دیگران گرفته و با تصرفات چند، در ضمن حکایتی در باب دوم بوستان نقل کرده است.<sup>(۱۸)</sup>

خلاصه ابراهیم حنیف در توحید و ایثار و ثبات و صبر بر بلاها نمونه و

«ابوالفتیان» است.<sup>(۱۹)</sup>

حضرت یوسف صدیق (علیه السلام) هم در بلای شدیدی که، به سبب گریز او از معصیت، به وسیله زن عزیز مصر و زنان دیگر بر سرش آمد، معصوم و ثابت قدم ماند و زندان را بر عصیان و گناه ترجیح داد. برادران او در هلاک و نابودی و بدنامی او کوشیدند، ولی آن صدیق همه گونه جفاکاری های آنان را عفو کرد و اعلام داشت که (لا تثریب علیکم الیوم)<sup>(۲۰)</sup> در قرآن نمونه های زیادی از جوانمردی سایر انبیا و صالحین مانند اصحاب کهف نیز ذکر شده است.<sup>(۲۱)</sup> در میان انبیای الهی، فضایل اخلاقی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، نمونه و خارج از شماره است و نمونه هایی از فتوت او در لابه لای کتاب های تاریخ و سیره و حدیث و تفسیر آمده است و بر مبنای آن ها همان گونه که دیگر فرقه های اسلامی و نحله ها و جماعت های گوناگون، طریقت و برنامه خود را برگرفته از زندگانی پیامبر می دانند، فتیان هم مکتب خود را به آن حضرت استناد می دهند. البته پاره ای از اقوال رسول (صلی الله علیه و آله) که در بسیاری از کتاب های تصوف و فتوت مذکور است در متون معروف حدیث دیده نمی شود، ولی چون اکثر صوفیه و اصحاب فتوت، آنها را مقبول انگاشته اند به نقل آن پرداخته اند.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) قبل از بعثت هم در حلف الفضول (پیمان جوانمردان) شرکت داشت که جوانمردان مکه برای دادرسی بینوایان تشکیل داده بودند. شجاعت، سخاوت، مهمان نوازی، رفق، مدارا، مردم نوازی، عیب پوشی، عفو، بخشایش، اخلاص، دلسوزی، حمایت از مظلومان، مقاومت در برابر سفاکان، ترحم بر ضعیفان، اعانت بینوایان و امثال آنها صفاتی است که جوانمردان، بسیار به آن علاقه داشته اند. روشن است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) همه این صفات را در حد اعلا داشته است؛ از همین رو فتیان اعمال خود را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، نسبت داده اند.

در میان پیروان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در فتوت بهترین مثال یک فتای حقیقی و کامل، امیرمومنان علی (علیه السلام) است که همه سلسله های فتوت اسلامی به او می پیوندند و شخص آن رادمرد «منبع عین فتوت و معدن جود و مروّت»<sup>(۲۲)</sup> و «قطب مدار فتوت»<sup>(۲۳)</sup> شمرده می شود. اهل

فتوت وقایع بسیاری را در زندگی حضرت امیر(علیه السلام) ذکر می‌کنند که دلالت بر ظهور صفت فتوت در بالاترین درجه در وجود آن حضرت دارد. از جمله می‌گویند: در جنگ اُحد زمانی که حضرت علی(علیه السلام) شجاعانه، خالصانه و به طریزی شگفت می‌جنگید، هاتف غیبی آواز داد: لافتی إلی لاسیف إلا ذوالفقار و از آن پس پیامبر(صلی الله علیه و آله) چندین بار این جمله را در باره علی(علیه السلام) به کار برد و سپس این جمله شعار فتیان گردید و از این رو علی(علیه السلام) را «شاه مردان» می‌خواندند.<sup>(۳۳)</sup>

ارباب فتوت برای ورود به آیین فتوت علاوه بر هفت شرط عمومی(مردانگی، بلوغ، عقل، دین اسلام، استقامت احوال، مروّت و حیا) پنج شرط ویژه را ضروری می‌دانستند: توبه صادقانه، ترک علائق و اشتغال دنیوی، دل با زبان راست داشتن، اقتدای درست به بزرگان فتوت و در همه مرادات را بر خود بستن.<sup>(۳۴)</sup> البته در دوران بعدی شرایط فتوت را تا هفتاد و دو رسانده اند که این شرایط گاه به عنوان «صفات» خوانده می‌شوند، که تعدادی از آن‌ها به قرار ذیل است:

راستی، کمک به دیگران، آزادی از هوای نفس، پاکي دامن و چشم، وفاپیشگی، بخشودن به دوست و دشمن، احتراز از دشنام و یاوه‌گویی، خود را مانند مورچه ضعیف دیدن، مرادات نامرادان و بینوایان را به سعی خود بر آوردن، پرهیز از خودستایی و اظهار اعمال خوب خود(مگر برای تشویق دیگران)، احتراز از خودبینی و تکبر، حلم و بردباری ورزیدن، عدم شکایت از دیگران، پارسا مشربی، حذر از تزویر، دل را از کینه پاک داشتن، پرهیز از بزرگداشت خود، در سخن ملایم و خلیق بودن، به فرایض خود اعتنای کافی داشتن و آنها را انجام دادن، مروّت به دیگران، ریاضت ورزیدن، ناخوانده به جایی نرفتن، مدارا با پیران و بخشایش با جوانان، به دوستان و دلسوزان در تنهایی نصیحت کردن، نگاه داری ادب، دیگران را جز به نکویی یاد نکردن، گرد معاصی نگشتن، تربیت کردن دیگران به صورتی که خجل نشوند(چه پیر باشند و چه جوان)، لباس خرّقه خود را به هر ناسزا ندادن، قناعت ورزیدن، عبادت و نیایش خداوندی را بر همه چیز مقدم داشتن، مردم را به احسان و مروّت به چنگ آوردن، در راه احسان چالاک بودن، مانند شمع در میان جمع دلسوزی نمودن و....

به عقیده فتیان اولیه، دوازده کس شایسته ورود در سلک فتیان نیست؛ کاهن، خوگرفته به شرابخواری، دلاک، دلال، جولا، قصاب، جراح، صیاد، کارگزار دیوان دولتی و محتکر.<sup>(۲۰)</sup> به دلیل همین شرایط سخت در ورود به جرگه فتیان اولیه بود که بعدها «فتوتِ اصنافی» به وجود آمد و همه اصناف پیشه وران به ویژه از اواخر قرن هشتم هجری در همه جا خود را به شاخه‌ای از آن منسوب داشتند و هر یک از پیشه وران سعی کردند تا پیشه و صنعت خود را از دیگران بهتر و برتر قلمداد کنند.

بسیست کار زشت را نیز فتیان، موجب خروج از قلمرو فتوت می دانستند که بایستی همه فتیان از آن برحذر باشند (و بعضی از این امور از همان اوصاف هفتاد و دوگانه فتیان که قبلاً ذکر گردیده استخراج شده است)؛ میخواری، زنا، لواط، غمازی و ناممی، نفاق، تکبر، ترس (جز از خدا)، حسد، کینه، دروغ، مخالفت و عدم تعاون در کار خوب، خیانت، نگاه شهوت آمیز به نامحرم، عیب جویی، بخل، غیبت، بهتان، دزدی، حرام خواری، و عدم توجه به تربیت و نصیحت دیگران. چنان که خواهیم دید فتیان دوره انحطاط، بعضی از این اعمال ممنوعه را انجام می داده اند.

جوانمردان، سلسله مراتب ویژه‌ای داشتند: داوطلب ورود به سلک فتوت را «طالب» یا «صغیر» می‌گفتند. پس از آن که برای ورود پذیرفته می‌شد او را «ابن» می‌نامیدند. سابقه داران را «أب» و رئیس و سرسلسله خود را «أخی» خطاب می‌کردند. آنان به جای خرقة «سراویل» (جمع سروال یا شلوار) می‌پوشیدند. مهمترین رسم به اعتقاد آنان پوشیدن شلوار بود که جزئی از لباس اهل فتوت است. در لباس اهل فتوت، کلاه یا عمامه برای احترام و بزرگداشت مقام فتیان است و سراویل علامت عفاف و پاک دامنی و تقواست. این لباس بعدها در زورخانه‌های ایران مرسوم شد. هر یک از جوانمردان کمربندی به نام «شد» یا «محزم» یا «بند» داشته‌اند و سندِ سراویل و کمربند خود را به «شاه‌مردان» متصل می‌نموده‌اند.

جریان فتوت اسلامی با آمیخته شدن به تصوف و عرفان رنگ و بوی خاصی گرفته و تشکیلات و آداب و رسوم ویژه‌ای پیدا کرده است. فتیان، همچون خانقاه که مرکز اجتماع صوفیان است، «لنگر» و «زاویه» داشته‌اند که نام مکانی

بوده که پایگاه و محل اجتماع و مراسم آنان محسوب می‌شده است. فتوت، دوشادوش تصوف مورد استقبال و توجه بوده و اساساً می‌توان گفت روش تربیتی و اخلاقی تصوف را طریق فتوت رونق بسیار بخشیده است<sup>(۲۶)</sup>. پیشرفت و جهش اصلی مسلک جوانمردی را در بین سده های پنجم تا نهم هجری می‌توان مشاهده کرد. دوره انحطاط آن هم مقارن با دوره انحطاط تصوف است. هم اکنون نیز اگر تصوف به صورت زوال پذیرفته ای باقی است، فتوت و جوانمردی آن مقدار از بین نرفته و در ایران تشریفات مربوط به فتوت شاید از تصوف پایدارتر بوده و تا اواخر قرن گذشته با همان نحو آداب و رسوم، کم و بیش باقی بوده است.

مهمترین علل اولیه انحطاط و زوال آنان، همانا بی عملی و تظاهرات ریایی صاحبان این مسلک بوده است. بدعملی‌ها و ضعف‌های نفسانی، نخست در چند گروه از متصوفه و فتیان آشکار گردید و کم‌کم به دیگران و خصوصاً نوواردان سرایت کرد تا به صورت کارهای ننگ آوری نمودار گشته و موجب بدنامی و رسوایی همگان شد.

برخی از افراد به صورت‌های گوناگون از نام و تشکیلات فتوت سوء استفاده کرده، حق را با باطل آمیختند. خلیفه الناصرالدین الله عباسی در قرن ششم و هفتم هجری به تطهیر و تمرکز نظام فتوت پرداخت و این نهضت به وسیله او در سراسر عالم اسلام نشر یافت.

علی‌رغم فعالیت‌های خرابکارانه بعضی از «عیاران» و «شطاران»، این دو دسته از فتیان در مبارزه با حکومت‌های ستمکار و ثروت‌اندوزان یغماگر نقش قابل توجهی داشته‌اند. چنان که سهم «جوانمردان» در دستگیری از مردم ضعیف و بینوا و در جنگ علیه اشغالگران صلیبی را نیز نمی‌توان منکر شد.

فتوت اسلامی به سرزمین اروپا نیز راه یافت و نه تنها مسلمانان آن دیار را در قرون وسطی به سوی خود جذب کرد، بلکه تمدن و فرهنگ نامسلمانان آن سامان را نیز تحت تأثیر شدید قرار داد.

مراکز معروف نهضت فتوت در جهان اسلام، خراسان و ماوراءالنهر، آنتولی (در ترکیه فعلی)، دمشق، قاهره و بغداد بوده است.

نهضت فتوت کم‌کم از حمایت دولتهای اسلامی محروم شد و به علت

ورود حساب نشده همه گروه‌ها و افراد در تشکیلات فتیان و رواج پاره‌ای مفاسد اخلاقی دچار بدنامی گردید و جاذبه سابق خود را از دست داد و مردم کمتر بدان اقبال نمودند. کسانی که در این اواخر خود را به فتیان منسوب می‌کنند، مدعیانی دروغین اند و به واقع از اخلاق فتیان محروم اند. با وجود از میان رفتن تشکیلات فتوت، تأثیر آن بر اخلاق و فرهنگ بسیاری از مردم جهان و به ویژه مسلمانان هنوز هم باقی است و تحت تأثیر مفاهیم و اهداف آن است که بسیاری از اعمال خیر به وسیله افراد یا گروه‌ها یا سازمان‌های مختلف اجتماعی انجام می‌گیرد.

فتوت در آثار ادبی و صوفیانه‌ای که به زبان‌های فارسی و عربی و ترکی به نظم یا نثر به وجود آمده تأثیر زیادی گذاشته و فهم بسیاری از بخش‌ها و مطالب این آثار جز با شناخت نهضت فتوت و آشنایی با مصطلحات و مقاصد فتیان ممکن نیست.

به عقیده خاورشناس آلمانی «فرانتز تیشنر»<sup>(۲۷)</sup> زوال نهایی «فتوت اصنافی» به علت توسعه اقتصاد مغرب زمین و ورود اجناس و مصنوعات اروپایی به ممالک اسلامی است که در قرن گذشته (سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی) صورت پذیرفته است، همچنین دیگر تشکیلات دولتی از اهمیت این گروه کاسته است (مثلاً تشکیلات قشون و ژاندارمری و نظارت دقیق دولت‌ها بر افعال گروه‌های مختلف و غیره به کمک پلیس). شکی نیست که عوامل مذکور در تضعیف بنیه اخلاقی مسلمانان و بعضی از تشکیلات آنان تأثیر داشته و فتوت هم از این عوامل صدمه خورده است. ولی این امر را تنها معلول تحولات اقتصادی و اجتماعی نمی‌توان دانست و عوامل متعدد دیگر نیز در این مورد دخالت داشته است که به بعضی از آنها قبلاً اشاره کردیم.

نزدیکترین تشکیلات فتوت در روزگار ما فتیان یا داش مشدی‌های تهرانی هستند. فعالیت‌های نیکوکارانه این داش مشدی‌ها در ایران تا اوایل قرن پیش به صورت مرتبی ادامه داشته است. مستوفی که خود در ۱۲۵۵ ش متولد شده، درباره موقعیت این گروه در دوره ناصرالدین شاه قاجار بر طبق مشاهدات خود، گزارش مبسوطی نگاشته است.<sup>(۲۸)</sup>

## پی نوشت‌ها

۱. محمد بن المعمار الحنبلی، کتاب الفتوه، با مقدمه استاد مصطفی جواد و همکاران، به نقل از احوال و آثار و اشعار میرسیدعلی همدانی، دکتر محمد ریاض، ص ۳۳۲.
۲. رک: ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری، فتوت نامه سلطانی، تحقیق محمد جعفر محجوب.
۳. رک: جستجو در تصوف ایران، ص ۳۵۷۳۳۵.
۴. ابوالعلاء عقیفی، ملامتیه، صوفیه و فتوت، ترجمه نصرت الله فروهر.
۵. عبدالباقی گولپینارلی، فتوت در کشورهای اسلامی و مأخذ آن، ترجمه توفیق سبحانی، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۹.
۶. رسایل جوانمردان، با تصحیحات و مقدمه دکتر مرتضی صراف.
۷. چهارده رساله در باب فتوت و اصناف؛ مقدمه، تصحیح و توضیح مهران افشاری و مهدی مدائنی.
۸. تصوف و تشیع، هاشم معروف الحسنی، ترجمه سیدمحمدصادق عارف.
۹. دکتر محمدکاظم یوسف پور، نقد صوفی، ص ۱۱۹-۱۳۰.
۱۰. تصوف و تشیع، همان، ص ۴۳۵۴۲۸.
۱۱. مانند: مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، دکتر سیدضیاءالدین سجادی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۲، ص ۲۴۸۲۴۴ و نیز: مبانی عرفانی و احوال عارفان، دکتر علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۶، ص ۲۳۳۲۲۹.
۱۲. محی الدین بن عربی، الفتوحات المکیه، دارالکتب العربیه مصر، ۱۳۲۹، باب های ۴۲ و ۱۴۶ و ۱۴۷.
۱۳. محمد ریاض، احوال و آثار و اشعار میرسیدعلی همدانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴ش، ص ۳۳۴۲۴۵.
۱۴. جبران مسعود، الرائد، ص ۱۱۰۳.
۱۵. سعید نفیسی، سرچشمه تصوف در ایران، ص ۱۳۴.
۱۶. رک: مجموعه عکسی رسائل حکمت و تصوف و فتوت، به شماره ۶/۱۱۷۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه.
۱۷. بقره (۲) آیه ۲۵۵.
۱۸. کلیات سعدی، بوستان باب دوم حکایت اول، ص ۲۷۳.۲۷۴، که با این بیت آغاز میشود:  
شندم که یک هفته ابن السبیل \*\*\* نیامد به مهمانسرای خلیل  
نیز رک: رساله القشیریه، ص ۱۰۴ و کتاب الفتوه ابن المعمار، ص ۲۷۹۲۸۰.
۱۹. مقداد بن عبدالله السیوری (مخطوط)، رساله الفتوه، کتابخانه مجلس، شماره ۴۹۷۶.
۲۰. یوسف (۱۲) آیه ۹۲.
۲۱. رک: فرهنگ ایران زمین، شماره ۱۰، سال ۱۳۴۱ شمسی و فتوت نامه منظوم، ناصری سیواسی، ص ۲۹۹۳۰۴ و حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۹۹۳۰۴.
۲۲. میرسیدعلی همدانی، رساله فتوتیه، مقدمه.
۲۳. ابن المعمار حنبلی، کتاب الفتوه، ص ۱۴۲.
۲۴. رک: فتوتنامه سلطانی.



۲۵. ذکر این کارها و مشاغل (البته بدون رعایت تقدم و تأخر آنها) در بسیاری از کتاب‌ها آمده است: فتوت‌نامه سلطانی، کتاب الفتوه ابن‌العمار، ص ۲۵۶۲۶۱، منتخب کتاب الفتوه (سلمی) خطیبیه شماره ۹۰، د، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، رساله ای در مجموعه عکسی شماره ۱۱۷۱ موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به عنوان فتوت، رساله الفتوه از شیخ مقداد نسخه خطی شماره ۴۹۷۶ کتابخانه مجلس، فتوت‌نامه منظوم ناصری.

۲۶. این مطلب را با مراجعه به کتاب‌های متعدد عربی و فارسی عرفا و صوفیه می‌توان دریافت؛ از آن جمله است شرح تعرف مستملی بخاری، کشف المحجوب هجویری، کتاب الفتوه ابوعبدالرحمن سلمی (که قدیمی‌ترین کتاب مستقل و مخصوص درباره فتوت است)، تذکره الاولیاء شیخ عطار، کتاب الفتوه شهاب‌الدین عمر سهروردی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات محمد عوفی، کتاب الفتوه ابن‌المعمار الحنبلی، فتوت‌نامه منظوم ناصری، رساله فتوتیه میرسیدعلی همدانی و فتوت‌نامه سلطانی.

۲۷. مجله دانشکده ادبیات، شماره ۲، سال ۴، ص ۹۴.

۲۸. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۴۰۸۴۱۸.

منبع: پگاه حوزه ۱۳۸۷ شماره ۲۴۳

## آیین جوانمردی

فتوت یا جوانمردی جریانی است که ریشه در باورهای کهن مذهبی و منش اخلاقی ایرانیان دارد. به نظر می‌رسد که اصل این جریان را بتوان در اندیشه‌های باستانی ایران، آیین زرتشتی، جستجو کرد. این جریان در طول بیش از هشت سده از عمر خود فراز و نشیب‌های فراوانی داشته است؛ از عیاری و راهزنی گرفته تا فتوت سیاسی و تعاملات بین اصناف و مشاغل. از قرن دوم به بعد که فتوت با تصوف در می‌آمیزد و بسیاری از اهل فضل و فکر به آن رو می‌کنند فتوت وارد مرحله جدیدی می‌شود، در این زمان راهزنی، دزدی و... جای خود را به ارزش‌های اخلاقی نیک می‌دهد. با روی کار آمدن ناصر خلیفه عباسی، اشراف به کسوت فتوت در می‌آیند و فتوت واجد تشکیلات و آیین نامه رسمی می‌شود. پس از تضعیف خلافت، فتوت مجدداً به جایگاه اصلی خود یعنی اصناف و گروه‌های مردم باز می‌گردد. ارائه تعریفی جامع و مانع از فتوت کار چندان آسانی نیست چه، این مفهوم یا جریان از آغاز پیدایش در میان اقشار مختلف تا پیوندش با تصوف و دیگر شاخه‌های عیاری و جوانمردی در هر دوره‌ای سازوکار و اقتضائات خاص خود را داشته و لذا تعریفی مخصوص از آن کرده‌اند. فتوت از حیث

اصطلاح عبارت است از راه و رسم و آیینی خاص که از قرن‌ها پیش، حتی قبل از اسلام، در میان ایرانیان طرفدار داشته و نهادهای اجتماعی خاصی برای حمایت و ترویج آن پدید آمده است. (محبوب، جوانمردی و آیین آن، لوئیزن، ص ۲۹۱).

اگر به دنبال تعریفی از فتوّت باشیم باید به سراغ میراث مکتوب صوفیه در این باره برویم، هر چند که تعاریف فتوت همانند تعاریفی که برای تصوف ارائه شده بسیار گسترده و متنوع اند. باری، قدیم‌ترین اثری که می‌توان در آن تعریفی از فتوّت جست کتاب «الفتوه» محمدبن ابی المکارم مشهور به ابن معمار حنبلی بغدادی است. او در این کتاب می‌گوید: و اما در سنت، اخباری در باب فتوّت وارد شده است و گزیده‌ترین آنها آن است که حضرت امام جعفر صادق (ع) آن را از پدر خویش و سرانجام از جدش روایت کرده است و گوید رسول خدای (ص) گفت جوانمردی امت مراده علامت است. گفتند ای رسول خدا آن علامت‌ها کدام است؟ فرمود: راستگویی و وفای به عهد و ادای امانت و ترک دروغ‌گویی و بخشودن بریتیم و دستگیری سائل و بخشیدن آنچه رسیده است و بسیاری احسان و خواندن مهمان و سرهمه آنها حیا است. (ابن معمار حنبلی، کتاب الفتوه، ص ۳-۱۳۲).

یکی دیگر از مدارک معتبر و متقدم در باب فتوّت کتاب «قابوس نامه» اثر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس است. مولف این اثر در باب ۴۴ که به آیین جوانمردی پرداخته در تعریف این اصطلاح می‌گوید: «...گفته اند اصل جوانمردی سه چیز است: یکی آنکه هر چه گویی بکنی و دیگر آنکه خلاف راستی نه گویی، سوم آنکه شکیب را کاربندی، زیرا که ره صفتی را که تعلق دارد به جوانمردی به زیر آن سه چیز است (محمد جعفر محبوب، مقدمه فتوت نامه سلطانی، ص ۱۶)

گفتیم که فتوّت در طی تاریخ و به حسب مقتضای احوال اشکال گوناگون یافته است و همین نکته تحقیق در آن را دشوار می‌کند. ارتباط اهل فتوت نیز با اصناف پیشه‌وران نه از آن رو بوده است که اصناف مختلف راز یکدیگر جدا نگهدارد بلکه بیشتر از نوع ایجاد پیوند اتصالی بوده است بین اصناف مختلف. زرّین کوب می‌گوید ابو جعفر یزدانپار در روضه المریدین باب سی و

هفتم نقل می‌کند که از صوفی ای پرسیدند «فتی کیست؟» گفت آنکس که نه در باطن وی دعوی باشد و نه در ظاهرش تصنع و ریا چنان که از آن سرکه بین او خداوند هست سینه خودش آگاه نباشد تا به خلق چه رسد. (زرین کوب، جستجو در تصوف ایران، ص ۳۴۹). گویند که ابو حفص نیشابوری وقتی به عراق رفت آنجا در مجلسی که جنید و سایر صوفیه عراق حاضر بودند صحبت در باب فتوت پیش آمد. چون ابو حفص گفت فتوت عبارت است از انصاف دادن و انصاف ناخواستن، جنید به اصحاب خویش گفت برخیزید که ابو حفص بر آدم و تمام ذریه وی فزونی یافت؛ یعنی در فتوت. (زرین کوب، جستجو، ص ۳۴۹).

محمد بن منور (قرن ششم) در اسرار التوحید که به احوال و مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر پرداخته است ضمن نقل حکایتی جوانمردی را به این نحو بیان می‌کند: در آن وقت که شیخ به نیشابور بود به حمام شد. درویشی او را خدمت می‌کرد و دست بر بازوی شیخ می‌نهاد و شوخ از پشت شیخ بر بازو جمع می‌کرد چنان که رسم ایشان است تا آن کس ببیند در میان این خدمت از شیخ سوال کرد که ای شیخ جوانمردی چیست؟ شیخ گفت: آنکه شوخ مرد پیش روی او نیاری. حاضران انصاف بدانند که کسی در این معنی بهتر از این سخنی نگفته است (اسرار التوحید، به تصحیح دکتر ذبیح الله صفا، ص ۲۸۰). سطوح معرفت دینی در عرفان و تصوف در متون مختلف سه سطح دانسته‌اند: شریعت، طریقت و حقیقت. نجم الدین زرکوب در فتوت نامه اش فتوت را کلید ورود به این سه مرحله می‌داند (ایرانیکا، محسن زاگری، ذیل جوانمردی).

نویسندگان کتب صوفیه گفت و گوی امام صادق (ع) با شقیق بلخی را که معنی فتوت در آن به بهترین وجه نمایان است، ذکر کرده‌اند: گویند شقیق بلخی جعفر بن محمد الصادق را از فتوت پرسید، فرا شقیق گفت: تو چه گویی؟ گفت: اگر دهند شکر کنیم و اگر منع کنند صبر کنیم. جعفر گفت: سگان مدینه ما همین کنند. شقیق گفت: یا ابن رسول الله پس فتوت چیست؟ گفت اگر دهند ایشار کنیم اگر ندهند شکر کنیم. (ترجمه رساله قشیریه، ص ۳۶۴). گاهی مراد از فتوت تحقق اخلاق کریمه و خوی های

پسندیده و شجاعت و ایثار است چنان که یکی از جوانمردان خطاب به مهلب بن ابی صفره چنین سروده است:

انت الفتی کل الفتی      لو کنت تصدق ما تقول

اگر در گفتار صادق باشی آنگاه جوانمردی کامل عیار خواهی بود (دامادی، کتاب الادب دامادی، ص ۴۴).

صاحب کتاب «نفایس الفنون فی عرایس العیون»، شمس الدین محمد بن محمود آملی از علمای قرن هشتم، فتوت را فن پنجم از فنون تصوف می‌شمرد و در تعریف آن می‌گوید: فن پنجم از علوم متصوفه علم فتوت که آن عبارت است از معرفت کیفیت ظهور نور فطرت انسانی و استیلای آن بر ظلمت نفسانی تا فضایل خلائق با اسرارها ملکه گردد و ردایل به کلی منتفی شود (دامادی، کتاب الادب، ص ۱۵۷).

### سرچشمه فتوت

اینکه فتوت از کجا آغاز شده و فتیان و جوانمردان سلسله خویش را به چه کس و کسانی مرجوع و منسوب می‌کنند مهمی است که اکثر منابع و نویسندگان درباره آن بحث کرده اند. در این میان شاید بتوان در یک نگاه کلی انبوه این آراء را به دو دسته کلی تقسیم نمود: دسته ای که خاستگاه فتوت را ایران، خاصه ایران پیش از اسلام، می‌دانند و دسته ای که در پی سرچشمه ای دینی و خاصه اسلامی برای این جریان هستند.

ملک الشعرای بهار سرآغاز جوانمردی را در ایران و به طور خاص از دوره هخامنشی می‌داند. این اسوران در ایالات ایران پراکنده بودند و هفت خانواده از آنان از همه معروف تر بوده اند و هر خانواده در یک ایالت ریاست آن ایالت را بر عهده داشته است. از طرفی این اسواران باید چند ویژگی می‌داشتند از جمله اینکه خانواده دار باشد، نامش در دیوان دولتی ثبت باشد، شجاع و راستگو و صاحب هنر و اسب بار باشد و شاید از همه مهم تر جوانمرد باشد. (بهار، مقاله جوانمردی، به نقل از کربن آیین جوانمردی، ص ۱۰۹-۱۱۰). سعید نفیسی نیز سرآغاز این جریان را از جوانب تاریخ اجتماعی ایران پیش از اسلام می‌داند به اعتقاد او ورود باورهای مانوی به این

جریان خودگواه این مدعا است در عین حال، در اواسط قرن دوم هجری که ایرانیان در گوشه و کنار و مخصوصاً در مشرق ایران و بیشتر در سیستان و خراسان در برابر بیدادگری‌ها و تعصب نژادی امویان و دست نشانندگان در ایران برخاستند راهنمای این جنبش ملی بیشتر جوانمردان بودند؛ بزرگ‌ترین راهنمای این دسته ابوالمسلم خراسانی (قرن دوم) بود که به دست خلیفه عباسی کشته شد (نفیسی)، مقاله فتوت و کتاب‌های مهم مربوط به آن، مجله فرهنگ ایران زمین دوره ۱۰، ش ۱-۴، ۱۳۴۱، به نقل از کربن، آیین جوانمردی، ص ۱۴۹). دلیل دیگری که برای انتساب سرآغاز فتوت به ایرانیان آورده اند آن است که ایشان در مرام و مسلک خویش خاصه جهت تشرف به آیین فتوت، شلوار مخصوصی تحت عنوان سروال می پوشند که این نوع لباس خاص ایرانیان و سلحشوران و جنگجویان آسیایی و خاصه ایرانیان بوده است و این نوع پوشش در میان اعراب رواج نداشته است. (اسماعیل حاکمی، مقاله آیین فتوت و عیاری، مجله سخن، دوره ۱۷، ص ۷۸-۲۷۱، ۱۳۴۶؛ پرویز ناتل خانلری، مقاله آیین عیاری، مجله سخن، دوره ۱۹، ش ۱-۶، ۱۳۴۸، به نقل از کربن، آیین جوانمردی، ص ۱۶۷ و ۱۶۹). محققان اروپایی از جمله فرانتس تیشنر مبداء فتوت را انجمن‌ها و اتحادیه‌های اواخر عهد عتیق و شهرهای روم شرقی می‌داند (فرانتس تیشنر، مقاله فتوت در کشورهای اسلامی، مجله دانشکده ادبیات، دوره ۴، ش ۲، ۱۳۳۵، کربن آیین جوانمردی، ص ۱۳۸). مهرداد بهار نسبت دادن آیین پهلوانی ایران به یعقوب و آدم ابوالبشر که شخصیت‌هایی سامی و یهودی بوده را غیر منطقی می‌داند اما معتقد است ویژگی جیوه‌گونه و لغزان اسطوره‌ها و آیین‌ها سبب شده است که در اسطوره‌ها و آثار مختلف، شخصیت‌های آسمانی و زمینی زرتشتی رنگ و نام اسلامی بگیرند و بعضی از آثار تاریخی ایران باستان نام قبر مادر سلیمان یا تخت‌آورا را به خود بگیرند. و از این رو بی‌جهت نیست که این ورزش باستانی در دوره اسلامی با اسطوره‌ها و شخصیت‌های نیمه اسطوره‌ای - نیمه تاریخی یهود و اسلام مربوط شده باشد. بنابراین به اعتقاد ایشان سراغ خاستگاه فتوت را باید در سابقه پهلوانی تاریخ ایران و افسانه‌های مربوط به جوانمردان و عیاران گرفت و

نه منابع عهد عتیق و اسطوره های رومی و یونانی (مهرداد بهار، سابقه جوانمردی در ایران باستان، مقدمه کتاب بررسی فرهنگی اجتماعی زورخانه های تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵، به نقل از کربن، آیین جوانمردی، ص ۳-۱۹۲).

اما برخی از منابع و محققان نیز، خاصه آنهاکه با تصوف زلفی گره زده اند، در پی ریشه ای دینی، قرآنی و به طور کلی اسلامی برای فتوت هستند. ابن رسولی (نیمه قرن پنجم) که رساله ای در باب فتوت دارد، این جریان را میراث پیامبران و امامان می شمارد و می گوید از زمان حضرت آدم آیین فتوت در جهان پیدا شد و آدم به گزاردن حق قیام کرد و چون مدت وی به پایان آمد در باب آن به شیث نبی وصیت کرد و سپس به نوح انتقال یافت و از نوح به سام رسید تا خلیل الرحمن ابراهیم ظاهر شد و به فتوت ابراهیم در قرآن تصریح شد. آنگاه در زمان موسی آنچه از جوانمردی پنهان مانده بود آشکار شد و موسی آن را به هارون فرمود و پس از آن فتوت در مسیح ظاهر شد و سرانجام به حضرت رسول اکرم رسید. (محمد جعفر محجوب، جوانمردی و آیین آن، لوئیزن، میراث تصوف، ص ۳۰۸) ناصر سیواسی در فتوت نامه منظوم خود انتساب فتوت به آدم (ع) را در قالب شعر بدین گونه بیان می کند:

لاجرم بشنید امر اهبطوا از بهشت آمد بر این عالم فرو

روز و شب بگریست آن برگشته حال برگناش سیصد و شست سال

گریه اش انصاف دادن بود از او آن فغان و آب چشم همچو جو

پس رسد او را فتوت در جهان کان چنان انصاف دادست آن زمان

(فتوت نامه منظوم ناصر سیواسی، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۰، فص ۲۴۰،

به نقل از نیرومند، کریم، ص ۱۶۵). کربن در مقدمه کتاب آیین جوانمردی، اسلام را به دو حلقه نبوت و ولایت تقسیم می کند؛ وی معتقد است دایره ولایت پس از دایره نبوت می آید و فتوت جامع هر دوی این ها است که پایه گذارش حضرت ابراهیم خلیل، قطب آن امام علی (ع) و خاتم آن حضرت حجت (عج) است (کربن، آیین جوانمردی، ص ۸)

باری، ابراهیم خلیل طلایه دار پیام توحید ادیان توحیدی را سرسلسله

فتیان و جریان فتوت، البته به حکم قرآن دانسته اند و به او لقب ابوالفتیان را داده اند. جوانمردان معتقدند حضرت ابراهیم اول کسی بود که قاعده ضیافت را نهاد و نذرکرد بدون مهمان غذا نخورد و اساس مرّوت را او فکند و به نیروی فتوت بر ذبح فرزند خود اقدام نمود و از دنیا و لذت های آن و اهل و عیال و شیرینی های زندگی روی گردانید و در راه مبارزه با زورگویان و فریبکاران رنج ها کشید و بت ها را شکست و به هرگونه بلا و سختی پایدار ماند و خداوند در سوره انبیاء آیه ۶۰ در باره اش فرمود: «قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم» (نیرومند، ص ۱۶۶). درباره وجهه ایثار در فتوت ابراهیم نقل کرده اند که چون در آخر عمر ابراهیم را مال بسیار گردید جبرئیل از حضرت سوال کرد که یا ربّ، ابراهیم با چندین مال و مکنّت، خلعت خلت از کجا یافت؟ خداوند فرمود: هرچند که او را مال بسیار است اما دل او با ما است و اگر خواهی امتحان کن. جبرئیل نزد ابراهیم آمد و گفت سبوح قدوس ربّ الملائکه و الروح. ابراهیم گفت: جانم فدای دوست باد، بار دیگر بازگویی. جبرئیل گفت: هرچه تو را است ثلثی به من بده تا بازگویم. و ابراهیم هر چه داشت ثلثی به او بخشید. جبرئیل یکبار دیگر این کلمات را بر او خواند و این بار ابراهیم گفت جانم فدای دوست، بار دیگر بازگویی تا هر چه دارم تو را دهم. (دامادی، کتاب الادب، ص ۶۰-۱۵۹)

باری، اشاره کردیم که اسلام را دو دایره یا دو حلقه است. حلقه نبوت که از آدم تا خاتم (ص) را شامل است و دایره ولایت که علی (ع) آغازگر آن و حضرت قائم تمام کننده و تجلی بخش آن در آخر الزمان است. شیعیان فتی همچو صوفیان ولایت مدار که خرّقه خود را به مولای متقیان منسوب می کنند، هر آنچه از فتوت و جوانمردی دارند مدیون حیدر کرار می دانند. و منابع مختلف ایشان را با اوصافی چون منبع عین فتوت، قطب مدار فتوت، معدن جود و مرّوت ستوده اند (ریاض، فتوت نامه، ص ۳۰). از دیدگاه فتوت، رسالت پیامبران از عصر ابراهیم همانند خدمت شوالیه گری است؛ یعنی حضرت ابراهیم نمونه فتی و امام علی (ع) نمونه کامل شوالیه است (کربن، آیین جوانمردی، ص ۸). نویسندگان شواهد و وقایع گوناگونی را برای اثبات اینکه علی (ع) سرسلسله فتوت است ذکر کرده اند: حضرت علی (ع) چندین



بار جان خود را برای حفظ و صیانت از رسول اکرم (ص) به خطر انداخت از جمله آن شبی که در بستر پیامبر خوابید تا آن حضرت از مکه به مدینه در صحت و سلامت سفر کنند. دیگری، فقیری بود که علی (ع) مهمان کرد و چون چیزی جز دو قرص نان در خانه نداشت از خود و خانواده گرفت و در دهان آن فقیر گذاشت که خود مصداق بارز ایثار آن حضرت بود. در قرآن نیز در یکی از این سه آیه (= ۲۰۷ بقره، ۹ حشر، و ۸ و ۹ دهر) به این واقعه و ایثار مولای متقیان اشارت رفته است. (فتوت نامه ریاض، ص ۲-۳۱). در خبر آمده است که پیامبر (ص) با جمعی نشستند که شخصی خبر از فساد زن و مردی در خانه‌ای خبر داد پیامبر به علی (ع) فرمود که به تفحص برو. ... زمانی که بازگشت به پیامبر خدا عرض کرد یا رسول الله گرد آن خانه برآمدم هیچ کس در آنجا ندیدم. در حال، پیامبر (ص) فرمود: یا علی انت فتی هذه الامه (تو جوانمرد این امت هستی). (دامادی، تحفه الاخوان، ص ۱۲-۱۳). نیکلسون به نقل از کتاب الفتوه ابن معمار حنبلی بغدادی می‌گوید: در جنگ احد زمانی که حضرت علی داد شجاعت و جهاد فی سبیل الله می داد هاتف غیبی آواز داد لا فتی الاعلی لا سیف الا ذوالفقار و حضرت رسول چندین بار این جمله را برای علی (ع) بیان فرمود و این شعار فتیان گردید. (مجله وحید، ش ۷، ص ۶۱۸، ۱۳۴۷).

### خلاصه سیر تطور فتوت در قرون مختلف

آنچه تحقیق و تفحص در فتوت را دشوار می‌کند آن است که این جریان چندین لایه دارد به این معنا که طیفی از معانی و کاربردهای دینی، سکولار، اخلاقی و عملی و سیاسی را در بر می‌گیرد که در هر برهه از زمان یک یا چند معنای آن رخ نموده است و لذا فهم ماهیت حقیقی آن را دشوار ساخته است. در قرآن و احادیث و روایاتی که از رسول خدا و صحابه درباره فتوت نقل می‌شود چهره دینی و روحانی فتوت برجسته است اما در اوایل قرن دوم به تدریج ویژگی‌هایی وارد این جریان می‌شود که هیچ ربطی به تعالیم دینی ندارد آنچنان که در همان زمان عده‌ای از فتیان در شام و عراق بوده‌اند که اهل لهو لعب و شراب و غنا بوده‌اند. در قرن سوم، این افراد به

جایی می‌رسند که از هیچ فساد و خرابکاری ای و حتی لواط ابا نداشتند. دزدی و غارت اموال مردم به ویژه اغنیا از قرن چهارم در میان اهل این جریان باب شد که این بار عنوان شاطر و عیار را بر خود داشتند. این روند قتل و غارت و چپاول عیاران تا قرن پنجم ادامه داشت تا اینکه عیاران در این زمان با عنوان احداث وارد سیاست شدند و در عزل و نصب امیران و حاکمان نفوذی بسیار داشتند. فتوت در قرون ششم و هفتم با روی کار آمدن خلیفه ناصر صاحب تشکیلات پیچیده تر شده و حالتی رسمی و تشریفاتی به خود می‌گیرد. این جریان به دلیل فساد تباهی و بی بند و باری فتیان در زوایا و لنگرها به تدریج از قرن هشتم به بعد رو به افول می‌نهد تا زمان صفویه که اساساً به حوزه ای مانند زورخانه محدود می‌شود و آنچه امروز از آن می‌بینیم ورزش باستانی و پهلوانی و پاره ای اصول اخلاقی لوطی منشانه و به اصطلاح داش مشدی است. (مقدمه مصطفی جواد بر کتاب «الفتوه» ابن معمار بغدادی، چاپ بغداد ۱۹۵۸-۱۹۶۰، ص ۵-۶؛ شفیع کدکنی، ص ۱۵۸ به بعد)

### نشانه های عینی فتوت

اهل فتوت را نشانه هایی عینی بود که آنها را در میان مردمان مشخص می‌کرد. و هریک از این نشانه ها را دلالتی بوده است. از آن جمله اند: شرب قدح شراب (که بعد از اسلام به آب و نمک تغییر یافت) شلوار مخصوص (سروال)، روشن کردن چراغ پنج فتیله، کلاه مخصوص، شد (میان بستن) بستن. محل زندگی ایشان نیز به زاویه و لنگر معروف بوده است. اما شرب قدح اشاره به علم و حکمت است که به حسب صفاء استعداد اولی و سابقه عنایت ازلی، شخصی را بخشیده باشند و قوت قبول آن در وجود او نهاده تا به واسطه فیض نفسی کامل، بر او ظاهر گردد و از قوت به فعل آید و سبب حیات حقیقی او شود چه حیات قلوب به علم است چنان که حیات اجساد به آب... نمک اشارتی است به صفت عدالت که کمال فضایل اخلاق است چه صحت و قوت بدن نبود الا به فضایل اخلاق و هیچ خلق استقامت نپذیرد الا به عدالت، چنان که صحت و قوت بدن

نبود الا به انواع غذاها و هیچ غذا به صلاح نیاید و خوش طعم نگردد الا به نمک. (ریاض، فتوت نامه، ص ۷۰-۶۹).

کاربرد آب و نمک اشاره به این نکته نیز تواند بود که اهل فتوت باید چون آب زلال و صاف باشند و حق نمک محفوظ دارند. قاضی شهاب الدین در تاریخ مظفری در باب رسم آب و نمک نوشیدن جوانمردان و رمز آن گوید: نوشیدن آب بدان جهت است که آب اصل زندگی و مایه قوام و استحکام آن است و نیز آب همه نجاست ها و پلیدیها را پاک می کند.

در باب علت آمیختن نمک به آب نیز گوید نمک هر چیزی را از فساد حفظ می کند و آن را از دگرگونی و تغییر پذیرفتن دور می دارد پس خوردن نمک رمزی است از دوام حال و ثبات قدم جوانمرد در آیین خویش و بازنگشتن از آن، و نیز آب، شیرین و گوارا است و شوری ضد گوارایی و مایه ناگوار شدن آب است و آمیختن نمک با آب اشاره بدان است که جوانمرد باید در برابر سخت و سست و فراز و نشیب زندگی شکیبیا باشد و بلا را تحمل کند و نعمت های حق تعالی را شکر کند و بار رفیق خویش را در هر حال بکشد (محمد جعفر محجوب، فتوت نامه سلطانی، مقدمه، ص ۴۸؛ آیین جوانمردی، ص ۱۲۳) پوشیدن شلوار فتوت به دلیل فضیلت عفاف و منع فرج از شهوت است. میان بستن اما اشارتی است به فضیلت شجاعت و غیرت، به این معنا که جوانمرد همواره آماده قیام به خدمت است و نشان می دهد که جوانمرد یک مرد کامل است؛ همچنان که پیامبر این عنوان را به علی (ع) داد. (آیین جوانمردی، ص ۲۳)

اما کلاه بدان جهت است که تاج کرامت است از برای اهل فتوت (ریاض، فتوت نامه، ص ۷۱). چراغ پنج فتیله علامت چراغ دل است که باید به عشق پنج تن آل عبا روشن باشد (آیین جوانمردی، ص ۱۲۳).

## ویژگی های فتیان

شیخ ابو عبدالله محمد بن ابی المکارم معروف به ابن معمار حنبلی بغدادی که ظاهراً قدیمی ترین کتاب الفتوه به او منسوب است در کتاب خود می گوید:.... و گوید رسول خدا (ص) گفت جوانمردان امت مراده علامت

است. گفتند ای رسول خدا آن علامت ها کدامند؟ فرمود: راستگویی و وفای به عهد و ادای امانت و ترک دروغ‌گویی و بخشودن بریتیم و دستگیری سائل و بخشیدن آنچه رسیده است و بسیاری احسان و خواندن مهمان و سر همه آنها حیا است. (فتوت نامه سلطانی، مقدمه)

منابع، اشرف خصائص و ویژگی های فطیان را وفا، صدق عهد و وعد دانسته اند؛ از این رو است که خداوند تعالی ایشان را مدح کرده و انبیاء را بدان ستوده است: «من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» (۲۳/ احزاب) و در وصف اسماعیل فرمود: «انه كان صادق الوعد» (۵۴/ مریم). امیر المومنین علی (ع) در ذکر اصول فتوت وفا را که آخر خصال است بر همه مقدم داشت و توبت را که اول است موخر، چه قطب از مقام کمال نظر کند و از مرتبه علیا فرود آید و سیر منتهی در تکمیل بر عکس سیر مبتدی باشد در استکمال پس به حسب مرتبه، اول وفا باشد و آخر توبت و به حسب مرتبه این توبت و آخر وفا (دامادی، تحفه الاخوان، ص ۶۰).

در فتوت نامه ها کلیات را بدین گونه آورده اند که پس از کسب دانش باید به صفاتی خو گرفت که پیران آنها را هفتاد و دو دانسته اند بدین گونه: راستی، اندیشه کردن از بدی، یاری، آزادی از بند نفس، پاک داشتن چشم و دامن، وفا، بخشودن بر دوست و دشمن، خواستن برای دیگری آنچه برای خود می خواهند، جان و دل بستن در راه کسی که مهر بریده باشد، زبان را به بد گفتن نیاموختن، در زور خود را کمتر از مور دانستن، بر آوردن مراد نامرادان، کردن کاری را نگفتن و کردن آنچه از دست بر آید، رضا دادن در خشم، دلزار نبودن، خویشتن بین نبودن، بردباری، نان دادن، زبان و دل یکی داشتن و از پس و پیش یکی بودن، نکردن کاری که دیدن و شنیدن را نشاید، از بردباری دم نزدن، راه پارسایی ورزیدن، تزویر نکردن، درون از کین پاک داشتن، رفتن به جایی که او را بخوانند اگر هم بیم جان باشد، دماغ از کبر خالی داشتن، تواضع کردن، از تکبر دور بودن، سخن نرم و لطیف و تازه و به اندازه گفتن، راز دل با هر کس نگفتن، حسد نورزیدن، به فرزند طمع نداشتن، به جای آوردن هر چه بگویند اگر هم سر بر سر آن کار نهند، راه مرورت را به خود نرفتم، ریاضت کشیدن، با خواننده به جایی نرفتن، به چشم شهوت بر دوست

نگریستن، کج‌بین نبودن، خودکام نبودن و به‌کام خود یک‌گام برنداشتن، با اهل زمانه مروّت کردن، جز مردم سخی را دوست نداشتن، مدارا کردن با پیران و بخشودن بر جوانان، با دوست و دشمن لاف نزن، داد خلق دادن و دستگیری کردن، به خود مغرور نبودن، ادب نگاه داشتن، خدمت کردن، به عزت بودن، اگر سیلات خون آید آن را پوشاندن، نام کس را جز به نکویی نبردن، گرد عصیان نگشتن، هوای نفس خود را شکستن، پیرو جوان را چنان تربیت کردن که شرمسار نشوند، نصیحت در نپنهان کردن، لباس خود را بهر ناسزا ندادن، همه کس را چون فرزند تربیت کردن، قناعت داشتن، به طاعت کوشیدن و دیندار بودن، خدای را پرستیدن و پیرو فرمان بودن، قدم در راه نیستی زدن، صبوری پیشه کردن، در نعمت شکر خدا کردن، در محنت صبر کردن، با مهمان شیرین زبان بودن، تکلف از میان برداشتن و هر چه باشد پیش آوردن، دلها را به احسان و کرم به دست آوردن، در راه احسان چالاک بودن، در انتظار شکرانه نبودن، چون شمع در میان جمع سوختن، با عشق صبر کردن، گفتار را با کردار راست داشتن. (آیین جوانمردی، ص ۶-۱۲۴؛ نفیسی، سرچشمه تصوف، ص ۹-۱۳۸).

### طبقات مختلف فتيان

جرجی زیدان اهالی شهرها را در سده های نخستین اسلامی به دو گروه تقسیم می‌کند. گروه اول صنعت‌گران و بازرگانان و پیشه‌وران هستند و گروه دوم افرادی هستند که با دزدی و راهزنی و چاقوکشی زندگی می‌کردند. در این میان، زعران بیروت را می‌توان جزو گروه دوم و نمونه کوچکی از عیاران آن روز بغداد دانست این گروه دوم به چند دسته و عنوان معروف بودند: عیاران، شطاران، زواقیل، صعاليک و... (تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان ترجمه مرحوم جواهر کلام، ص ۵۷)

### بعد فکری و اجتماعی فتوت

فتوت به مثابه یک مرام و شیوه زندگی در دو مرحله تکامل یافته است: یکی مرحله فکری است که به زندگی اعراب قدیم بازمی‌گردد. در این میان

مراد از بعد فکری مفهوم انتزاعی فتوت نیست چراکه این مفهوم در ادبیات اعراب دروران نخستین دیده نمی شود بلکه مراد کاربست معنایی این مفهوم در میان اعراب است. فتی نزد اعراب قدیم ناظر به نقطه اوج کمال انسانی است که در دو صفت شجاعت و سخاوت متجلی بود. و هرکس در این دو صفت بیشتر مبالغه می کرد گمان بود که جوانمردتر است. نمونه حاتم طایی در تاریخ گواه این مدعا است. در شجاعت نیز در دوره های بعد حضرت علی (ع) نمونه کامل یک فتی به شمار می رود چه، هاتف غیبی گفته است: «لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار».

از سوی دیگر، این جنبه از فتوت بعدها یعنی زمانی که با تصوف در تعامل قرار می گیرد معنای دیگری می گیرد که همان ایثار است. ایثار یعنی انسان همیشه دیگران را بر خود ترجیح دهد. این ایثار بعدها اساس کار طریقه ملامتیه می شود. معنای فتوت نزد متصوفه فربه ترمی گردد به طوری که عبارت می شود از مجموع فضایی که حتی از تلقی اعراب قدیم از یک فتی کامل نیز فراتر می رود. در مقام تعریف می توان گفت که فتوت اجتماعی عبارت است از کارهایی که فتيان برای بهبود و رفاه عامه مردم و دستگیری مظلومان و بی نوابان در مقابل ستمکاران و جابران انجام می داده اند. (فتوت نامه، ص ۷۲).

بعد اجتماعی فتوت برخلاف فتوت فکری به ممالک شرق به خصوص ایران مربوط می شود. دلایل مختلفی را می توان در این باره ذکر کرد: یکی مراسم مخصوص ورود به حلقه فتوت است که عبارت است از دادن لباس الفتوه که عمده آن شلوار مخصوص فتوت است چراکه شلوار مختص آن دسته از اقوام آسیایی است که سوارکاری از آداب و سنن آنها محسوب می شود. و شلوار در ایران اقلاً از زمان هخامنشیان متداول بوده است. دیگری حسن اخلاق و شرافتمندی و ناموس پرستی و راستگویی و احتراز از زنا و لواط است.

دلیل دیگر سوگند فتوت است که زمانی که فتی سوگند یاد می کرد به سوگندش وفادار بود. چهارم، مخالفت سرسختانه در برابر حکومت های استبدادی است: فتيان همواره با اعمال ظالمانه حکومت ها مبارزه می کردند و از طرفی خودشان دارای تشکیلات مستقلى به نام عوانیه بودند

که حتی در مورد اینکه حاکم جباری را به قتل برسانند تصمیم‌گیری می‌کردند. (آیین جوانمردی، ص ۱۳۵ به بعد). جریان فتوت از حیث اجتماعی طیف وسیعی از فعالیت‌ها را در بر می‌گیرد؛ از جنگاوری و سلحشوری و دزدی و شب‌روی و غارت اموال اغنیا گرفته تا مهمان‌نوازی، حمایت از مظلوم و قیام علیه ظالم و حتی پیشه‌وری و صنعت‌گری.

در مجموع، از حیث اجتماعی می‌توان گفت که جوانمردان، بیانگر اصول، ارزش‌های انسانی، اخلاق، حق و عدالت هستند که در سایه نوعی تحول فکری و دگرگونی اخلاقی، می‌خواستند تغییر شکل در جامعه به وجود آورند. این آرزوها و آرمان‌ها همواره مورد احترام بوده است حتی اگر بسیاری از آنها به مرحله عمل در نیامده باشد، لزوم حضور آنها همواره احساس می‌شده است. آنها به دلیل خدمت‌سازنده‌ای که در زمینه اجتماعی برای بخش وسیعی از مردم انجام داده‌اند مبارزانی شجاع بوده‌اند که برای وصول به عدالت و به حق و به عقل به برادری، به نظم و به قانون آراء خویش را با نظم و مدیریت و با صبر و مقاومت به ثمر رسانیده‌اند و مایل بوده‌اند در ایران وحدت و یگانگی، جرأت و اعتماد به نفس از یاد رفته را به ایرانیان اعطا کرده و به عنوان سمبل ثبات و نماد نظم اجتماعی مطرح شوند. (کتاب الادب، ص ۲۱)

### فتوت نامه

فتوت نامه رساله یا کتابی است که در باب منش، عقاید، قوانین، و آداب جوانمردان نوشته شده است. فتوت نامه‌ها بخش قابل توجهی از ادبیات عامیانه ایران را تشکیل می‌دهند و نماینده فرهنگ توده‌های مردم این مرز و بوم در روزگاران گذشته‌اند (افشاری، مهران، فتوت نامه‌ها و...، ص ۱) بسیاری از بزرگان متصوفه در برابر کتاب‌هایی که به نظم و نثر عربی و فارسی نگاشته‌اند آثاری نیز در فتوت به نظم و نثر فراهم کردند که فتوت نامه نام گرفت. (حاکمی، ص ۱۲۴)

فتوت در میان اهل صنوف مختلف رواج داشته و هر یک از صنوف برای خود فتوت نامه جداگانه‌ای داشته است فتوت نامه چیت‌سازان گواه این

مطلب است که هر شغلی برای خود فتوت نامه خاصی داشته است (آیین جوانمردی، ص ۹) ظاهراً رسم فتوا نامه نویسی از قرن چهارم یا پنجم به بعد باب شده است؛ ابو عبدالرحمن محمد بن حسن نیشابوری (م ۴۱۲) رساله مستقلی به نام کتاب الفتوه دارد. کتاب الفتوه ابن معمار بغدادی (م ۶۴۲) و تحفه الاخوان کمال الدین عبدالرزاق کاشانی (م ۷۳۰) نیز از جمله فتوه نامه‌های به زبان عربی اند.

اما افزون بر فتوت نامه های عربی چندین فتوت نامه نیز به زبان فارسی نگاشته شده که اهم آنها به قرار زیر اند:

فتوت نامه نجم الدین ابوبکر تبریزی معروف به نجم الدین زرکوب (م ۷۱۲)؛ فتوت نامه علاء الدوله سمنانی (م ۷۳۶)؛ فتوت نامه امیر سید علی همدانی (م ۷۵۶)؛ فتوت نامه سلطانی از ملا حسین کاشفی (م ۹۱۰). فتوت نامه عطار، شامل هشتاد و دو بیت از فرید الدین عطار و فتوت نامه دیگری شامل ۶۸۹ بیت از شاعری متخلص به ناصری نیز از فتوت نامه های منظوم هستند. گفته شده که عمده فتوت نامه ها به دلیل اینکه مولفان آنها سخندان و زبان آور نبوده اند رسائل خود را با گفتاری عامیانه نگاشته اند لذا برخی از آنها واجد کلمات و عبارات نادرست و از هم گسیخته اند. (افشاری، ص ۲-۳)

به نظر می رسد که ارزشمندترین و جالب ترین فتوت نامه ها، فتوت نامه های صنفی است چه، این جوانمردی نامه ها افزون بر اینکه منش جوانمردی را به خوانندگان خود می آموزد آنان را با آداب و رسوم و پندارهای پیشه وران گذشته سرزمین های اسلامی نیز آشنا می کند: فتوت نامه چیت سازان، فتوت نامه آهنگران، سلمانیان، سقاییان، فتوت نامه قصاب، طباخان و... از جمله این گونه فتوت نامه ها هستند. (افشاری، ص ۴۵ به بعد)

### اصول، ارکان و مراتب فتوت

حسن بصری در اواخر قرن اول، تمامی اصول فتوت را در این آیه از قرآن جمع می داند که می فرماید: خداوند فرمان می دهد به دادگری و نیکی و دهش به خویشان نزدیک و بازداشت از بدی ها و ستم و نافرمانی (۹۰/۱)



نحل). (شفیعی کدکنی، ص ۱۵۹)

کربن در آیین جوانمردی نه اصل را به عنوان اصول جوانمردی بر شمرده است که عبارت اند از: راز داری، راستی، یاری درماندگان، عفت، فداکاری، بی نیازی، دوست دوست و دشمن دشمن، برادر خواندگی و خواهر خواندگی، سوگند عیاران.

همین که کسی در صف عیاران یا به خدمت ایشان در می آید باید سوگند بخورد که خیانت نکند و نیندیشد و یک دل باشد و با دوست ایشان دوست باشد و با دشمن ایشان دشمن، و بی تأویلی (یعنی به هیچ تأویل و بهانه ای) گذر نکند. عیاران با یکدیگر سوگند می خورند که با هم یار باشیم و دوستی کنیم و به جان از هم باز نگردیم و مکر و غدرو خیانت نکنیم.

از امام علی (ع) نقل است که فرمود: فتوت را چهار رکن است: عفو کردن با توانایی، بردباری در وقت خشم، و نیک اندیشی با دشمنی، و ایثار کردن با وجود احتیاج به موثر. (فتوت نامه ر، ص ۵۷)

عمر سهروردی ارکان فتوت را دوازده تا دانسته است؛ شش رکن ظاهر و شش رکن باطن. شش رکن ظاهر عبارت است از بند شلوار، کنایه از پاکی از زنا، بند شکم (پرهیز از لقمه حرام) بند زبان (پرهیز از غیبت) بند سمع و بصر (دوری از آنچه نباید دید و شنید) بند دست و قدم (کنایه از آنکه کسی را نرنجاند و قدم به غمازی نهد) و بند حرص و امل (حرص و آزار در خود نابدود کند).

اما شش رکن باطن عبارت اند از: سخاوت (بی سوال عطا کند با نیت خیر)، کرم (عطای بی منت کند)، تواضع (فروتن باشد)، عفو (به رنجانیدن هیچ کس راضی نباشد)، نیستی (از منی خالی شود)، و هشیاری (در مقام وصل و قرب و هدایت آگاه باشد). (هانری کربن، رسائل جوانمردان، ترجمه احسان نراقی، ص ۸-۳۵)

احمد بن محمد الطوسی در کتاب سماع و فتوت خود فتوت را واجد ده مرتبه و چهار رکن می داند؛ او می گوید: و مراتب فتوت ده است: فتوت شیطانی در مراتب حجابی، و فتوت انسانی و فتوت ملکی و فتوت نبوی و ولایتی و فتوت روحی، و فتوت عقلی، فتوت صفاتی، فعلی، و فتوت وجهی از

مرتبه «کل شیء هالک الا وجهه».

طوسی در آخر برای هر یک از ارکان چهل گانه فتوت که از حاصل ضرب مراتب در ارکان خاص می شود، ده شرط برمی شمرد و مجموع شروط ارکان مراتب فتوت را چهارصد شرط می داند. (الطوسی، احمد بن محمد، سماع و تصوف، ص ۵۱-۱۳)

### هفت شرط استعداد فتوت

فصل چهارم از رسایل جوانمردان شروط فتوت را ذیل هفت مورد آورده که به دلیل اهمیت آن به اختصار بدانها اشاره می کنیم: اول ذکورت چه، زنان را به این حلقه راه نیست. دوم بلوغ، چراکه مبداء ظهور عقل و خروج قوت ملکی از قوه به فعل است. سوم عقل، چراکه واسطه بنده به حق و رسیدن به کمال است. چهارم دین است چه، فتوت کمال دین است و کمال هر چیزی متفرع بر اصل آن تواند بود و فرع بی دصل محال است. پنجم صحت بنیت و استقامت احوال صورت بر وجهی که سببی فاحش منافی فضیلت نداشته باشد. ششم مرؤت است و آن از لوازم فطرت است چراکه اگر فطرت از دواعی نفسانی و علایق جسمانی صافی شود، به واسطه نور فطرت از غضب و شهوت مجرد می گردد... و متوجه مقاصد علوی می شود... و این معنی عین فتوت است و به حقیقت مردی و مرؤت مبنی و اساس فتوت است. و هفتم حیاست و آن دلیل نجابت جوهر نفس است از خوف صدور قبایح از او و این معنی دلالت کند بر قوت تمییز بین حسن و قبح که نبی (ص) فرمود: «الحیاء من الایمان». (مرتضی صراف، رسایل جوانمردان، ص ۷۱-۶۳)

### فتوت ناصری، فتوت سیاسی

بعد از ظهور اسلام، عیاری به صورت عمومی و نهضت های دسته جمعی ایرانیان بر ضد تسلط اعراب بروز نمود و سببش این بود که حکام عرب و عمال خلیفه عباسی، عیاران دلاور و وطن پرست ایران را «خارجی» لقب می داده اند. و هر عیار فتی را که بر آنها خروج می کرده به دنبالش کلمه

خارجی را می‌افزودند. به عنوان نمونه، عمار خارجی، یعقوب لیث صفار خارجی، صالح بن نصر خارجی و... (زورخانه، ص ۲۷) بنابراین، عباسیان به طور خاص دل خوش و علاقه چندانی به عیارگیری و فتوت پیشگی نداشتند؛ در این میان اما خلیفه عباسی، ابوالعباس الناصر لدین الله ابن المستضیء بالله (۵۷۵-۶۲۲ه) مستثنا است. ناگفته نماند که پیش تر از وی همزمان با آغاز سده ششم که فتوت و عیاری اندک اندک به صورت یک مسلک و عامل اجتماعی مهم و تاثیرگذار درآمد، خلفای مسلمان به آن کامیاب توجه می‌کردند و گاه برخی از احکام و اصول آن را اجرامی کردند. به عنوان مثال، اسامه ابوالمظفر شامی از امرای سوریه و سلطان صلاح الدین ایوبی هر دو از فتیان به شمار می‌رفتند. (فتوت نامه، ص ۴-۸۳)

باری، گفته اند که خلیفه الناصر برای سامان دهی فتیان و عیاران تلاش‌های فراوانی کرد چرا که گویا آنها را مایه آشوب و اغتشاش و در نهایت دردسر برای خلافت عباسی می‌دانسته است. (افشاری، ص ۲۴) در حقیقت یکی از اهداف مهم او از حمایت از جریان فتوت و فتیان ایجاد سدی در برابر مخالفان و حفظ تاج و تخت عباسیان بود. وی می‌دید که سرزمین‌های کرانه مدیترانه و شمال آفریقا مورد نظر اروپاییان و مسیحیان است و مرزهای اسلام از سمت روم مورد تهدید ایشان است سلجوقیان نیز در ایران در صد گرفتار بغداد بودند. ناصر می‌خواست بغداد را مرکز سیاست جهان اسلام قرار دهد و هدف نهایی اش وحدت بخشیدن به ممالک اسلامی در تحت فرمان روایی خویش بود و می‌دانست که این سرزمین‌ها را از راه لشکرکشی نمی‌تواند فتح کند از این رو بر آن شد تا با تأسیس فتوتی رسمی و دولتی، در اقطار جهان اسلام روزگار خویش و در میان توده‌ها نفوذ کند. این اقدام او دو هدف ضمنی را توأمان در بر داشت یکی ایجاد وحدتی هر چند موقتی در روزگاری که اختلافات مذهبی، سیاسی، قومی، و نژادی به شدت در ممالک اسلامی بالا گرفته بود و دیگری نجات خلافت عباسی از سقوط عن قریبی که هر لحظه آن را تهدید می‌کرد. (محمد جعفر محجوب، مقدمه فتوت نامه سلطانی، ص ۶۱ به بعد؛ ریاض، ص ۸۵؛ نیز زرین کوب، ص ۳۵۰) او در سال ۵۷۸ هجری به دست شیخ مالک بن عبدالجبار حنبلی (م ۵۸۳) شلوار فتوت

پوشید، هدایایی تقدیم شیخ مالک و فرزندش کرد و رسماً نظام فتوت ناصری را تأسیس نمود و اعلان کرد که زین پس اعمال و مراسم فتوت را طبق آیین فتوت ناصری تجدید کرده و انجام دهند. (فتوت نامه، ص ۸۷) استاد مصطفی جواد متن منشور جدید ورود به فتوت را از کتاب «المنابغ العباسیه» تألیف علی بن ابی الفرج بصری نقل کرده است و خطوط اصلی این منشور که در نهم صفر ۶۰۴ صادر شده به این شرح است: ۱- سرچشمه فتوت علی (ع) است و امام تمام حدود شرع را اجرا می کرده و هیچ در این راه کوتاهی نمی ورزیده است. ۲- خلیفه ناصر هم در این راه به او اقتدا کرده و پای برجای امیرالمومنین گذاشته است. ۳- هر کس که مرتکب قتل شود باید قصاص شود. (شفیعی کدکنی، ص ۱۶۲)

پس از آنکه ناصرالدین الله فتیان را تحت تسلط خود در آورد معمار بغدادی فتوت نامه خود را در تأیید جوانمردی ناصر و به منظور آموزش و ترویج فتوت ناصری نوشت. جوانمردی در فتوت نامه او صبغه زهد و تصوف دارد لذا می توان گفت که ناصر و طرفدارانش عیاری را به سوی گونه ای زهد و تصوف سوق داده اند. (افشاری، ص ۲۷)

تلاش های ناصر در زمینه یکپارچه سازی جریان و سلسله فتوت در زمان خود محدود به حوزه خلافت خود نبود؛ از کسانی که شلوار فتوت از ناصر دریافت کردند پادشاه روم، سلطان عزیزالدین کیکاووس اول (۶۰۷-۶۱۶ ه) است؛ وی فتوت را آنچنان در بلاد خود نهادینه کرد که تا دو یا سه قرن بعد از او حلقه های فتوت همچنان فعال و پابرجا بود. شهاب الدین غوری (م ۶۰۲ ه) و الملک العادل ایوبی در دمشق نیز از ناصر خلعت فتوت رسمی ناصری دریافت کردند. (ریاض، ص ۸-۸۷) محمد جعفر محبوب در مقدمه فتوت نامه سلطانی پیوستن ناصرالدین به فتوت را بزرگ ترین حادثه تاریخ فتوت می داند و می گوید که وی به کارهای جوانمردان به چشم تحسین می نگریست و لذا در سده های ششم و هفتم در تمام شهرها لنگرها و مراکز اجتماع فتیان رونق فراوان داشت. (زورخانه، ص ۱۵۸) در مجموع، رسمی کردن یا به تعبیری سیاسی کردن فتوت به بهانه سروسامان دادن به اقدامات و فعالیت های عیاران، برقراری امنیت در

قلمرو خلافت و مجازات سنگین برای عیاران و شطارانی که به قتل و غارت و راهزنی می پرداختند، مبارزه با انحرافات که در زمان وی در درون فتوت راه یافته بود، انتخاب جاسوسانی به نام «توابون» برای گزارش بدرفتاری ها و شیادی های برخی عیاران آشوبگر، اعلان ممنوعیت پرورش کبوتر و رمی بندق (یا همان استفاده از کمان گروهه) و اظهار جوانمردی بدون کسب اجازه رسمی از شخص خلیفه و هدایت عیاری و جوانمردی به نوعی زهد و تصوف را می توان از اهم اقدامات این خلیفه بانفوذ و البته با ذوق عباسی دانست. رسمی کردن و سیاسی کردن فتوت توسط ناصر هرچند که رنگ اشرافی به فتوت می داد و آن را به نظام اخلاقی نزدیک می کرد اما خود این اقدام به حفظ و احیای سنت قدیم تصوف (فتوت صوفیانه) کمک می کرد. پس از ناصر و همزمان با برچیده شدن خلافت عباسی به دست هولاکو خان در ۶۵۶ هجری، فتوت رسمی در عراق پایان یافت اما در میان سلاجقه روم همچنان به حیات خود همان گونه که پیشتر گفتیم تا حدود سه سده ادامه داد. زرین کوب می نویسد: فتوت آن گونه که ناصر خلیفه شروع کرد نوعی حزب سیاسی به شمار می آمد. پادشاهان، امرا و رجال دولت بلاد مختلف که ناصر خلیفه نفوذی در آنها داشت بدان منسوب شدند و اندک اندک چیزی از آن پدید آمد که شباهت به نظام شوالری در اروپای قرون وسطی داشت. لاف زدن و تظاهر از لوازم احوال اینگونه فتیان بود و انحطاط مفهوم واقعی فتوت نیز از لوازم آن. (زرین کوب، جستجو، ۳۵۱)

### آداب تشریف به آیین فتوت و سلسله مراتب فتیان

فتوت سلسله مراتبی مانند آنچه در تشکیلات اهل اصناف نیز موجود است داشت. در این سلسله، «شیخ»، پیشرو، مهتر، پیشوا، رهبر، پدر (اب) یا رأس الحزب (سرگروه) نامیده می شد که نظرش مطاع بود و با بیان فضایل و شرف و بزرگی فتوت، فتیان را پند و اندرز می داد؛ راستگویی، امانداری، انجام فرایض، دوری از محرّمات، وفای به عهد، چشم پوشی از ستمگر، شکیبایی بر آزار، و نیکی کردن از شرایط شیوخ فتوت بود. هر شیخ نیز البته شاگردانی داشت. «نقیب» کسی بود که از جانب مهتر

یا شیخ منصوب می شد و رابط یا سخنگوی گروه برای فتیان بود و آنها را تشویق می کرد که به فتوت تمسک جویند. این نقیب البته عمل بستن را نیز انجام می داد. مرتبه بعدی «رفیق» بود که برای همه وابستگان به یک انجمن که افراد هم گروه یکدیگر را بدان می خوانند، به کار می رفت. رفیق نسبت به مهتر خود که بردست او فتوت یافته و بدو منسوب است، به منزله فرزند می باشد و براوست که از مهتر فرمانبرداری کند، با او مخالفت نوزد، و نیازها و خواسته های او را برآورد. (آیین جوانمردی، ص ۱۵-۲۱۴)

ورود به حلقه فتوت به مانند دیگر حلقات و مسالک دارای شرایط و آداب خاصی بوده است. هر کس که به طریقه فتیان می گروید می بایست از سه اصل پیروی کند: ۱- سخا؛ یعنی که هر چه درای در طبق اخلاص بگذاری و به یاران تقدیم کنی. ۲- صفا: کسی که دارای صفا است که سینه خود را از کینه پاک کند و نیت خالص داشته باشد. ۳- وفا: وفا به خدا و خلق او. (نفیسی، سرچشمه تصوف، ص ۱۴۸)

از سوی دیگر هر یک از جوانمردان در انتخاب مراد خود آزاد بود و زمانی که دست ارادت به مراد و پیروی می داد می بایست پنج شرط را رعایت کند: توبه به صدق، یعنی مرید باید از سر صدق نزد پیر توبه کند؛ ترک علایق دنیوی، همه چیز را جز خدا از یاد ببرد؛ یک دل و یک زبان باشد؛ به درستی و راستی از پیر خود پیروی کند؛ تنها و تنها یک پیر و مراد را تبعیت کند. (کتاب الادب، ص ۲۳۰)

اما مرید گرفتن نیز شروطی داشته که منابع، ۲۸ شرط را ذکر کرده اند: چهار فرض، چهار سنت، چهار آداب، چهار ارکان، چهار مستحب. چهار شرط نخست عبارت بود از: ۱- مرید را غسل کند ۲- تحقیق کند که آیا مرید قبل از او دست ارادت به کسی داده ۳- به هنگام گرفتن دست مرید صلوات بفرستد ۴- آب و نمک در مجلس حاضر کند؛ علت این امر آن است که آب و نمک اشاره است به اینکه اهل طریق باید مثل آب صاف بوده و حق نمک یکدیگر را بدانند. (کریم نیرومند، ص ۱۷۵، نیز کتاب الادب، ص ۲۳۱) در آیین فتوت بسان دیگر آیین ها و مسالک رتبه بندی های خاصی وجود داشته است سلسله مراتب به چهار گروه تقسیم می شده که عبارت بودند از پیر،

نقیب، پدر عهد، و استاد شد. کسانی که به حلقه فتوت مشرف می شدند می بایست علاوه بر پیریا مراد، این سه را نیز خدمت می کردند. شغل نقیب تخصص در احوال جوانمردان و رسیدگی به امور داخلی آنان بوده است. وظیفه پدر عهد آن بوده که داوطلب طریقه جوانمردی را به عهد خدا در آورد و آیه و عهدنامه و خطبه طریقت را بر او بخواند. و استاد شد کارش این بوده که میان کسی را که داعیه قبول مسلک جوانمردی داشت و شاگردی او را ماه‌ها به طور افتخاری پذیرفته بود می بست. (کتاب الادب، ص ۲۳۱)

جوانمردان، تازه کاران را ابن، سابقه داران را اب و جد می گفتند و مقدم خود را اخی می خواندند و به جای خرقة که شعار صوفیه بود فتیان سند سراویل خود را به شاه مردان می رسانده اند (زرین کوب، ارزش میراث، ص ۱۷۱)

هشت گروه هستند که ولو اینکه توبه هم کنند، شایستگی ورود به حلقه فتوت را ندارند: اول، غمازان؛ دوم، نمام (سخن چین)؛ سوم، معیر (به ضم م = اسباب مکاسب؛ چهارم، حسود و بخیل؛ پنجم اصفر؛ ششم، مبدع؛ هفتم ناقص مادرزاد؛ زنان و طنجیز (کسی که نه زن است و نه مرد). (فتوت و اصناف، ص ۹۱-۸۷)

جوانمردان لباس و وصله و سرکلاه مخصوصی داشتند که به رنگ های مختلف بود و مجموع آنها را لباس فتوت می گفتند و گویا از میان آنها آنکه از همه بیشتر نماینده جوانمردی بود شلوار (سروال) مخصوصی بود که حکم خرقة را نزد متصوفه داشت. آنها معتقد بودند که این شلوار برای سرما و گرما نیست بلکه نشانه مردی و نامردی است. (کتاب الادب، ص ۲۳۲)

میان بستن اهل فتوت شش شرط دارد که عبارت اند از: ۱- استاد اقسام این کار را بداند و بیان کند. ۲- فرزند را چهل روز به خدمت وادار کند. ۳- آب و نمک در مجلس حاضر کند (نمک برای نمک پروردگی و آب به نشان خالص بودن ۴- پیه سوز پنج فتیله روشن کند. ۵- میان فرزند را به شرط ببندد. ۶- حلوای مخصوص میان بستن آماده کند. (نفیسی، سرچشمه، ص ۱۴۹)

### گروه های مختلف جوانمردان

کهن ترین گروه جوانمردان تاریخ ایران عیاران اند که از دیر باز در کوه ها و

بیابان‌ها به راهداری و راهزنی می‌پرداختند و بخشی از اموال مسروقه را خود مصرف می‌کردند و بخشی را نیز به فقرا می‌دادند. این گروه برای نشان دادن پایداری خود در برابر درد و رنج بعضاً برخی از اعضای بدن خود را می‌بریدند (طوسی، نصیرالدین، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۱۲۶) نام‌هایی مانند سالوک و معرب آن صعلوک، و رند نیز که به معنای گدا، درویش و فقیر است برای نامیدن این جماعت به کار می‌رفته است. (فتوت واصناف، ص ۱۹-۱۶) عنوان سالوک که در تاریخ سیستان آمده به همین گروه عیاران اشاره دارد: «آنجا که می‌گویید...» چون عبدالله را پیش وی (یعقوب) کردند، عبدالله بسیار سخن‌ها کرده بود به غیبت یعقوب، فرمان داد تا گردنش بزند و زانجا بازگشت و به نشابور آمد و آنجا بنشست و چون بنشابور قرارگرفت سالوکان خراسان جمع شدند و تدبیر کردند...» (تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۲۲۴) منش صعلوکان عرب نیز همانند سالوکان و عیاران ایران بوده است، آنان ظاهراً دو دسته بودند گروهی که در خدمت فرمانروایان و سلاطین بوده‌اند؛ علی‌سپه در دوره سلجوقی که در خدمت بهرام شاه بود و حکومت بم را بر عهده داشت نمونه‌ای از این گروه است. و گروهی که به فقر و تهیدستی روزگاری گذراندند از آنها می‌توان به عروه بن ورد عیسی اشاره کرد. (فتوت واصناف، ص ۱۷-۱۶)

اخ‌ها از دیگر عیارانی بودند که برخلاف دیگر جوانمردان که در بیابان‌ها پرسه می‌زدند، ساکن شهرها بوده، شغلی داشتند و محل زندگی شان لنگر و آستانه بود. (ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمد علی موحد، ج ۱، ص ۱۷-۳۱۵) ریشه اخیت همانا مواخات و اخوت اسلامی است که نبی اکرم (ص) در میان مهاجرین مکه و انصار مدینه افکند و در قرآن مجید هم آمده است که انما المومنون اخوه (حجرات/ ۱۰) بسیاری از مشایخ عالم اسلام با لقب اخ‌ی یاد می‌شوند که بر مسلک فتوت بوده‌اند. (فتوت نامه، ص ۹۱) اخ‌ها و اجتماعات ایشان در سراسر ممالک اسلامی وجود داشتند اما در آسیای صغیر چشمگیرتر بودند. آنها تا قرن هشتم هر شب در زاویه‌های خود شام می‌خوردند و سازی زدند می‌خواندند و به رسم صوفیان سماع می‌کردند. لباس آنان قبای پشمین سفید بود که به قتلنسوه معروف



بود. شالی به دوش می انداختند و کاردی در کمر بند خود می گذاشتند که همیشه همراهشان بود. کلاه پشمی ای از جنس فینه نیز بر سر می گذاشتند. (نفیسی، ص ۷-۱۴۶)

این عیاران شهر نشین اما همچنان بر خوی جنگاوری و آشوب‌گری خود ماندند به طوری که شهرها از حضور آنان امنیت نداشتند از این رو حکومت‌ها همواره می‌کوشیدند این روحیه جنگجویی را مهار کرده و از آن برای نظم بخشیدن به شهرها استفاده کنند. (فتوت و اصناف، ص ۲۰) بعدها گروه دیگری از میان جوانمردان پدید آمد که پهلوانان خوانده شدند که امتیازشان تبحر در فنون رزمی و زور شگفت‌انگیزشان بود. آنها علاوه بر نام پهلوان با نام‌های دیگری همچون مفرد، یتیم، بابا، احداث، بهادر، جوان و کهنه سوار خطاب می‌شدند. ایشان را گاه خرده پهلوانانی همراهی می‌کرد که نوچه (نوجوان) می‌خواندندشان. دگمه بندی و آجریزی و شحنگی از جمله مشاغلی بود که در منابع به آنان نسبت داده شده است. پهلوانان با دربار پادشاهان ارتباط داشته و کمابیش درگیر سیاست و مسائل مهم اجتماعی ایران آن دوران خاصه دوره صفویه بودند. در منابع و داستان‌هایی که نقل شده، از دزدی‌ها و شربوی‌ها و آدمکشی‌های پهلوانان سخن بسیار آمده اما این، همه ماجرا نیست؛ گروهی از پهلوانان اهل زهد و دینداری بوده‌اند برخی نیز ادیب و عالم و اهل بحث و فحص بوده‌اند. (فتوت و اصناف، ص ۲۳ به بعد)

کلوها نیز گروهی از جوانمردان بودند که پیشکسوتی و فرماندهی اهل محل زندگی خود را برعهده داشتند. کلو اساساً به معنای بزرگ و مهتر است که گفته می‌شود از واژه کلان آمده. این گروه به طور خاص در قرن هشتم در انتقال حکومت شیراز از شاه شیخ ابواسحاق اینجو به امیر مبارزالدین محمد مظفری تأثیر بسزایی داشتند. (فتوت و اصناف، ص ۳۵) عیاران خاصه در بغداد به شاطر نیز معروف بوده‌اند. کامل الشیبی معتقد است در قرن اول آیین جوانمردی در کوفه پدید آمد و بعد به بغداد رفت. قتیان کوفی جامه‌ای زرد رنگ داشتند و ظاهراً ابراهیم بن یزید نخعی (م ۹۵ هـ) از بزرگان ایشان بوده است (الصله بین التصوف و التشیع، کامل مصطفی الشیبی،

ج ۲، ص ۶-۱۹۵) این دسته از جوانمردان ظاهر و هیئت‌ی مانند پهلوانان زورخانه‌ها را داشتند و به کشتار و قتل و غارت اموال مردم می پرداختند. نمونه ای از شهرآشوبی های ایشان را ابن اثیر در حوادث سال ۱۹۷ هجری ذکر کرده است: هنگامی که طاهر ذوالیمینین به طرفداری مأمون به بغداد حمله آورد تا امین را از حکومت برکنار سازد شاطران بغداد شهر را بر هم زده و به قتل و غارت پرداختند و گاه نیز به جانب‌داری امین با سپاه طاهر می جنگیدند. (افشاری، ص ۲۳)

سربداران نیز گروه دیگری از عیاران بودند که در زمان حاکمیت مغولان در ایران (منطقه خراسان) به رهبری پهلوانی از باشتین به نام امیر عبدالرزاق قیام کردند و به حکومت رسیدند. نام سربداران گویا دگرگونه ای از سراب‌دال یا شاید هم صورت دیگری از سروالداران (جوانمردانی که شلوار خاص فتوت می پوشیدند) باشد. (فتوت و اصناف، ص ۸-۳۷) ابن بطوطه در باره آنها گفته است: همه از افراد زورآزمای و قوی پنجه بودند که در عراق شطارو در خراسان سربداریان و در مغرب صقوره نامیده می شدند. (ابن بطوطه، سفرنامه، ج ۱، ص ۴۳۴)

.....

منبع: اطلاعات حکمت و معرفت، سال پنجم، مجله شماره ۱۲

## مرّوت و جوانمردی

جوانمردی و مردانگی که در منابع دینی از آن تحت عنوان «مرّوت» یاد می‌شود، در حقیقت یک حالت نفسانی است که انسان را وادار می‌کند که همواره در مرزهای محاسن اخلاقی باشد، به عادات زیبا عمل کرده و از معاصی و گناهان نیز دوری کند؛ از این رو مرّوت یکی از مهمترین صفات کمالیه بوده، ریشه و سرچشمه آنها محسوب می‌شود و در دین مبین اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است تا جایی که هیچ کس در اسلام حق ندارد کاری که مرّوت دیگری را خدشه دار می‌کند، انجام دهد و اگر چنین کند، طبق روایات از تحت سرپرستی خداوند خارج و به سرپرستی شیطان درمی‌آید، در حالی که شیطان نیز او را نمی‌پذیرد. وجه اهمیت این فضیلت اخلاقی نیز در این است که مرّوت نه تنها نشانه عقلانیت و سیره اهل بیت «علیهم السلام» می‌باشد، بلکه دین درگرو آن بوده و موجب دست یافتن آدمی به مکارم الاخلاق می‌شود و از آثار آن همچون: بازدارندگی از قبائح، صبر بر شدائد و فزونی رزق و روزی بهره‌مند می‌گردد. همچنین از طاعت خداوند، کمک به برادران دینی، فراموش کردن نیکی‌ها و بذل و بخشش می‌توان به عنوان بارزترین مصادیق مرّوت و جوانمردی نام برد.

## تعیین و تبیین

یکی از واژه‌هایی که همواره در مورد انسان‌های خودساخته و آزاده به کار برده می‌شود، صفت «مرؤت» می‌باشد. این کلمه که از ریشه «مرء» به معنای «مرد» گرفته شده، معادل مردی و مردانگی بوده<sup>[۱]</sup> و مراد از آن، شخصیت انسانی و انسانیت است.<sup>[۲]</sup>

برای این فضیلت اخلاقی تعاریفی وجود دارد، از جمله: جوهری در این باره می‌نویسد: المرؤة آداب نفسانیة تحمل مراعاتها الانسان علی الوقوف عند محاسن الاخلاق و جمیل العادات و قد یتحقّق بمجانبة ما نجسه النفس من المباحات کالاکل فی الاسواق حدث یمتهن فاعله؛ مرؤت یک سلسله از آداب نفسانی است که انسان را وادار می‌کند تا همواره در مرزهای محاسن اخلاق باشد و به عادات زیبا عمل کند و گاهی معنای مرؤت تحقق پیدا می‌کند به اینکه نفس انسانی از مباحات نیز دوری کند مثل خوردن در کوچه و بازار و جایی که فاعل آن نزد عرف مورد نکوهش واقع می‌شود.<sup>[۳]</sup> همچنین صاحب مصباح اللغة نیز در این باره می‌نویسد: «مرؤت ادب و حالت درونی و روحی است که انسان را به مراعات اخلاق پسندیده و عادت و روش نیک و امی دارد».<sup>[۴]</sup>

## واژگان مرتبط

در کنار شناخت ماهیات به واسطه مفاهیم متضاد، استفاده از مفاهیم مرتبط نیز یکی دیگر از راهکارهای مفید جهت تبیین و شناخت ماهیت اشیاء محسوب می‌شود. صفت حسنه مرؤت به جهت وسعت مفهومی با واژگان متعددی قرابت معنایی دارد که شاخصترین آنها عبارتند از:

### ۱. فتوت

فتوت از واژه «فتی» در لغت به معنای جوانمردی و سخاوت همراه با بزرگواری و بزرگ‌منشی است؛<sup>[۵]</sup> اما در اصطلاح، جریانی اجتماعی است که دارای شرایط، مراسم و آداب مخصوص بوده و اهداف خیرخواهانه انسانی را توأم با خدمتگذاری صادقانه به فرد و جامعه دنبال می‌کند و یکی از واژگانی است که در کنار مرؤت به کار می‌رود و معنای نزدیکی با آن دارد.

## ۲. سخاوت

واژه سخاوت از ماده «س خ ی» و به معنای جود و بخشش میباشد؛<sup>[۶]</sup> لذا سخاوت در مقابل صفت بخل بوده و شخص سخاوتمند را «سخی» می‌نامند. از نظر اصطلاح دینی نیز، سخاوت عبارت است از: «ملکه بذل مال به مستحق، بدون درخواست سائل و به میزان شایسته به صورتی که حداقل بخشی از نیاز سائل را جوابگو باشد».<sup>[۷]</sup> و از آنجایی که افراد جوانمرد و با مروّت سخی هستند، این دو واژه با یکدیگر مرتبط هستند.

## ۳. سماحت

سماحت در لغت به معنای بخشندگی، گذشت، آسان‌گیری و سهل گرفتن امور است و به این مفهوم به کار می‌رود که انسان در رفتار با دیگران در مناسبات انسانی زندگی، در کسب و کار و در دوستی و دشمنی از بخشش و گذشت و آسان‌گیری بهره‌ای داشته باشد و تمامی این امور از خصائص افراد جوانمرد بوده و از این حیث با یکدیگر در ارتباط می‌باشند.

## حقیقت و ماهیت مروّت و جوانمردی

با توجه به تعاریف علمای علم اخلاق از فضیلت اخلاقی مروّت و جوانمردی، به این نتیجه می‌رسیم که مروّت در واقع ملکه‌ای نفسانی در وجود شخص است که او را در انجام واجبات و افعال نیک مصرّ و از انجام قبائح اعم از حرام و مکروه باز می‌دارد. مروّت موجب می‌شود تا صفتی را که در میان مردم، جامعه و خانواده، انسان شرم می‌کند آن را انجام دهد آن را در خلوت و در غیاب مردم نیز انجام ندهد. با این توصیف صفت اخلاقی مروّت دایره وسیعی داشته و هر امری را که در شکل‌گیری این فضیلت اخلاقی نقش داشته باشد، در بر می‌گیرد؛ چنانچه امام مجتبی «علیه السلام» در پاسخ به سؤال معاویه نسبت به حقیقت مروّت به سه معیار اشاره کرده و می‌فرماید: «مروّت آن است که [اولاً] مرد بر حفظ دینش حریص باشد و [ثانیاً] مال خود را اصلاح و نیکو سازد و [ثالثاً] حقوق دیگران را رعایت نماید».<sup>[۸]</sup>

همچنین از مولای متقیان امام علی «علیه السلام» از معنای مروّت سؤال شد، ایشان در پاسخ فرمود: «از علائم و نشانه‌های مروّت این است که

متعهد باشی عملی را که حیا می‌کنی آن را آشکارا در میان مردم انجام دهی، در خلوت و جلوت و ظاهر و باطن یکسان بوده و آن را انجام ندهی».<sup>[۹]</sup> بنابراین مرّوت، فضیلتی جامع بین تمامی آداب حسنه و فارغ از قبائح و مکروهات می‌باشد که در گفتار ائمه معصومین «علیهم السلام» این مطلب به وضوح قابل استفاده است.

### جایگاه و اهمیت مرّوت و جوانمردی

یکی از مهمترین و زیباترین صفات و فضائل اخلاقی که بایسته هر انسان و زببنده هر جامعه‌ای به شمار می‌آید، جوانمردی و مرّوت است. شاخص ارزشمندی که فقدان آن در صفات و رفتار هر شخصی کاستی و ضعفی بزرگ به شمار می‌آید. فضیلتی زیبا، ارزشمند و در عین حال در مواردی به فراموشی سپرده شده که جای خالی آن بسیار آزاردهنده و نگران‌کننده است؛ چراکه هرگاه جای خالی این چنین فضائل نیکویی در افراد و جامعه نمایان گردد، پستی، لثامت و معصیت، خود را آشکار می‌سازند.

طبق آنچه گفته شد، ریشه اصلی «مرّوت» همان دوری از گناه، زشتی، پستی و متّصف بودن به صفات نیک الهی و معنوی می‌باشد؛ از این رو مرّوت از مهمترین صفات کمالیه بوده و ریشه و سرچشمه آنها محسوب می‌شود. بدیهی است کسانی که از معاصی و ناپاکی‌ها پرهیز می‌کنند و در پی درک امور خیر و ثواب هستند، در تمامی شؤونات زندگی نیز معتدل بوده، در دین خود دارای عفاف و در معیشت خود، حالت اعتدال را در هر حال حفظ می‌کنند و در برابر مصائب نیز از خود صبر و شکیبایی نشان می‌دهند. این فضیلت اخلاقی از چنان اهمیت و جایگاهی برخوردار است که هیچ‌کسی حق ندارد مرّوت دیگری را خدشه‌دار کند، تا جایی که امام صادق «علیه السلام» فرمود:

مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يُرِيدُ بِهَا عَيْبَهُ، وَ هَدَمَ مُرْوَتِهِ، أَقَامَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَقَامَ الدُّلِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ؛<sup>[۱۰]</sup> کسی که بر علیه مؤمنی سخنی نقل کند که بخواهد او را بدنام کند و مرّوت و حیثیت او را خدشه‌دار گرداند، خداوند او را روز قیامت در جایگاه دُلّت و خواری جای می‌دهد، تا

زمانی که از آنچه گفته، پاك و تبرئه گردد.

همچنین ایشان در روایت دیگری فرمود: «کسی که از مؤمنی سخنی نقل کند که قصدش عیب جویی و از بین بردن مروّت او باشد تا آن مؤمن از چشم مردم بیافتد، خدا او را از تحت سرپرستی خود به سرپرستی شیطان بیرون کند و شیطان نیز او را نمی پذیرد».<sup>[۱۱]</sup>

برخی از وجوه اهمیت این فضیلت اخلاقی عبارتند از:

#### ۱. مروّت نشانه عقلانیت

عقل راهنمای مؤمن است. اسلام به این گوهر درخشان و راهنمای باطنی انسان ها ارج می نهد و آن را در رابطه با صفت مروّت مورد تأکید قرار می دهد و فقدان آن را مایه اصلی و منشأ گناهان دانسته و آن دورا لازم و ملزوم یکدیگر معرفی می کند که یکی بدون دیگری دوام و بقاء ندارد؛ چنانچه امیرمؤمنان علی «علیه السلام» می فرماید: «مروّة الرّجل علی قدر عقله»<sup>[۱۲]</sup> مروّت [و آدمیت] مرد به اندازه عقل اوست». از این حدیث به دست می آید که مروّت یک روحیه برخاسته از عقلانیت است و خاستگاه آن را باید عقلانیت دانست نه عواطف و احساسات.

پس رفتار مردانگی و مروّت را باید تنها از کسانی انتظار داشت که از عقلانیت برخوردار باشند؛ از همین روست که کنش ها و واکنش های اهل مروّت هرگز عاطفی و غیر عقلانی نخواهد بود. این عقلانیت همان چیزی است که در روایات به عنوان عامل بندگی و بهشت رفتن مطرح شده است. از دیدگاه پیشوایان اسلام نه تنها مروّت و عقل، لازم و ملزوم یکدیگرند، بلکه مروّت همان عقل، معرفی شده؛ بدین معنا که انسان کارها، اعمال و صفات خود را طوری هدایت کرده و به کار بگیرد که عقل یعنی میزان حسن و قبح که راهبر واقعی انسان ها در شوون مختلف زندگیست، به او دستور می دهد و خود را آنجا قرار دهد که راهنمای باطنی، او را به آنجا راهنمایی می کند؛ از این رو امام علی «علیه السلام» مروّت را چنین توصیف می کند: «و مروّته حیث يجعل نفسه»<sup>[۱۳]</sup> مروّت هر انسانی صفتی است که انسان را در جایی که مطابق راهنمایی عقل باید در آنجا قرار بگیرد، قرار می دهد». پس بین عقل و مروّت ملازمه و تساوی موردی و مصداقی از لحاظ وجود و

عدم موجود است؛ به این معناکه هر جایی که مروّتی باشد، صاحب مروّت دارای عقل است و هر انسانی که عقل او یعنی هادی واقعی او سالم باشد، چنین کسی قطعاً دارای مروّت می‌باشد.

## ۲. مروّت سیرهٔ اهل بیت «علیهم السلام»

ما انسان‌ها برای چگونه زیستن نیاز به الگو داریم و نقش الگو در تربیت چنان روشن است که نیازی به بیان و توضیح نیست. آنچه در این الگوگیری و اسوه‌یابی و تأسی به اخلاق اولیاء کارساز بوده، آشنایی با جزئیات صفات و رفتار آن حضرات است، نه کلیات. خوشبختانه در کتب حدیث و سیره، نمونه‌های رفتاری پیامبر و امامان «علیهم السلام» به صورت ریز و جزئی آمده که آشنایی با آنها بسیار سودمند بوده و گامی جهت خودسازی و تعالی بخشیدن به جامعه می‌باشد. پیامبران و اولیای الهی «علیهم السلام» که صدرنشین همهٔ کمالات و مکارم اخلاقی بوده‌اند، در جوانمردی نیز الگوی جوانمردان به شمار می‌روند و جایگاهی فراتر از دیگران دارند؛ چنانچه از رسول خدا «صلی الله علیه و اله» نقل شده است: «مروّتنا اهل البيت العفو عن ظلمنا و اعطاء من حرمننا؛<sup>۱۴</sup> مروّت ما اهل بیت بخشیدن کسی است که به ما ستم نموده و عطا کردن به کسی که ما را محروم کرده است». از این روایت به دست می‌آید که در سنت و سیرهٔ پیامبر اکرم و اهل بیت «علیهم السلام» مروّت و مردانگی در این امور ظهور و جلوه‌ای روشن داشته است. البته عفو و عطا نسبت به کسانی است که ظلم و محرومیت به عنوان یک صفت برای آنان در نیامده باشد. در نتیجه اگر انسان فقط در موردی ظلم کرده و از حقی محروم ساخته، با چنین شخصی اینچنین برخورد می‌شود، ولی اگر ظلم و محرومیت‌سازی در طرف مقابل به عنوان منش و صفت، در آمده باشد، دیگر معنا ندارد با چنین شخصی، از باب مروّت رفتار کرد؛ زیرا موجبات گستاخی ظالم و محروم‌کننده را فراهم می‌کند و به دیگران نیز ظلم و ستم روا می‌دارد؛ لذا باید در برابر چنین شخصی ایستاد و عفو و عطایی نسبت به او نداشت.

### حکایت: مروّت امام حسن «علیه السلام» با مرد شامی

مردی شامی که در اثر تبلیغات معاویه، دشمن اهل بیت «علیهم السلام»



بود، در مدینه امام مجتبی «علیه السلام» را دید و شروع کرد به ناسزاگویی و لعنت. آن حضرت نیز هیچ نمی‌گفت. سخنانش که تمام شد، حضرت رو به او کرد، سلام داد و لبخند زد و فرمود: گویا غریب هستی! آگراز ما چیزی بخواهی می‌دهیم، اگر راهنمایی بخواهی، رهنمون می‌شویم، اگر بخواهی بارت را به مقصد می‌رسانیم. اگر گرسنه‌ای سیرت می‌کنیم، اگر برهنه‌ای تو را می‌پوشانیم، اگر نیازمندی بی‌نیازت می‌کنیم، اگر رانده شده و بی‌پناهی، پناهت می‌دهیم، اگر حاجتی داری برآورده می‌کنیم، اگر به منزل ما بیایی، تا وقتی که بخواهی بروی، مهمانت می‌کنیم.

مرد شامی که این سخنان را شنید و این برخورد جوانمردانه و کریمانه را دید، گریست و گفت: شهادت می‌دهم که تو جانشین خدا در زمینی. خدا داناتراست که رسالت خود را کجا قرار دهد. تو و پدرت در نظر من منفورترین اشخاص بودید، اما اینک تو محبوب‌ترین فرد در نظر منی. آنگاه به خانه امام «علیه السلام» رفت و تا در مدینه حضور داشت، مهمان ایشان بود و از دوستداران اهل بیت «علیهم السلام» گردید.<sup>[۱۵]</sup>

### ۳. مرّوت از مکارم الاخلاق

صفات اخلاقی انسان محدود به محاسن اخلاقی نمی‌شود، بلکه مراتب بالاتری در قالب «مکارم اخلاقی» نیز وجود دارد و داشتن مرّوت و جوانمردی بستری برای رسیدن به مکارم اخلاقی است؛ زیرا اینکه انسان در مرتبه احسان قرار گیرد و از بدی دیگران درگذرد و عفو نماید و یا در برابر احسان دیگران احسان نماید، یک فضیلت در حد محاسن اخلاقی است، اما اگر بتواند جواب بدی را با کار خوب پاسخ دهد، این از مصادیق مکارم اخلاقی است؛ چنان‌که امیرمؤمنان علی «علیه السلام» مرّوت را بستری برای رسیدن به مکارم اخلاقی دانسته و می‌فرماید: «الْمُرُوءَةُ تَحْتُ عَلَي الْمَكَارِمِ؛<sup>[۱۶]</sup> مرّوت، آدمی را به مکارم اخلاقی [و صفات عالی] برمی‌انگیزاند».

همچنین امام صادق «علیه السلام» نیز این فضیلت اخلاقی را از مکارم الاخلاق دانسته و می‌فرماید: اِنَّ اللهَ خَصَّ بِمَكَارِمِ الاخلاقِ فامتحنوا انفسكم فان كانت فيكم فاحمدوا الله و اعلموا انّ ذلك من خیر و ان لا تكن فيكم فاسئلوا الله و ارغبوا الله فيهما؛ خداوند عزوجل رسولانش را مخصوص

به مکارم اخلاق کرده، پس خود را بیازمایید، اگر در شما وجود دارند، خدا را سپاس گزارید و بدانید که این از خیر است و اگر در شما نباشند از خدا خواهش کنید و بدان‌ها رغبت ورزید. سپس ایشان درباره برخی از اصول صفات نیک و مکارم اخلاق چنین فرمود: یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، خوش خلقی، سخاوت، غیرت، شجاعت، مرّوت.<sup>[۱۷]</sup>

#### ۴. دین درگرو مرّوت

در روایات ارتباط تنگاتنگی میان عقل و دین و اخلاق به ویژه حیا و مرّوت برقرار شده است؛ زیرا کسی که مثلاً بی حیا و بی مرّوت است، از فوائد و اثرات دین نیز بی بهره است؛ چنان‌که از نظر امیرمؤمنان علی «علیه السلام» مردانگی و مرّوت، جامع همه محاسن اخلاقی و بافضیلت‌ترین و برترین حالت دینداری است. ایشان می‌فرماید: «مِنْ أَفْضَلِ الدِّينِ الْمُرُوَّةُ، وَ لَاحْتِیْرَ فِی دِینٍ لَیْسَ لَهُ مُرُوَّةٌ»<sup>[۱۸]</sup> مرّوت، از برترین‌های هر آئینی است و هر دینی که مرّوت ندارد، خیری هم در آن نیست. «همچنین امام کاظم «علیه السلام» در سفارشات که به هشام داشتند فرمود: «لا دین لمن لا مروءة له»<sup>[۱۹]</sup> آنکه مرّوت و مردانگی ندارد، دین ندارد».

در حقیقت دینداری جز به اخلاق و محاسن اخلاقی نیست و اگر کسی می‌خواهد دیندار واقعی باشد و دین برایش خیر و ثمره کافی را داشته باشد، باید اهل محاسن اخلاقی باشد و کسی که اخلاق نیکی ندارد، در حقیقت دین ندارد و به عبارت دیگر خیری در دینداری او نیست؛ از این روست که آن حضرت می‌فرماید: کسی که مرّوت یعنی جامع فضایل اخلاقی را ندارد، در حقیقت دین ندارد؛ زیرا طبق فرمایش ایشان مرّوت اسم جامع و فراگیری برای همه فضایل و محاسن اخلاقی است. پس کسی که مرّوت ندارد یعنی محاسن اخلاقی ندارد و کسی که محاسن اخلاقی ندارد، اصولاً دین ندارد و خیری در دینداری بدون اخلاق و بدون مرّوت نیست؛ زیرا آن چه او دارد فقط نام دین است، نه حقیقت دین.

### آثار مرّوت و جوانمردی

شناخت آثار و برکات صفات و فضائل اخلاقی، زمانی مشخص می‌شود

که انسان بداند از این طریق می‌تواند در تهذیب نفس، پاکی و صداقت طبع خویش بکوشد و نیز از این طریق می‌تواند صفحهٔ نفس و صفات خود را از زشتی‌ها و آلودگی‌ها پاک و خود را به صفات نیکو و پسندیده مزین سازد. یکی از بهترین راه‌های درک فضائل اخلاقی، مطالعهٔ آثار آن صفات است؛ یعنی همان راه عقلی و فلسفی که از آثار، پی به مؤثر ببریم. برخی از مهمترین آثار این فضیلت اخلاقی عبارتند از:

### ۱. بازدارندگی از قبائح

یکی از آثار و برکات مرّوت و مردانگی، مانعیت آن از قبائح و معاصی می‌باشد. انسانی که اهل مرّوت و مردانگی است پیوسته مراقب بوده که رفتاری مغایر با خیر و صلاح از او سر نزند و همین پرهیزکاری و مراقبت، سبب می‌شود که از بسیاری از قبائح و اعمال ناپسند که مغایر با روحیهٔ مرّوت و مردانگی است، دور گردد.

همان طوری که ذکر کردیم، در کلام امام علی «علیه السلام» از مرّوت به عنوان مقتضی یاد شده و در اینجا بر این نکته تأکید می‌شود که مرّوت مانع همهٔ پستی‌ها در انسان است. به عبارت دیگر، مرّوت مقتضی مکارم و مانع از رذائل و پستی‌های اخلاقی می‌باشد. پس کسی که به مقام عقلانیت و مرّوت رسید و مردانگی را به عنوان فضیلت دارا شد، همان طوری که می‌تواند به سایر مکارم اخلاقی دست یابد، می‌تواند با استفاده از این روحیه و رفتار، خودش را از هرگونه پستی و رذالت اخلاقی حفظ کند؛ زیرا مرّوت دافع پستی‌های اخلاقی است؛ چنانچه امیرمؤمنان علی «علیه السلام» در این باره می‌فرماید: «الْمُرُوَّةُ تَمْنَعُ مِنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ»؛<sup>[۲۰]</sup> مرّوت، انسان را از هرگونه پستی باز می‌دارد.

### ۲. صبر بردارد

انسان‌ها به مقتضای فطرت خدادادی، ظرفیت و اندازهٔ تحمل در برابر مشکلات و مصائب، با یکدیگر تفاوت دارند و همین تفاوت‌ها، آستانهٔ تحمل‌ها و نیروهای مقاومت، معیار اصلی سنجش ارزش انسان‌ها را تشکیل می‌دهد. برخی از انسان‌ها در مقابل مصائب و شدائد، تاب و تحمل نداشته و زود از کوره بیرون می‌روند و خود را می‌بازند و شرف و عظمت روحی خود

را از دست می‌دهند و در مقابل برخی دیگر از انسان‌ها در برابر مشکلات و مصائب می‌ایستند و مثل خورشید، روشنایی و نور خود را از دست نداده، رنگ نمی‌بازند؛ چنین کسانی انسان‌های وارسته و مهذب و مقاوم و فداکار بوده و قابل تحسین فراوان هستند.

از جمله این افراد، انسان‌های دارای مروّت می‌باشند و یکی از آثار روحی چنین کسانی از دید پیشوایان اسلام، اخفاء شدائد در مقابل مصائب است؛ یعنی اینان در مقابل پیشامدهای ناگوار کاملاً مقاوم بوده و خم به ابرو نمی‌آورند، در صورتی که در درباری از مشکلات و مصائب غوطه‌ورند. اعمال آنان بسیار طبیعی جلوه می‌کند و رفتار آنان با مردم در جامعه و خانواده و در زندگی شخصی حالت طبیعی دارد و چهره‌شان علی‌رغم مشکلات فراوان، همواره متبسم و خندان است؛ چنانچه از پیامبرگرمی اسلام «صلى الله عليه واله» نقل شده است که فرمود: «اخفاء الشدائد من المروءة»<sup>[۳]</sup> مخفی نگاه داشتن مصائب و شدائد از آثار مروّت می‌باشد».

### ۳. فزونی رزق و روزی

از جمله معیارهای زیادی روزی و گسترش آن، متصف بودن بندگان به صفت مروّت می‌باشد و هر اندازه که صفت مروّت زیادتر باشد، روزی شخص نیز زیادتر خواهد بود و هر اندازه که مروّت کم باشد رزق و روزی نیز کمتر خواهد بود و این یکی از سنت‌های الهی است؛ چنانچه امام صادق «علیه السلام» فرمود: «والذی بعث جدی محمداً صلى الله عليه وآله انّ تعالی عزّ وجلّ لیرزق العبد علی قدر المروءة»<sup>[۴]</sup> قسم به آنکه جدم را به حق فرستاده است، خداوند عزّوجلّ روزی هر بنده‌ای را به قدر مروّت او می‌رساند». چراکه کمک الهی به قدر هزینه نازل می‌شود و موازنه بین رزق و روزی و بین مروّت بی حساب نیست و موافق با حکم عقل می‌باشد؛ زیرا رادمرد کسی است که به دیگران اطعام کند و هم عهد با برادران خود بوده و به همسایگان خود رسیدگی کند، پس خداوند روزی دیگران را نیز در مال و ثروت و رزق و روزی او قرار داده و در این صورت طبیعی است که روزی او بیش از روزی دیگران باشد تا بتواند به انجام وظائف نیک خویش به نحو کامل اقدام نماید.

## مصادیق مرّوت و جوانمردی

یکی از ویژگی‌های انسان‌های شریف و آزاده، جوانمردی است. جوانمردی عمری به درازای تاریخ دارد و در هر عصر و زمانه، انسان‌هایی پاک نهاد، همواره مشعل آن را فروزان و محفل بشریت را از فروغش روشن نگه داشته‌اند. جوانمردان، آزادگانی هستند که سود دیگران را بر سود خویش مقدم می‌دارند، دگرگرا هستند، در محنت دیگران، غم خوارشان می‌شوند، پاسخ بدی را با نیکی می‌دهند، از بدی‌های اطرافیان تا آنجا که به گستاخی و بی‌پروایی آنها نینجامد درمی‌گذرند و همواره بخشش را بر انتقام و تلافی ترجیح می‌دهند. جوانمردی، قلّه‌ای از قلّه‌های سربه فلک کشیده انسانیت است که به دلیل دشواری‌های مسیرش، رهنوردان آن اندک هستند. با این همه، روزگار هیچگاه از جوانمردان خالی نبوده و همواره قلّه‌نشینانی بلندهمت را پذیرا بوده است. این فضیلت اخلاقی همواره دارای مصادیقی بوده که به برخی از مهمترین آنها اشاره می‌کنیم:

### ۱. طاعت خداوند

در فرهنگ اسلامی جوانمرد به کسی اطلاق می‌شود که خود را در برابر اوامر الهی مسئول ببیند و پا را از حدود الهی فراتر نهد. از آنجایی که انسان جوانمرد خود را بر سر سفره لطف کرم الهی می‌بیند شرم و حیا می‌کند از اینکه از اوامر الهی چشم‌پوشد و خود را آلوده خبائث و زشتی‌های اخلاقی و اعتقادی نماید؛ چنانچه در روایتی آمده است که از امام صادق «علیه السلام» سؤال شد: مَا الْمُرُوءَةُ؟ مرّوت چیست؟ حضرت در جواب فرمود: «لَا يَرَاكَ اللَّهُ حَيْثُ نَهَاكَ، وَلَا يَفْقِدُكَ حَيْثُ أَمَرَكَ»<sup>[۲۳۳]</sup> مرّوت آن است که خدا تو را آنجا که نهی فرموده نبیند و آنجا که امر نموده بیابد».

بنابراین از منظر امام صادق «علیه السلام» مرّوت و مردانگی، همان دینداری است؛ زیرا اگر گرفته شده که دین همان مرّوت بوده و مرّوت همان اسم جامع همه فضائل و محاسن اخلاقی می‌باشد، این بدان معنا خواهد بود که نمی‌توان دینداری را جدای از محاسن اخلاقی و مرّوت دانست؛ چنان‌که نمی‌توان سخن از مرّوت و مردانگی را مطرح کرد، در حالی که از دینداری خبری نیست. پس اگر بخواهیم مرّوت کسی را بشناسیم باید بینیم

که نسبت به باید و نبایدهای خداوند چگونه عمل می‌کند و آیا اهل شریعت است یا نه؟ چنانچه امیرمؤمنان علی «علیه السلام» نیز به این مطلب اشاره کرده و می‌فرماید: «من المرؤة طاعة الله و حسن التَّقدير؛<sup>[۲۴]</sup> فرمانبرداری خدا و نیکویی تقدیر از مرؤت است.»

### ۲. کمک به برادران دینی

از نقاط بسیار حساس در اخلاق اسلامی، حس تعاون، تعاضد و خدمت به مردم، به خصوص خدمت به مؤمنان و صالحان است. از مجموعه تعالیم اسلامی و سیره اولیاء «علیهم السلام» استفاده می‌شود که پس از اداء فرائض، بالاترین وسیله برای تقرب به خداوند متعال تمسک به این خصلت نیکو است. اولیاء خدا همواره در خدمت مردم بودند و شخصاً در رفع حوائج آنان اقدام می‌کردند؛ لذا یکی از مصادیق بارز مرؤت و جوانمردی این است که انسان به درستی حق برادری دینی و خونی را به جا آورد و با دیگران به نیکی رفتار نماید. این‌گونه است که مرؤت و مردانگی سامان می‌یابد و شخص خود را در جامعه نشان می‌دهد و آثار و برکات آن ظهور و بروز می‌کند. امام حسن «علیه السلام» در ضمن یکی از خطبه‌هایشان فرمود: «از علامت عقل و مرؤت مرد آن است که در برآوردن حوائج برادران [دینی] خود می‌شتابد اگرچه به او اظهار نکنند.»<sup>[۲۵]</sup>

### ۳. فراموش کردن نیکی‌ها

از جمله زیباترین آموزه‌های دین مبین اسلام این است که وقتی در حق دیگران کار خوبی انجام دادیم، این خوبی را یادآور نشویم؛ چراکه این ویژگی باعث می‌شود تا انسان در زندگی و روابط اجتماعی که با دیگران دارد، خود را طلبکار دیگران نداند و منتظر جبران و احسان متقابل دیگران نباشد؛ از این رو یکی از مصادیق مرؤت و جوانمردی، فراموشی خوبی‌های خود می‌باشد؛ چنانچه امیرمؤمنان علی «علیه السلام» فرمود: «من تمام المرؤة أن تنسى الحق لك و تذكر الحق عليك؛<sup>[۲۶]</sup> از تمامی مرؤت و آدمیت این است که فراموش کنی حقی را که برای تو باشد و یاد نگهداری حقی را که بر علیه تو باشد؛» بدین معنا که اگر در حق دیگران خوبی کردی آن را فراموش کن، ولی اگر دیگران به تو خوبی کردند، هرگز آن را فراموش نکن.

#### ۴. بذل و بخشش

اگر در شخصی مرّوت و مردانگی باشد، باید خودش را در انفاق اموال و دارائی‌ها نشان دهد؛ زیرا اهل مرّوت در بند مال و منال دنیا گرفتار نخواهند شد و اخلاق و رفتارشان تغییر نمی‌کند، بلکه بدین واسطه بیشترین فضائل و محاسن اخلاقی را از خود نشان می‌دهند؛ زیرا شخص در این موارد دسترسی بیشتری به کارهای خیر دارد و در مقام ثروت و قدرت می‌تواند بیشتر به دیگران خدمات رسانی داشته باشد؛ از این روست که حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> فرموده است: «مَعَ الثَّرْوَةِ تَظْهَرُ الْمُرُوَّةُ»<sup>[۲۷]</sup> جوانمردی هنگام دارایی آشکار می‌شود».

اگر کسی مردانگی داشته باشد با ثروت خود دستگیر دیگران خواهد بود و با اطعام و انفاق و صدقه به فقیران و نیازمندان کمک می‌کند تا آنان نیز از آن ثروت بهره‌مند شوند. امام صادق<sup>علیه السلام</sup> در این زمینه خطاب به اصحابشان فرمود: «بگوئید مرّوت چیست؟ عرض کردیم: نمی‌دانیم. فرمود: به خدا سوگند مرّوت آن است که مرد سفره اطعام خود را در پیشگاه وسیع خانه‌اش بگستراند».<sup>[۲۸]</sup> تا هر رهگذری از آن بهره‌مند گردد.

#### ۵. عفو و بخشش

با دقت در جوامع روایی اینچنین به نظر می‌رسد که فتوت و جوانمردی با فضائل اخلاقی بسیاری درآمیخته است؛ چراکه در فرهنگ اسلامی به کسی صاحب فتوت و جوانمرد اطلاق می‌شود که در او فضائل اخلاقی‌ای همچون، عفو و گذشت، بزرگواری، ایثار، صبر، خویش‌داری و پارسایی، دوری از پستی و معصیت رونق یافته باشد. عفو به معنای گذشت و عدم بازخواست شخص خطاکار، از مهمترین دستورات اخلاقی و ارزشهای فطری انسان به شمار می‌رود و در دین اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و یکی از مصادیق مرّوت و جوانمردی به شمار می‌رود.

انسانی که دارای جوانمردی و مرّوت است، هیچگاه به فکر انتقام و مقابله به مثل نیست، حتی اگر قدرت یابد کرامت و بزرگ‌منشی او سبب می‌شود که راه عفو و بخشش را بر انتقام برگزیند؛ زیرا ای هوای نفس را در وجودش قربانی کرده و حکمت و فضیلت را به جای آن نشانده است. امام

صادق "علیه السلام" در تعریف عفو می فرماید: «معنی عفو آن است که هرگاه از کسی جرمی و تقصیری نسبت به تو واقع شود، پی او نروی و به او اظهار نکنی و از ظاهر و باطن فراموش کنی و احسانت را به او زیاده تر از پیش کنی.»<sup>[۲۹]</sup>

### حکایت: مرّوت مولای رادمردان با دشمن!

حضرت علی "علیه السلام" زیباترین جلوه های مرّوت و جوان مردی را در جنگ صفین از خود نشان داد؛ هنگامی که دو لشکر در اطراف رود فرات به هم نزدیک شدند، معاویه به یارانش دستور داد پیش دستی کنید و قبل از آنکه علی و سپاهیانش به محل کارزار برسند، آب بر آنها ببندید.

آب به روی سپاهیان علی "علیه السلام" بسته شد. ایشان به معاویه پیام داد که: بهتر است ابتدا با یکدیگر مذاکره کنیم، بلکه بتوانیم با مذاکره، مشکل را حل کنیم و گرهی را که می شود با دست باز کرد، نباید با دندان باز کنیم و تا ممکن است از کاری که میان دو گروه از مسلمانان، جنگ و خونریزی راه می اندازد، بپرهیزیم. هنوز ما به محل نرسیده، شما آب را بستید.

ولی معاویه، جنگ را به حضرت تحمیل کرد. به ناچار لشکر امیرمؤمنان "علیه السلام" حمله کردند و دشمن را تا چند کیلومتر آن طرف تر، عقب راندند. شریعه [بخش قابل استفاده از رودخانه] را در اختیار گرفتند. جلوی آب را بستند و معاویه، چون بی آب ماند، نامه ای التماس آمیز به علی "علیه السلام" نوشت. اصحاب حضرت گفتند: محال است؛ زیرا که ما چنین کاری را ابتدا شروع نکردیم. شما اول این کار را کردید و آب را به روی ما بستید؛ ولی امام علی "علیه السلام" فرمود: نه ما هرگز چنین نمی کنیم، این عملی است ناجوانمردانه. من با دشمن در میدان جنگ، روبه رو می شوم، اما هرگز بدین شکل، نمی خواهم پیروزی کسب نمایم. این شیوه ها، از عمل و شأن من به دور است و از شأن یک مسلمان عزیز و باکرامت نیز به دور می باشد.

### آفات مرّوت و جوانمردی

بعضاً از انسان ها، اعمال و رفتارهایی در حالات گوناگون سر می زند که حکایت از حالت های باطنی آنان و وجود برخی از نقائص در روحشان داشته



و می‌تواند نشانگر نبود یا نقص این فضیلت اخلاقی در وجود ایشان باشد که برخی از مهمترین آنان که در منابع دینی و متون روایی به آنها اشاره شده است، عبارتند از:

### ۱. نقل وقایع سفر

امام صادق "علیه السلام" فرمود: «لیس من المرؤة ان يحدث الرجل بما یلقى فی سفر من خیر و شر؛<sup>[۳۰]</sup> از مرؤت نیست که کسی هر چه از خوب و بد در سفر دیده را بازگوید». زیرا طبیعی است که مسافرت‌ها، خالی از سختی‌ها و زحمت‌ها و در عین حال خالی از لذت‌ها و خوشی‌ها نیست. انسان‌های صاحب مرؤت به جهت کرامت و عظمت نفس خویش از ناخوشی‌ها شکوه و ناله ننموده و به این خوشی‌ها نیز مباحثات نمی‌نمایند.

### ۲. مزاح بیش از حد

شوخی و خنده یکی از ویژگی‌های رفتاری انسان است که هم می‌تواند به عنوان یک قابلیت در جهت برقراری ارتباط با دیگران مورد استفاده قرار گیرد و هم می‌تواند به عنوان یکی از اخلاقیات ناپسند جلوه کند و نتایجی به بار آورد که نه تنها قابل جبران نبوده، بلکه مدت‌ها باید به دنبال رهایی از مشکلات ایجاد شده ناشی از آن بود. شاید بتوان گفت مهمترین جنبه نكوهش شوخی و خنده زیاد، تنافی و ناسازگاری آن با ایمان است؛ چرا که این عمل اغلب موجب غفلت آدمی از یاد خدا و انجام کارهای خیر می‌شود، در حالی مؤمنین واقعی لحظه‌ای از یاد خداوند غافل نمی‌شوند. امام موسی کاظم "علیه السلام" در این رابطه می‌فرماید: «وَأَيَّكَ وَ الْمَزَاحَ فَانَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ وَ يَسْتَخْفُ مَرْوَتُكَ؛<sup>[۳۱]</sup> مزاح مکن که نور ایمانت را می‌برد و مرؤت و انسانیت را سبک می‌کند». زیرا شوخی و مزاح بیش از حد انسان را از طریق حق خارج می‌کند و اعضا و جوارحش به خصوص زبان را به لغزش می‌اندازد.

### ۳. منازعه با مردم

مناظره و گفتاری که به منظور غلبه بر طرف مقابل از طریق اسکات او و تمایل تعصبی به اظهار فضل و برتری بر او صورت می‌گیرد، منبع و سرچشمه بسیاری از خلق و خواهایی است که از نظر خداوند متعال ناشایست، ولی از دیدگاه ابلیس ستوده و شایسته است. این حالت ناپسند تا آنجا در روح

گوینده پیش‌روی می‌کند که سخت‌ترین حوادث و بدترین رویدادها در زندگی از دیدگاه او، این خواهد بود که مبادا حق بر زبان طرف مقابل او پدیدار گردد؛ بدین معنا که هر چند طرف مقابلش حق را بگوید، ولی وی با توسل به مکر و حيله و نحوه بیان حق به جانب، می‌کوشد تا به منظور انکار حق بر حسب مقدرات و توانایش مناظره را ادامه دهد تا به پیروزی نهایی برسد و حرف خودش را به کرسی بنشاند؛ از همین رورسول خدا<sup>ص</sup> صلی الله علیه و اله «همواره از مجادله پرهیز داشت و یارانش نیز به تأسی از ایشان در حضور مبارکش کشمکش و مجادله نمی‌کردند؛ چنانچه ایشان می‌فرماید: «زنهار که با مردم منازعه نکنید چون کرامت را می‌برد و مرّوت را برطرف می‌کند و پیوسته جبرئیل مرا نهی می‌کرد از مجادله با مردم، چنانچه نهی می‌کرد از شراب خوردن و بت پرستیدن».<sup>[۳۲]</sup>

#### ۴. منت گذاشتن

مرّوت و جوانمردی زمانی معنا پیدا خواهد کرد که بخشش‌ها، لطمه‌ای به آبرو و حیثیت زندگی کسانی که به انسان وابسته‌اند، وارد نکند. از جمله اینکه خالی از هرگونه منت‌گذاری باشد؛ چنانچه قرآن کریم در این باره می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ)<sup>[۳۳]</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقه‌های خود را با منت و آزدن باطل نکنید، مانند کسی که مالش را با ربا و خودنمایی به مردم انفاق می‌کند، ولی به خدا و روز واپسین ایمان ندارد. انفاق، صدقه و احسان، کاری الهی و عبادی است؛ لذا نباید با منت گذاشتن و به رخ کشیدن و رفتار تحقیرآمیز، ارزش آن را از بین برد؛ چنانچه امام علی<sup>ع</sup> علیه السلام «در این رابطه می‌فرماید: «ظلم المرءة من منّ بصنيعه»<sup>[۳۴]</sup> کسی که بر احسان خود منت گذارد به مرّوت خویش ستم نموده». مراد از ستم کردن بر مرّوت این است که مرّوت او به سبب آن منت گذاشتن فاسد و باطل می‌گردد، پس گویا بر مرّوت خویش ستم کرده است.

## پی نوشتها

- [۱]. لغت نامهٔ دهخدا: ذیل واژهٔ مرّوت.
- [۲]. عارف و معارف، دشتی: ذیل واژهٔ مرّوت.
- [۳]. صحاح، جوهری: ذیل مادهٔ مرّوت.
- [۴]. مصباح اللغة: ذیل واژهٔ مرّوت.
- [۵]. الرائد، جبران مسعود: ص ۱۱۰۳.
- [۶]. لسان العرب، ابن منظور: ج ۱۴، ص ۲۷۳.
- [۷]. مجمع البحرين، طریحی: ج ۱، ص ۲۱۵.
- [۸]. معانی الاخبار: ج ۲، ص ۱۲۶.
- [۹]. بحارالانوار: ج ۷۸، ص ۶۳.
- [۱۰]. مستدرک الوسائل: ج ۹، ص ۱۳۳، ج ۱۰۴۶۶.
- [۱۱]. راه روشن، ترجمهٔ محبّهٔ البیضا: ج ۵، ص ۳۴۶.
- [۱۲]. شرح غرر الحکم، آقا جمال خوانساری: ج ۶، ص ۱۲۸.
- [۱۳]. بحارالانوار: ج ۷۸، ص ۵۶.
- [۱۴]. همان: ج ۷۱، ص ۴۱۴، ج ۳۱.
- [۱۵]. مناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۱۹.
- [۱۶]. تصنیف غرر الحکم: ص ۲۵۸.
- [۱۷]. اصول کافی، ترجمهٔ کمره‌ای: ج ۴، ص ۱۷۹.
- [۱۸]. میزان الحکمة: ج ۹، ص ۱۱۷.
- [۱۹]. تحف العقول: ص ۶۲۱.
- [۲۰]. میزان الحکمة: ج ۹، ص ۱۱۰.
- [۲۱]. اثنی عشریه: ص ۱۹.
- [۲۲]. من لایحضره الفقیه، باب المروءة فی السفر: ص ۲۳۰.
- [۲۳]. بحارالانوار: ج ۷۸، ص ۲۴؛ تحف العقول: ص ۲۶۴.
- [۲۴]. شرح غرر الحکم: ج ۶، ص ۲۲.
- [۲۵]. ارشاد القلوب: ج ۲، ص ۲۸۴.
- [۲۶]. شرح غرر الحکم: ج ۶، ص ۳۹.
- [۲۷]. تصنیف غرر الحکم: ص ۲۵۸.
- [۲۸]. معانی الاخبار: ج ۱، ص ۲۷۷.
- [۲۹]. مصباح الشریعة، ترجمهٔ عبدالرزاق گیلانی: ج ۱، ص ۱۵۸.
- [۳۰]. وسائل الشیعه: ج ۸، ص ۳۲۱.
- [۳۱]. حلیة المتقین: ص ۴۳۰.
- [۳۲]. همان: ص ۴۳۳.
- [۳۳]. سورهٔ بقره: آیهٔ ۲۶۴.
- [۳۴]. شرح غرر الحکم: ج ۴، ص ۲۷۵.

منبع: سید محسن دهنوی / واحد پژوهش مجمع جهانی صدیقین "علیهما السلام"

## مرّوت

یکی از واژه‌هایی که همیشه در مورد انسان‌های خودساخته و آزاده بکار برده می‌شود همین صفت «مرّوت» است. این کلمه که از ریشه «مرء» گرفته شده است که به معنای «مرد» است. معادل مردی و مردانگی است [۱] و مراد از آن، شخصیت انسانی و انسانیت است. [۲] در حقیقت، مرّوت صفتی است نفسانی که انسان را به کسب اخلاق پسندیده و ترک اخلاق فاسد و پست، وادار می‌کند.

معادل‌هایی که برای این واژه نقل شده است، بسیار است. از آن جمله جوانمردی، بزرگواری، انصاف، عیاری، رجولیت و فتوت است. [۳] در عدالت، علاوه بر ترک گناهان کبیره و اصرار نکردن بر گناهان صغیره، انجام ندادن کار خلاف مرّوت هم شرط است؛ یعنی: متخلق شدن به اخلاق افراد زمان و مکان خود؛ یعنی فرد فعلی را که در نزد عامه مردم مستهجن است، مرتکب نشود. البته سنت‌های حسنه از این امر، استثنا شده‌اند؛ اگرچه مردم آن را مستهجن بشمارند و عامه مردم آن را ترک کنند. مانند سرمه کشیدن، حنک بستن و حنا کردن، و... مادامی که رجحان شرعی دارند.

## مرّوت در احادیث

در فرهنگ دینی، مرّوت به نوعی بذل و بخشش، نیکی به دیگران، گشاده رویی، عفاف و خویشتن داری، پرهیز از آزار دیگران و دوری از دنائت و پستی تفسیر شده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «آیا گمان کردید که فتوت به فسق و فجور تحقق می یابد؟! خیر، فتوت و مرّوت عبارت است از این که سفره طعامت برای واردین، گسترده و عطایت به حد وفور در اختیار مستمندان بوده و با چهره شکفته با اشخاص مواجه شوی و آزارت به دیگران نرسد».<sup>[۴]</sup> و نیز فرمودند: «مرّوت، عبارت است از حفظ دین، عزت نفس، نرمش و احسان، پرداخت حقوق و اظهار دوستی نسبت به مردم».<sup>[۵]</sup>

از امام حسن علیه السلام سؤال شد که: مرّوت چیست؟ آن حضرت فرمود: «عفاف در دین و حُسن تدبیر در معیشت و صبر بر حوادث تلخ زندگی».<sup>[۶]</sup>

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «شش چیز از نشانه های مرّوت است. سه تای آن در حَضَر و سه تای دیگر در سفر است. اما آن سه که در حَضَر است: تلاوت قرآن و ساختن مسجد و دوست گرفتن در راه خدای متعال است و سه تای دیگر که در سفر است عبارت اند از: بذل و بخشش زاد و توشه و حسن خلق و مزاح و شوخی در اموری که گناه محسوب نمی شود».<sup>[۷]</sup>

در مواجهه و برخورد با کسانی که دارای صفت مرّوت هستند نیز سخنی از مولای متقیان علی علیه السلام به ما رسیده است که: «از اشتباهات و خطاهای کسانی که دارای صفت مردانگی هستند چشم پوشی کنید که این طبقه، چون بلغزند خداوند بازویشان را بگیرد و بلندشان کند».<sup>[۸]</sup>

حضرت علی علیه السلام زیباترین جلوه های مرّوت و جوانمردی را در جنگ صفین از خود نشان داد؛ هنگامی که دولشکر معاویه و امیرالمؤمنین در اطراف رود فرات به هم نزدیک شدند. معاویه به یارانش دستور داد: پیش دستی کنید و قبل از آن که علی و سپاهیان او به محل کارزار برسند، آب را بر آنها ببندید.

آب به روی سپاهیان علی علیه السلام بسته می شود. علی علیه السلام به معاویه پیام داد که: «بهتر است ابتدا با یکدیگر مذاکره کنیم، بلکه بتوانیم با مذاکره مشکل را حل کنیم و گرهی را که می شود با دست باز کرد، نباید با

دندان بازکنیم و تا ممکن است از کاری که میان دو گروه از مسلمانان، جنگ و خونریزی راه می اندازد، پرهیزید. هنوز ما به محل نرسیده شما آب را بستید». ولی معاویه جنگ را به علی علیه السلام تحمیل کرد و لشکر امیرالمؤمنین حمله کردند و دشمن را تا چند کیلومتر آن طرف تر، عقب راندند. شریعه (بخش قابل استفاده از رودخانه) را در اختیار گرفتند. جلوی آب را بستند و معاویه چون بی آب ماند، نامه ای التماس آمیز به علی علیه السلام نوشت. اصحاب علی علیه السلام گفتند: «محال است؛ زیرا که ما چنین کاری را ابتدا شروع نکردیم. شما اول این کار را کردید و گفتید آب به شما نمی دهیم» ولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «نه ما هرگز چنین نمی کنیم؛ این، عملی است ناجوانمردانه. من با دشمن در میدان جنگ، روبرو می شوم ولی هرگز بدین شکل، نمی خواهم پیروزی کسب نمایم. این شیوه ها از عمل و شأن من به دور است و از شأن یک مسلمان عزیز و باکرامت هم به دور است». این را می گویند مرّوت و مردانگی و مرّوت، بالاتر از شجاعت است. ملّای رومی، راجع به علی علیه السلام گفته است: در شجاعت، شیر ربّانیستی در مرّوت، خود که داند کیستی.<sup>[۹]</sup>

### جمع بندی و نتیجه گیری

با توجه به مطالب و احادیث و نقل چند نمونه، به این نتیجه می رسیم که مرّوت، عبارت است از: انسانیت و تخلّق به جمیع صفات پسندیده و دوری از تمامی صفات زشت. این مطلب را می توان به صورت یک فرمول، بیان نمود که: ارکان مرّوت، سه چیز است:

۱. زندگی کردن با خود به عقل
۲. ارتباط با خلق به صبر
۳. ارتباط با حق به نیاز (مناجات)

نشانه ارتباط و زندگی با خود بر مدار عقل سه چیز است:  
۱. قدرت خود دانستن

۲. اندازه کار خود دیدن

۳. در خیر خویش کوشیدن

و نشانه ارتباط و زندگی کردن با خلق به صبر، سه چیز است:

۱. به اندازه قدرتشان از ایشان انتظار داشتن

۲. عذرهای ایشان را پذیرفتن

۳. از قدرت خویش به ایشان دادن

و نشانه زندگانی با حق به نیاز نیز سه چیز است:

۱. بر هر چه به تو رسد، شکر کنی

۲. هر کاری که برای حق کنی، عذر خواهی

۳. کار حق بر کار خود، ارجح بدانی

## پی‌نوشت‌ها

۱. لغت نامه دهخدا، واژه «مرۆت».

۲. معارف و معاریف، دشتی، واژه «مرۆت».

۳. لغت نامه دهخدا، واژه «مرۆت».

۴. بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۵۰.

۵. تحف العقول، ص ۲۲۷.

۶. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۲۷۳.

۷. همان، ج ۷۴، ص ۲۷۵.

۸. نهج البلاغه، حکمت ۲۰.

۹. انسان کامل، مرتضی مطهری، تهران: صدرا، ص ۶۵ و ۶۶.

منبع: محمدعلی سروش، مرۆت، حدیث زندگی، شماره ۱۹، مهر و آبان ۱۳۸۳، صفحه ۹۷.





پیغام



## دوستی و خدمت بی منت

رهبر معظم انقلاب در جلسه درس خارج فقه (پانزدهم محرم الحرام ۱۴۲۲)

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ خَدَمَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ قَبِيلَ وَ كَيْفَ يَكُونُونَ خَدَمًا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ قَالَ يُفِيدُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا...»

کافی، ج ۲، ص ۱۶۷

فی الکافی، عن الصادق (علیه السلام): «المؤمنون خدّم بعضهم لبعض»؛ حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: مؤمنین، خدمتکاران یکدیگرند. خدمت، جمع خادم است؛ یعنی خدمتکاران. در فارسی، ما برای کلمه‌ی خدمتکار می‌گوییم خدمتکار؛ که محترمانه‌اش کلمه‌ی «خدمتکار» است، و غیرمحترمانه‌اش کلمه‌ی «نوکر» است، نه خدمتگزار. تعبیر خدمتگزار، یک تعبیر دیگری است و در فارسی یک معنای عرفی دیگری دارد، که متفاوت است با معنای خدمتکار. خدمت، جمع خادم است. خادم به همان معنای خدمتکار است. می‌گوید: مؤمنین خدمتکارهای همدیگرند. [خب مستمعین]، تعجب کردند: چطور؟ همه خدمتکار همدیگر هستند؟ یا به تعبیر عرفی‌تر، همه نوکر همدند؟ «قبیل و کیف یکونون خدما بعضهم لبعض»؛ چه جور می‌شود که بعضی،

بعضی دیگر را خدمتکار باشند؟ یعنی مثلاً بروند خانه‌های همدیگر، خدمتکاری کنند؟ فرمود: «یفید بعضهم بعضاً»؛ [یعنی] به هم فایده برسانند. پس فایده رساندن مؤمنین به یکدیگر، خدمتکاری به آنهاست؛ [و در آن] منتی وجود ندارد؛ نکته این است.

اگر چنانچه ما به هم خدمتی کردیم و به یکدیگر فایده‌ای رساندیم، چه در عرض هم باشیم - مثل ما مردم معمولی کوچه و بازار که به حسب شأن اجتماعی، در عرض یکدیگر قرار داریم - چه آن کسی که به حسب موقعیت اجتماعی، شأن بالاتری دارد؛ مثلاً رئیس یک تشکیلاتی است، دیگر نباید سر یکدیگر منتی داشته باشیم. به نظر ما نکته‌ی این حدیث، تنها این نیست که افراد باید به هم نفع برسانند؛ بلکه این هم هست که این نفع رساندن موجب منت نباشد، تا این خدمتی را که می‌کنند، با منت گذاشتن باطل نکنند.

## شرح حدیث در بیان مرحوم آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی

رُویَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ:  
خِصْلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي مُؤْمِنٍ الْبُخْلُ وَ سُوءُ الظَّنِّ بِالرِّزْقِ [۱]  
ترجمه: پیامبر اکرم «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» فرمودند:  
دو صفت است که در مؤمن جمع نمی شود؛ بخل و گمان بد به روزی.

شرح حدیث: در گذشته روایتی را مطرح کردیم در باب اینکه انسان نباید نام مقدس خدا را با قسم خوردن برای امور دنیایی اش وسیله قرار بدهد. عرض کردم این اثر وضعی دارد. قسم راست هم اثر وضعی دارد. برکت را از انسان می گیرد. گاهی نه! از نظر درونی، انسان در ارتباط با امور دنیایی اش بعد هم نعوذ بالله در ارتباط با خدا این جور می شود. آن روایت از نظر ظاهری بود که از طریق نام خدا مرتب قسم می خورد که از این راه چیزی بدست آورد. از آن طرف عکسش، اگر بدست نیاورد را می خواهم بگویم. چون دوتا است؛ هم جنبه های مثبت و هم منفی. مثبتش آن بود که گفتیم. حالا می روم سراغ منفی اش. در این روایت که از پیغمبر اکرم هست، حضرت می فرماید که دو خصلت هست که هیچ وقت در مؤمن نمی آید و در او جمع نمی شود. اول: مسأله بخل

را می‌فرمایند. بخل؛ از ذائل نفسانی است و معنایش هم این است که انسان در جایی که شرعاً و عقلاً سزاوار است از نعمت‌هایی را که خدا به او داده مصرف کند، مصرف نکند. (شرعاً و عقلاً). يك بخل داریم، يك اسراف داریم. بخل معنایش این است به اینکه من شرعاً وظیفه دارم مصرف بکنم، خرج نمی‌کنم. دارم ولی استفاده نمی‌کنم. اسراف معنایش این است که بیجا خرج می‌کنم. نباید مصرف کنم ولی مصرف می‌کنم. کنار بخل که بگذاری اسراف معنایش این است به اینکه جایی که آدم شرعاً سزاوار نیست خرج بکند، نعمت الهیّه را هدر بدهد. این راجع به بخل بود که نسبت به خودمان است.

مطلب دومی که در این روایت پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید، می‌گوید: «و سَوْءَ الظَّنِّ بِالرِّزْقِ». این یعنی چه؟ این آن جاهایی است که تو هر چه خدا را خواستی وسیله بکنی، کارسازی پیدا نکرد. من تقریباً سعی می‌کنم روایاتی که می‌خوانم کمی مرتبط با هم باشد. بگو بینم در دلت چه خبر است؟ اینجاست که سوء ظن و بدگمانی نسبت به رزق پیدا می‌کنی. یعنی به اینکه اینجا سزاوار بود خدا به من بده، نداد. میفهمی معنایش یعنی چی؟ خوب دقت کنید کلمه اول راجع به خودت است. آن راجع به خودت را می‌آیی روی خداوند پیاده می‌کنی. یعنی خدا نعوذ بالله بخل ورزید. بخل را معنا کردم دیگر؛ یعنی سزاوار بود به من بده، نداد. این عین بخل است. يك وقت بخل را نسبت به خودت می‌گویی، يك وقت نعوذ بالله نسبت به خدا «سوء ظنّ بالرِّزق»، معنایش بخل نسبت دادن به خداست؛ که سزاوار بود به من بده بخل ورزید و به من نداد. نعوذ بالله. فهمیدی؟ اگر آنجا کارسازی پیدا نکرد از نظر ظاهری، می‌آیی از این طرف از نظر درونی چه کار می‌کنی؟ گاهی هم به شما بگویم که شما به زبان می‌آورید و متوجه هم نمی‌شوید. همه شما این حرف من را گوش کنید. می‌خواهم این‌ها را بگویم یاد بگیرید؛ که يك چیزهایی از دهانتان بیرون می‌آید، مواظب باشید! می‌گویی خدا نخواست. بگو بینم اینکه می‌گویی خدا نخواست، با این جمله غرضت این است که مصلحتم نبود و بجا نبود خدا به من بده، نداد. این را می‌خواهی بگویی؟ که در عمق دلم راضی‌ام. یا نه! می‌خواهی بگویی خدا نعوذ بالله بخل ورزید؟! کدام این‌ها را می‌خواهی بگویی؟ حواست جمع باشد. «خدا نخواست‌هایی» که از دهانتان بیرون می‌آید، يك وقت نکند

کنارش بخواهی بگویی خدا بخل ورزید! یعنی بجا بود به من بدهد نداد... آن وقت خیال می‌کنی که تو خداپرستی؟ مشکلات اینجاست. نمی‌فهمی این که از دهانت بیرون آمد، اگر با نارضایتی نسبت به خدا باشد، یک‌گره دیگر می‌اندازی در کارت. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد..

یکشنبه ۱/۲۲/۱۳۸۹ - ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۳۱

.....

[۱] بحار الانوار جلد ۷۴، صفحه ۱۷۴

تَمَلُّ



## پرسش

آیا از نظر قرآن، عمل به «ظن» و «گمان» مطلقاً ممنوع است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، چگونه می‌توان به مضمون برخی آیات که نمی‌توان تفسیری قطعی از آنها ارائه داد عمل نمود؟

## پرسش تفصیلی

آیاتی نظیر «لاتقف ما لیس لک به علم» و «ان الظن لایغنی من الحق شیئاً»، عمل به ظنون را جایز نمی‌دانند، در حالی که بسیاری از احکام ما از خبرهای ظنی اند (ظنی السند)، و خود آیات هم ظنی اند (در دلالت) که طبق این آیات به خود آنها هم نباید عمل کرد؛ چرا که دور پیش می‌آید؟

## پاسخ

ابتدا باید گفت که همواره نباید به «ظن» و «گمان» با دیده منفی نگریست. بیشتر رفتارهای مردم با اعتماد به ظن و گمان قوی انجام می‌شود و در آیات بسیاری از قرآن کریم نیز عمل به «ظن» و یا «گمان قوی» در طراز عمل به «علم» قرار گرفته است. اساساً انسانها اگر به گمان قوی خود ترتیب اثر ندهند، روال زندگی آنها دچار مشکل خواهد شد. آن ظن و گمانی مورد نکوهش قرآن است که تنها برآمده از توهم و خیالات بوده و از عنصر عقل برای ارزیابی آن کمک گرفته نشده باشد.

با توجه به این مقدمه، در مورد قرآن کریم باید از چند جنبه بحث کرد:



الف) جنبه سندی: یعنی پیامبر اسلام (ص) قرآن را از وحی الهی گرفته و برای مردم بیان کرده، و به صورت متواتر از پیامبر (ص) به ما رسیده است. ب) جنبه دلالتی: الفاظ قرآن کریم از نظر دلالت بر معانی چند دسته می شوند:

محکم؛ یعنی آیاتی که صد درصد بر معنا دلالت دارد، و دلالت آن قطعی است؛<sup>[۱]</sup> مانند آیه: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ».<sup>[۲]</sup> اما اگر احتمال بیش از یک معنا در آیه برود، در این صورت یا دلالت آن بر دو مدلول یا مدلول های متعدد آن مساوی است که آن را مجمل می گویند؛ مانند: «ثَلَاثَةٌ قُرُوءٌ»؛<sup>[۳]</sup> یا یکسان نیست، و یکی بر دیگری رجحان دارد، در این صورت معنای راجح را «ظاهر» می گویند؛ مانند: «وَلَا تَتَّبِعُوا مَا نَكَّحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»؛<sup>[۴]</sup> و معنای مرجوح را «مؤول» می گویند، مانند: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ».<sup>[۵]</sup> نص و ظاهر هر دو را محکم می خوانند و مجمل و مؤول هر دو را متشابه گویند.<sup>[۶]</sup>

اکثر آیات قرآن از نوع محکمت است؛ یعنی نص و ظاهر است. بنابراین، اشکالی در دلالت آنها وجود ندارد و آیات کمتری از سنخ متشابه و تعداد اندکی هم مجمل هستند.<sup>[۷]</sup>

ظنی الدلالة بودن برخی آیات قرآن نیز آن را از حجیت نمی اندازد؛ زیرا:

۱. ظنّ، اسمی است برای آنچه که از آماره ای (علامت و نشانه) حاصل می شود، و هرگاه آن آماره قوی شود ظنّ و گمان به علم منتهی می شود؛ اما هرگاه آن آماره ضعیف شود، توهم است.<sup>[۸]</sup> لذا برای فهم کلمات پروردگار، راهی جز این نیست که همه آیات را در کنار هم قرار داده و از آنها حقیقت را دریافت کرد، و اگر در ظواهر برخی از آیات، در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی باشد، می توان با توجه به آیات دیگر، آن ابهام و پیچیدگی را برطرف ساخت و به عمق آن آیه رسید.<sup>[۹]</sup>

۲. در مورد آیات قرآن احتمالات متعددی وجود دارد که منافات با استدلال بر عدم حجیت ظنّ دارد.<sup>[۱۰]</sup> و آیاتی مانند آیه «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»؛<sup>[۱۱]</sup> دلیل بر این است که قاعده اولیه در مسئله ظنّ، عدم حجیت است، مگر این که با دلیل قطعی دیگری، حجت بودن آن ثابت گردد؛ به علاوه؛ این آیه شریفه، تنها از پندارهای بی اساس و گمان های

بی پایه و خرافی، مانند گمان و پندار بت پرستان سخن می‌گوید، و کار به ظنّ و گمان قابل اعتمادی که در میان عقلا موجود است ندارد. بنابراین، چنین آیاتی در مسئله عدم حجیت ظنّ قابل استناد نیست.<sup>[۱۳]</sup>

به عبارتی دیگر، این آیات نمی‌خواهد بگوید که اگر احتمال قوی می‌دهی که غذایی مسموم است، به این احتمال توجه نکرده و غذا را بخور! زیرا مقصود از آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» این است که: در هر اعتقاد یا عملی که تحصیل علم ممکن است، پیروی از غیر علم حرام است، و در اعتقاد و عملی که نمی‌شود به آن علم پیدا کرد زمانی اقدام و ارتکاب جایز است که دلیل علمی آن را تجویز نماید، مانند پیروی و اطاعت پیامبر اکرم (ص) در اوامر و نواهی که از ناحیه پروردگارش دارد؛ زیرا ادله عصمت انبیا و امام (ع) دلیل علمی هستند بر این که همه آن چیزی که آنها دستور می‌دهند مطابق با واقع است، و هر کس که دستورات وی را عمل نماید به واقع رسیده است.

دلیل قطعی داریم بر این که پیروی چنین ظنّ‌هایی واجب و لازم است، و آن دلیل قطعی عبارت است از بنای عقلا بر حجیت ظهور، پس اگر پیروی از علم تنها به آن معنا بود که در هر مسئله خود انسان علم پیدا کند، پیروی ما از ظاهر آیه پیروی علم نبود؛ زیرا یقین نداریم که مقصود واقعی از آن همان معنایی است که از ظاهرش استفاده می‌شود، احتمال می‌دهیم شاید مقصود واقعی آیه، غیر از معنای ظاهرش باشد، و خود آیه می‌گوید پیروی از ظنّ و گمان نکن، پس باید از آیه پیروی نکنیم که در این صورت خود آیه ناقض و مخالف خودش خواهد بود.<sup>[۱۳]</sup>

## پی نوشت‌ها

- [۱]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۳، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
- [۲]. اخلاص، ۴.
- [۳]. بقره، ۲۲۸.
- [۴]. نساء، ۲۲.
- [۵]. فتح، ۱۰.
- [۶]. میرزا خسروانی، علی رضا، تفسیر خسروی، تحقیق، بهبودی، محمد باقر، ج ۱، ص ۴۰۵، تهران، اسلامیة، چاپ اول، ۱۳۹۰ق.
- [۷]. معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۱۴، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- [۸]. حسین بن محمد راغب اصفهانی، معجم مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۳۹، دمشق، بیروت، دارالعلم الدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- [۹]. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۵.
- [۱۰]. ابن الشهید، ابو جعفر، محمد بن حسن بن زین الدین، استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار، ج ۱، ص ۲۸، قم، مؤسسه آل‌البتیت(ع)، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- [۱۱]. «گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد»؛ یونس، ۳۶.
- [۱۲]. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۸۶.
- [۱۳]. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۹۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.

## پرسش

تفاوت آیات عام و خاص در قرآن چیست؟

## پاسخ

«عام»، لفظی است که بدون حصر، تمام افرادی که صلاحیت آن را دارند فرا می‌گیرد، یکی از الفاظ آن «کُلُّ» است که در اول جمله می‌آید؛<sup>[۱]</sup> مانند: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»<sup>[۲]</sup> یا در پی آن، مانند: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»<sup>[۳]</sup> اما «خاص» عبارتی است که برخی مصادیق واژگان یا عبارت عامی را از دایره شمول آن خارج می‌کند.

در آیه شریفه: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...»<sup>[۴]</sup> لفظ «الانسان» عام بوده و عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» خاص است.

**عام بر سه قسم است:**

۱. آن که بر عموم خود باقی باشد؛ که در این رابطه باید گفت که بیشتر عام‌ها، عقلاً و شرعاً تخصیص می‌خورند مثلاً آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ»<sup>[۵]</sup> به حالت ناچاری تخصیص زده شده است.<sup>[۶]</sup>

اما به هر حال آیاتی هرچند اندک داریم که به عموم خود باقی‌اند و مخصّص ندارند؛ مانند آیات شریفه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...»<sup>[۷]</sup> و «إِنَّ

كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا؛<sup>[۸]</sup> (تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، بنده اویند!)<sup>[۹]</sup>

۲. عامی که از ابتدا منظور از آن خاص می‌باشد؛ مانند آیه «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ»؛<sup>[۱۰]</sup> که گوینده آن یک نفر به نام نعیم بن مسعود اشجعی یا بادیه‌نشین از قبیله خزاعه بوده است. [۱۱] این‌گونه است آیه «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ»<sup>[۱۲]</sup> که منظور از ملائکه جبرئیل است.<sup>[۱۳]</sup>

۳. عام مخصوص (تخصیص زده شده).<sup>[۱۴]</sup> که در قرآن مثال‌های زیادی دارد. در فرق بین این دو عام گفته‌اند: اولی (عامی که منظور از آن خاص می‌باشد) همه افراد را شامل نمی‌شود، نه از جهت لفظ، و نه از ناحیه حکم؛ بلکه دارای افرادی است که در یکی از آنها استعمال شده است. ولی دوّمی، عموم و شمول نسبت به تمام افراد منظور شده از جهت فرآگیری لفظ نه از لحاظ حکم.<sup>[۱۵]</sup>

در ادامه باید گفت که یکی از انواع خاص در قرآن آن است که عموم سنت را تخصیص می‌زند، و این نوع کم است؛ از جمله مثال‌های آن، آیه «حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ»<sup>[۱۶]</sup> است که تخصیص زده سخن رسول اکرم (ص) را که: «مأموریت یافته‌ام با مردم بجنگم تا این‌که لاله الا الله بگویند».<sup>[۱۷]</sup>

## پی‌نوشت‌ها

- [۱]. سیوطی، جلال‌الدین، الإقتان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۳۱، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
- [۲]. رحمن، ۲۶.
- [۳]. حجر، ۳۰.
- [۴]. عصر، ۲، ۳.
- [۵]. مانده، ۳.
- [۶]. الإقتان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۳۳.
- [۷]. نساء، ۲۳.

- [۸]. مریم، ۹۳.
- [۹]. الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۳۳.
- [۱۰]. «اینها کسانی بودند که [بعضی از] مردم، به آنان گفتند: مردم (لشکر دشمن) برای [حمله به] شما اجتماع کرده‌اند از آنها بترسید!»: آل عمران، ۱۷۳.
- [۱۱]. الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۳۴؛ فیض کاشانی، ملا محسن، الاصفی فی تفسیر القرآن، تحقیق، درایتی، محمدحسین، نعمتی، محمدرضا، ج ۱، ص ۱۸۳، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- [۱۲]. آل عمران، ۳۹.
- [۱۳]. الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۳۵.
- [۱۴]. همان.
- [۱۵]. همان، ص ۶۳۴.
- [۱۶]. توبه، ۲۹.
- [۱۷]. الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۳۷.

## پرسش

چرا در مورد آیات قرآن کریم، تفسیرهای گوناگونی داریم؟

## پاسخ

مهم‌ترین معجزه پیامبر اسلام (ص)، قرآن کریم است.<sup>[۱]</sup> قرآن همه منکران را به مبارزه طلبیده و آوردن یک سوره مانند آن را از آنان می‌خواهد.<sup>[۲]</sup> ناتوانی مخاطبان، دلیلی روشن بر اصالت این وحی آسمانی است. با وجود این، در مورد برخی از این آیات الهی اختلاف نظرها و تفاسیر گوناگونی مشاهده می‌شود. در این نوشتار، به بررسی علت برخی این اختلاف‌ها می‌پردازیم.

### ۱. اختلاف روش تفسیری پس از رحلت پیامبر (ص)

طبقه اول از افرادی که امروزه به عنوان مفسران قرآن شناخته می‌شوند، جمعی از صحابه؛ مانند ابن عباس، عبد الله بن عمر، ابی بن کعب، و... بودند که تفسیر آنها از چارچوب جهات ادبی آیات، شأن نزول، استدلال به آیه‌ای برای توضیح آیات دیگر، و نقل برخی روایات، فراتر نبود. در تابعان که مفسران طبقه دوم بودند و افرادی؛ مثل مجاهد، قتاده، ابن ابی لیلی، شعبی، و... نیز جریان به همین روش بود، تنها چیزی که افزوده شد آن بود که روایات بیشتری در تفاسیر خود نقل می‌کردند که متأسفانه در

بین آنها روایات جعل شده توسط یهودیان نیز وجود داشت.<sup>[۳]</sup> این قبیل روایات، امروزه نیز در منابع تفسیری و دیگر منابع دیده می‌شود.<sup>[۴]</sup>

## ۲. ورود بحث‌های کلامی به قرآن

بعد از رسول خدا (ص) و در عصر خلفا، فتوحاتی رخ داد و مسلمانان در سرزمین‌های جدید با فرقه‌ها و مذاهب مختلف آشنا شده و با صاحب نظران آنان به گفت‌وگو می‌نشستند، و این منجر بدان شد که بحث‌های کلامی در مسلمانان شایع شود.<sup>[۵]</sup>

از طرفی، اختلاف مسلک متکلمان، گاه آنان را وامی داشت تا در تفسیر و فهم معانی آیات، اسیر آرای مذهبی خود باشند، و آیات را طوری معنا کنند که با پیش فرض‌هایشان موافق باشد، و آیات مخالف با نظرشان را تأویل کنند.

## ۳. ورود بحث‌های عقلی

در اواخر سلطنت امویان و اوائل عباسیان؛ یعنی در اواخر قرن اول هجرت، فلسفه یونان به زبان عربی ترجمه و در بین مسلمانان انتشار یافت. همزمان با آن، گروهی باگرایش به تصوف و عرفان تلاش نمودند تا به جای برهان و استدلال عقلی، حقایق و معارف دینی را از طریق مجاهده و ریاضت‌های نفسانی دریابند.

در این میان؛ مشائیان وقتی به تحقیق در قرآن پرداختند، هر چه از آیات قرآن درباره حقایق ماوراء طبیعت و نیز درباره خلقت و حدوث آسمان‌ها و زمین و برزخ و معاد بود را تأویل کردند.

گروهی از فلاسفه نیز به تفکر و سیر در باطن خلقت و آیات انفسی پرداخته و عالم ظاهر و آیات آفاقی و به عبارتی ظاهر قرآن را رها نموده، تنها به تأویل آن پرداختند، و این باعث شد که مردم در تأویل آیات، جرأت یافته، دیگر مرز و حدی برای آن نشناسند، و هر کس هر چه دلش خواست بگوید، و مطالب شعری که جز در عالم خیال موطنی ندارد، برهم بافته آیات قرآنی را با آن معنا کنند.<sup>[۶]</sup>

## ۴. متن قرآن

ممکن است لفظ یا ترکیب متن قرآن به گونه‌ای باشد که تفسیرهای متفاوتی از آن عرضه شود. در این قسمت به برخی از مواردی اشاره می‌شود



که در متن قرآن وجود دارد و باعث تفسیر متعدد می‌گردد:

#### الف. اشتراک لفظی:

اختلاف در تفسیر آیه گاهی به دلیل اشتراک لفظی آن لفظ است؛ مانند آیه «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»<sup>[۷]</sup> که «قروء» جمع «قرء» است و «قرء» دو معنا دارد: «پاکی» و «آلودگی به حیض». به سبب همین اختلاف در اشتراک لفظی، منظور از سه «قرء» در این جا از نظر گروهی گذشتن سه پاکی است؛ اما برخی دیگر کلمه «قرء» را به معنای حیض و آلودگی دانسته‌اند.<sup>[۸]</sup>

#### ب. اختلاف معانی حروف:

برخی از حروف دارای چند معنا هستند که در مواردی باعث تفسیرهای متفاوتی از آیه شده است. به عنوان نمونه، این اختلاف در آیه وضوء<sup>[۹]</sup> دیده می‌شود.<sup>[۱۰]</sup>

#### ج. اختلاف در قرائت:<sup>[۱۱]</sup>

یکی از مواردی که باعث اختلاف در تفسیر شده اختلاف در قرائت یک کلمه است؛ مثلاً کلمه «ارجلکم» در آیه وضوء به فتح «لام» قرائت شده است، اما جمعی از قراء آن را با کسره خوانده‌اند.<sup>[۱۲]</sup>

#### د. اکتفاء نمودن به احادیث

جمعی از مردم به همان تعبّد صرف که در صدر اسلام نسبت به سخنان رسول خدا (ص) داشتند، باقی ماندند، و بدون این که کاری به عقل و فکر خود داشته باشند، در فهم آیات قرآن به احادیث اکتفاء نموده، و در فهم معنای حدیث هم هیچ گونه مداخله‌ای ننموده، به ظاهر آنها متعبد بودند، و اگر هم احیاناً بحثی از قرآن می‌کردند، تنها از جهات ادبی آن بود.<sup>[۱۳]</sup> و موارد دیگری مانند: وضع حدیث،<sup>[۱۴]</sup> تداخل انواع تفسیرها،<sup>[۱۵]</sup> و شأن نزول قرآن.

## پی‌نوشت‌ها

- [۱]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۲۹، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
- [۲]. بقره، ۲۳ - ۲۴.
- [۳]. قص و معارف مربوط به آغاز خلقت، چگونگی ابتداء خلقت آسمان‌ها، و تکوین زمین، دریاها، بهشت شداد، خطاهای انبیاء، تحریف قرآن، و چیزهایی دیگر از این قبیل را داخل احادیث صحیح نمودند.
- [۴]. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- [۵]. همان، ص ۵.
- [۶]. همان.
- [۷]. بقره ۲۲۸.
- [۸]. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۷۳، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
- [۹]. مائده ۶.
- [۱۰]. نک: تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۸۶ - ۲۸۷؛ «معنای کلمه «الی» در آیه وضو»، ۳۴۱.
- [۱۱]. عوامل دیگری همچون اطلاق و تقیید، حقیقت و مجاز، تعیین مرجع ضمیر، اختلاف در تقدیر، اجمال لفظ و... باعث اختلاف در تفسیر می‌شود.
- [۱۲]. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۸۷.
- [۱۳]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵.
- [۱۴]. کمالی، سید علی، شناخت قرآن، ص ۴۱۱، تهران، اسوه، چاپ اول، ۱۳۷۰ش.
- [۱۵]. همان، ص ۴۱۰.



## پرسش

کدام آیات قرآنی منسوخ شده‌اند؟

## پاسخ

درباره تعیین آیات ناسخ و منسوخ، اختلافاتی بین اندیشمندان علوم قرآنی وجود دارد که گاه گروه آیات منسوخ‌ی از طرف آنان اعلام شده، با یکدیگر همخوانی ندارند که در این زمینه، باید در مورد هر آیه‌ای که ادعای نسخ آن شده، جداگانه به بررسی پرداخت.

به هر حال؛ با چشم‌پوشی از این اختلاف نظرها، در ذیل، برخی از آیاتی که به عنوان منسوخ اعلام شده را ذکر می‌کنیم:

۱. آیه نجوا: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ، ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛<sup>[۱]</sup> این آیه توسط آیه بعد از آن؛ یعنی آیه ۱۳ نسخ شده است.<sup>[۲]</sup> در اعتقاد به نسخ این آیه، مخالفی وجود ندارد.

۲. آیه عدد مقاتلین: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ، وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ».<sup>[۳]</sup> این آیه نیز توسط آیه بعد، یعنی آیه ۶۶ نسخ شده است.<sup>[۴]</sup>

۳. آیه امتاع: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا، وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ، فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».<sup>[۱۵]</sup> این آیه توسط آیه موارث<sup>[۱۶]</sup> و آیه عدد<sup>[۱۷]</sup> نسخ شده است.<sup>[۱۸]</sup>

۴. آیه جزای فحشاء: «وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ. فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا. وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا، إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا».<sup>[۱۹]</sup> این آیه به واسطه آیه ۲ سوره نور نسخ شد.<sup>[۲۰]</sup>

۵. آیه توارث از طریق ایمان:<sup>[۲۱]</sup> «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالَّذِينَ أَوْوُوا وَتَصَرَّوْا أَوْلِيكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ».<sup>[۲۲]</sup> ولایت بر ارث با اخوت دینی و نه نسب و قرابت، در آغاز هجرت، میان مهاجران و انصار، امری مسلم بوده است. پیامبر(ص) میان اصحاب خویش عقد اخوت برقرار نمود و آنان با همین اخوت از یکدیگر ارث می بردند.<sup>[۲۳]</sup> چنانکه امام باقر(ع) در این باره می فرماید: «مسلمانان به وسیله همان پیمان برادری نخستین، از یکدیگر ارث می بردند».<sup>[۲۴]</sup>

ابن عباس می گوید: پیامبر(ص) میان اصحاب خویش برادری ایجاد نمود و بعضی را وارث بعضی دیگر گرداند؛ تا آن گاه که آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»<sup>[۲۵]</sup> نازل گردید.<sup>[۲۶]</sup> با نزول این آیه، ارث به نسب، جای توارث به ایمان را گرفت.

برای اطلاع کامل از این آیات، می توانید به منابع مربوطه مراجعه کنید<sup>[۲۷]</sup>

## پی نوشت‌ها

- [۱]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید [و سخنان درگوشی بگویید]، قبل از آن صدقه‌ای [در راه خدا] بدهید این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند غفور و رحیم است». مجادله، ۱۲.
- [۲]. سیوطی، جلال‌الدین، الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۵۷، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق؛ زرکشی، محمد بن عبد الله، البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۷۲، بیروت، دار المعرفه، چاپ اول، ۱۴۱۰ق؛ خوئی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۳۷۲، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، بی‌تا.
- [۳]. «ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ [با دشمن] تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می‌گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی‌فهمند». انفال، ۶۵.
- [۴]. موسوی، الشریف المرتضی علی بن الحسین، الآیات الناسخه و المنسوخه، ص ۵۵، بیروت، مؤسسه البلاغ، چاپ اول، ۱۴۲۱ق؛ فانی اصفهانی، سید علی، آراء حول القرآن، ص ۱۷۹، بیروت، دار الیهادی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق؛ الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۵۶.
- [۵]. «و کسانی که از شما در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و همسرانی از خود به جا می‌گذارند، باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال، آنها را [با پرداختن هزینه زندگی] بهره‌مند سازند به شرط این‌که آنها [از خانه شوهر] بیرون نروند [و اقدام به ازدواج مجدد نکنند]. و اگر بیرون روند، [حقی در هزینه ندارند ولی] گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه درباره خود، به طور شایسته انجام می‌دهند. و خداوند، توانا و حکیم است». بقره، ۲۴۰.
- [۶]. نساء، ۱۱.
- [۷]. بقره، ۲۳۴.
- [۸]. الآیات الناسخه و المنسوخه، ص ۵۳؛ آراء حول القرآن، ص ۱۷۸؛ الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۵۴.
- [۹]. «و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید! اگر گواهی دادند، آنان [زنان] را [در خانه‌ها] خود نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا این‌که خداوند، راهی برای آنها قرار دهد. و از میان شما، آن مردان و زنانی که [همسر ندارند، و] مرتکب آن کار [زشت] می‌شوند، آنها را آزار دهید [و حد بر آنان جاری نمایید]؛ و اگر توبه کنند، و [خود را] اصلاح نمایند، [و به جبران گذشته بپردازند،] از آنها درگذرید! زیرا خداوند، توبه‌پذیر و مهربان است». نساء، ۱۵ - ۱۶.
- [۱۰]. الآیات الناسخه و المنسوخه، ص ۵۳؛ آراء حول القرآن، ص ۱۷۹؛ الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۵۵.
- [۱۱]. الآیات الناسخه و المنسوخه، ص ۵۶.
- [۱۲]. «کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده‌اند و کسانی که [مهاجران را] پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، آنان یاران یکدیگرند». انفال، ۷۲.
- [۱۳]. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸۰، قم، دار الکتب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق؛ الآیات الناسخه و المنسوخه، ص ۵۶؛ آراء حول القرآن، ص ۱۸۵.
- [۱۴]. شیخ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۶۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۸۶۲، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
- [۱۵]. «و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدمند]». احزاب، ۶.
- [۱۶]. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۳، ص ۲۰۵، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- [۱۷]. برای نمونه، ز. ک. به این کتاب: موسوی، الشریف المرتضی علی بن الحسین، الآیات الناسخه و المنسوخه

وَاِمَّا نَقَرُّنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ  
 لَهُمْ قَوْلًا مِيسُورًا ۝ وَلَا تَجْعَلْ لَدِيكَ  
 وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَدْحُورًا  
 يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ اِنَّ كَانَ عِندَ رَبِّكَ  
 ۝ وَلَا تَقْلُوبُوا اَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ اِمْلَاقٍ سَخِرَ  
 اِنْ قُلْتُمْ اِنَّكُمْ لَمُنْكَرُونَ ۝ وَلَا تَقْرُبُوا الرِّزْقَ  
 وَسَاءَ سَبِيلًا ۝ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ  
 وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِرَبِّكَ سُلْطٰنًا  
 فِي الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ اَنْتَ مِنَ الْمُنْصُرِينَ ۝ وَلَا تَقْرُبُوا اَمْوَالَكُمْ  
 فِي حَسْرَةٍ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الشَّيْءُ اَدْوٰنًا اَوْ يَبْعَثَ اِلَيْكُمْ  
 ۝ وَاَوْفُوا الْكَيْلَ اِذَا كَلْتُمْ وَاَوْفُوا بِالْعَيْثِ اِنْ  
 خِفْتُمْ وَاَحْسِنُ تَاْوِيْلًا ۝ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ  
 وَالْبَصْرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولٰٓئِكَ كَانَ عِنْدَ رَبِّكَ  
 فِي الْاَرْضِ مَرْمًا اِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ  
 طُولًا ۝ كُلُّ ذٰلِكَ كَانَ سِيْنًا عِنْدَ رَبِّكَ

وَاِمَّا نَقَرُّنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ لَهُمْ قَوْلًا مِيسُورًا وَلَا تَجْعَلْ لَدِيكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَدْحُورًا يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ اِنَّ كَانَ عِندَ رَبِّكَ ۝ وَلَا تَقْلُوبُوا اَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ اِمْلَاقٍ سَخِرَ اِنْ قُلْتُمْ اِنَّكُمْ لَمُنْكَرُونَ ۝ وَلَا تَقْرُبُوا الرِّزْقَ وَسَاءَ سَبِيلًا ۝ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِرَبِّكَ سُلْطٰنًا فِي الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ اَنْتَ مِنَ الْمُنْصُرِينَ ۝ وَلَا تَقْرُبُوا اَمْوَالَكُمْ فِي حَسْرَةٍ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الشَّيْءُ اَدْوٰنًا اَوْ يَبْعَثَ اِلَيْكُمْ ۝ وَاَوْفُوا الْكَيْلَ اِذَا كَلْتُمْ وَاَوْفُوا بِالْعَيْثِ اِنْ خِفْتُمْ وَاَحْسِنُ تَاْوِيْلًا ۝ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ وَالْبَصْرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولٰٓئِكَ كَانَ عِنْدَ رَبِّكَ فِي الْاَرْضِ مَرْمًا اِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ طُولًا ۝ كُلُّ ذٰلِكَ كَانَ سِيْنًا عِنْدَ رَبِّكَ

وَاِمَّا نَقَرُّنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ لَهُمْ قَوْلًا مِيسُورًا وَلَا تَجْعَلْ لَدِيكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَدْحُورًا يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ اِنَّ كَانَ عِندَ رَبِّكَ ۝ وَلَا تَقْلُوبُوا اَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ اِمْلَاقٍ سَخِرَ اِنْ قُلْتُمْ اِنَّكُمْ لَمُنْكَرُونَ ۝ وَلَا تَقْرُبُوا الرِّزْقَ وَسَاءَ سَبِيلًا ۝ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِرَبِّكَ سُلْطٰنًا فِي الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ اَنْتَ مِنَ الْمُنْصُرِينَ ۝ وَلَا تَقْرُبُوا اَمْوَالَكُمْ فِي حَسْرَةٍ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الشَّيْءُ اَدْوٰنًا اَوْ يَبْعَثَ اِلَيْكُمْ ۝ وَاَوْفُوا الْكَيْلَ اِذَا كَلْتُمْ وَاَوْفُوا بِالْعَيْثِ اِنْ خِفْتُمْ وَاَحْسِنُ تَاْوِيْلًا ۝ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ وَالْبَصْرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولٰٓئِكَ كَانَ عِنْدَ رَبِّكَ فِي الْاَرْضِ مَرْمًا اِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ طُولًا ۝ كُلُّ ذٰلِكَ كَانَ سِيْنًا عِنْدَ رَبِّكَ

تفسیر



# تفسیر قرآن مجید

(بر اساس تفسیر موضوعی) / آیات ولایت و خلافت

«برخی از مردم جان خود را برای تحصیل رضای خداوند می فروشند خداوند به بندگان خود رؤوف و مهربان است.»  
جانبازی و فداکاری از نشانه های افراد با ایمان است، اعمال و رفتار هر فردی زائیده طرز تفکر و عقیده اوست و اگر انسان در راه عقیده خود از جان و مال بگذرد - این کار - حاکی از آن است که ایمان وی به هدف، در درجه بسیار بالا است.

قرآن مجید این حقیقت را در آیه ای منعکس کرده و می فرماید:  
«انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون» (حجرات: ۱۵).  
«افراد با ایمان کسانی هستند که خدا و پیامبر او را باور نموده و در آن تردید نمی کنند و با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند آنان به راستی افراد با ایمان هستند.»

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در سال دهم بعثت حامی و مدافع خویش یعنی حضرت ابوطالب را از دست داده هنوز داغ عمورابر دل داشت، حامی دیگر یعنی همسرگرمی خود را نیز از دست داد. از این جهت مشرکان



قریش تصمیم گرفتند به هر قیمتی شده، ندای توحید را در محیط شرک خاموش سازند و او را زندانی یا تبعید و یا به قتل برسانند.  
خدا رسول گرامی را از نقشه قریش آگاه ساخت و وحی الهی به نحو زیر نازل شد:

«واذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین» (انفال: ۳۰).

«به یاد آور هنگامی که کافران از در مکر وارد شده و تصمیم گرفتند که تو را زندانی کنند و یا بکشند و یا تبعید نمایند، آنان مکر می ورزند خدا نیز مکر آنان را خنثی می سازد خداوند از همه چاره جوتراست.»

در میان این پیشنهادهای سه گانه، نقشه قتل پیامبر تصویب گشت و قرار شد از هر قبیله ای فردی انتخاب گردد و در نیمه شب وارد خانه پیامبر شوند و او را قطعه قطعه کنند و خون او در میان قبائل عرب پخش گردد تا خاندان هاشم را یارای نبرد با قبائل که در ریختن خون وی شرکت کرده اند، نباشد. فرشته وحی، پیامبر را از نقشه قریش آگاه کرد او از شیوه غافل گیری بهره گرفت و خانه را ترک نمود. ولی برای این که اطمینان افراد مسلح را نسبت به ماندن خود در خانه جلب کند، لازم دید که کسی در بستر پیامبر بخوابد و این شخص فداکار جز علی علیه السلام نبود و از این نظر پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: مشرکان قریش امشب نقشه قتل مرا کشیده اند و تصمیم گرفته اند که به طور دسته جمعی به خانه من بریزند و مرا در میان بسترم بکشند، از این جهت از طرف خدا مامورم که مکه را به سوی نقطه ای ترک کنم، هم اکنون لازم است امشب در فراش من بخوابی و آن «برد» سبز را به خود ببیچی تا آنان تصور کنند که من هنوز در بسترم آرمیده ام و مرا تعقیب نکنند.

در چنین شرائط وحی الهی درباره ستایش ایمان علی علیه السلام بر قلب پیامبر فرود آمد، و ایمان و وفای علی را ستود و فرمود:

«و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله و الله رؤوف بالعباد.»

علی علیه السلام از آغاز شب در بستر پیامبر آرمید و چهل نفر تروریست اطراف خانه را محاصره کرده و از شکاف در به داخل خانه می نگریستند و

وضع خانه را عادی می دیدند و گمان می کردند که پیامبر صلی الله علیه وآله در بستر خود آرمیده است. همه آنان سراپا یک تن، حس و مراقبت بودند دل ها بیدار و چشم ها تیز و سینه ها پراز کینه بود. و آنان وضع خانه را تحت نظر گرفته بودند که جنبش موری از نظر آنان مخفی نبود.

### یورش به خانه وحی

ماموران قریش که دست های آنان روی قبضه شمشیر بود، منتظر فرمانی بودند که به خانه وحی یورش ببرند. از شکاف در به خوابگاه پیامبر می نگرسته اند و تصور می کردند وی در بستر خود آرمیده و روانداز سبز رنگی را به روی خود افکنده است، ولی نمی دانستند او علی علیه السلام است که با قلبی مطمئن و آرام در خوابگاه پیامبر آرمیده است. فرمان یورش صادر شد ماموران با شمشیرهای برهنه به طور دسته جمعی به خانه پیامبر هجوم آوردند، و ناگهان دیدند که تیر آنان به سنگ خورده و پیامبر مکه را ترک گفته است. و علی علیه السلام در خوابگاه او خوابیده است. و آیه یاد شده در آغاز در این سبب فرود آمد.

### آیه مودت و دوستی اهل بیت علیهم السلام

«ذلک الذی ببشر الله عباده الذین آمنوا و عملوا الصالحات قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور» (شوری: ۲۳).

«این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده و عمل صالح را انجام داده اند، به آن نوید می دهد بگو: من هیچ پاداشی از شما درباره رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکیش می افزایم چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است.» مفسران عالیقدر و محدثان اسلامی و همچنین شعرا و ادباء همگی اتفاق نظر دارند که این آیه درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده است و امام شافعی (۱۵۰-۲۰۴) ایمان خود را به مضمون این آیه در قالب شعر ریخته و می گوید:

یا اهل بیت رسول الله حکم

فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدرانکم

من لم یصل علیکم لا صلاة له (۱)

«ای خاندان رسالت، دوستی شما از واجباتی است که خدا آن را در قرآن فرو فرستاده است، در عظمت مقام شما این بس که هرکس در نماز بر شما درود نفرستد، نماز او صحیح نیست».

پیش از امام شافعی شاعر عصر امام صادق علیه السلام سفیان بن مصعب عبدی کوفی در قصیده خود چنین می گوید:

فولائکم فرض من الر

حمان فی القرآن انزله (۲)

ابن حجر در صواعق می گوید: شیخ شمس الدین ابن العربی مضمون آیه را در قالب شعر ریخته و چنین می گوید:

رایت ولائی آل طه فریضة

علی رغم اهل البعد یورثنی القربی (۳)

فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی

بتبلیغه الامودة فی القربی (۴)

«من دوستی اولاد طه را واجب می دانم برخلاف گمان گروهی که از آنان دوری می جویند دوستی آنان مایه نزدیکی به خدا است».

پیامبر برانگیخته خدا برای کار خود اجر و پاداش نخواست جز مودت در قربی.

و همچنین شعرای دیگر در قصاید خود مضمون آیه را در قالب شعر ریخته و از این طریق ولای خود را به اهل بیت علیهم السلام روشن ساخته اند.

ابن صباغ در کتاب فصول مهمه دو شعر یاد شده در زیر را نقل می کند و در این دو شعر جایگاه آیات نازله درباره اهل بیت علیهم السلام وارد شده است:

هم العروة الوثقی لمعتصم بها

مناقبهم جاءت بوحی و انزال

مناقب فی شوری و سورة هل اتی

و فی سورة الاحزاب یعرفها التالی (۵)

آنان دستگیره های محکم و استواری هستند برای کسی که به آن چنگ  
بزند و فضائل آنان از طریق وحی و قرآن به ثبوت رسیده است.

فضائل آنان در سوره های سه گانه است:

الف) شوری: مقصود همین آیه مورد بحث است.

ب) هل اتی: آیاتی که مربوط به روزه گرفتن خاندان علی و دادن افطار خود  
به فقیر که از آیه «یوفون بالنذر» شروع می شود و در آیه ۱۷ به پایان می رسد.

ج) سوره احزاب: آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت»  
می باشد.

ما به همین مقدار از اشعار بسنده می کنیم و به تفسیر آیه می پردازیم:

«قربی» برون «زلفی» و «بشری» به معنی قرابت و نزدیکی است. اهل  
قربی یعنی اهل قرابت است (۶).

بنابراین مقصود از اهل قربی کسانی که با پیامبر پیوند خویشاوندی  
دارند، نه خویشاوند هرکسی نسبت به خود، به گواه فعل متقدم یعنی «لا  
اسالکم». این فعل گواه بر این است که مقصود از «خویشاوندان»، اقوام  
خود سؤال کننده است و در آیات دیگری که این کلمه وارد شده است،  
مقصود از آن پیوند خویشاوندی است.

ممکن است گفته شود سوره ای که در این آیه وارد شده است، از سوره  
های مکی است در آن روز هنوز علی علیه السلام با پیامبرگرمی اسلام صلی  
الله علیه وآله وصلت نکرده و فرزندی نداشت، ولی باید توجه نمود که سوره  
«شوری» هر چند در مکه نازل شده، اما این آیه به تصریح مفسران در مدینه  
نازل شده است.

برهان الدین بقاعی در کتاب «نظم الدرر و تناسق الآیات و السور» می نویسد:

سوره شوری مکی است، مگر آیات شماره ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ (۷).

البته مفسران دیگر نیز مانند نیشابوری در تفسیر خود می گویند: سوره  
شوری مکی است ولی این آیه در مدینه نازل شده است (۸).

راه دور نرویم قرآن هایی که زیر نظر محققان دانشگاه «الازهر» چاپ شده  
است، بالای سوره می نویسند:

«سوره شوری مکیه الآیات ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷ فمدنیة».

و این اختصاص به سوره شوری ندارد بلکه قسمت اعظم سوره های مکی آمیخته با مدنی یا بالعکس می باشند.  
و اما مدرک نزول این آیه در حق خاندان رسالت کافی است که مدارک یادشده در زیر را مراجعه بفرمائید (۹).

### پاسخ یک سؤال

ممکن است گفته شود شعار تمام پیامبران شعار «پاداش خواهی» است چنان که می فرماید:

«و ما اسالکم علیه من اجران اجرى الاعلى رب العالمين» (شعراء: ۱۰۹).  
«من در برابر تبلیغ رسالت خویش هیچ نوع پاداش نمی خواهم و اجر من با خداست».

اصولاً یکی از نشانه های پیامبران این است که برای دعوت خود مزد و پاداش نمی طلبند و لذا فردی با ایمان از همین طریق به فرستاده های مسیح ایمان آورد، زیرا دید آنان در تبلیغ خود خواهان پاداش نیستند و لذا رو به مردم کرد و گفت:

«اتبعوا من لایسالکم و هم مهتدون» (یس: ۲۱).

روی این اساس چگونه پیامبر پاداشی به نام دوستی خاندان خود می خواهد در حالی که خود او نیز مانند دیگر پیامبران این شعار را سر می داد و می فرمود:

«قل لایسالکم علیه اجران هو الاذکری للعالمین» (انعام: ۹۰).

پاسخ اجر، پاداشی است که سود و نفع آن به درخواست کننده برگردد و پیامبر از روز نخست به این نوع پاداشها پشت پا زده و هرگز برای خود پاداش نطلبیده، و اصولاً مردان الهی باید چنین باشند، یعنی صادقانه و بدون چشم داشت به هدایتگری جامعه بپردازد.

درخواست دوستی خاندانش چیزی نیست که سود آن عائد پیامبر گردد، بلکه خود مردم از آن منتفع می شوند، زیرا دوست داشتن گروهی که جانشین پیامبر و بازگو کنندگان احکام الهی و مربی جامعه اسلامی می باشند، ما به آگاهی انسان از حقیقت دین و گرایش انسان به فضائل و مناقب است، و در حقیقت خود انسان از این دوستی منتفع می گردد.

مضمون آیه شبیه گفتار پزشکی است که بیماری را به طور رایگان معالجه کند و نسخه بلند و بالائی بنویسد و اظهار دارد که من از تو چیزی نمی‌خواهم جز این که به این نسخه عمل کنی.

این پزشک به ظاهر مزد و پاداش خواسته، ولی در باطن چیزی جز خیرخواهی طرف نخواست است و لذا در آیه دیگر می‌فرماید:

«قل ما سالتکم من اجر فهو لکم» (سبا: ۴۷)

«پاداشی که خواستم به نفع خود شماست».

در آیه سوم پاداش خود را راه جوئی افراد مؤمن به سوی خدا قرار داده است. چنان که می‌فرماید:

«ما اسالکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سیبلا» (فرقان: ۵۷).

«من از شما اجری نمی‌خواهم مگر کسی را که به سوی پروردگار خود راهی اتخاذ کند یعنی به شریعت من عمل نماید».

در هر حال هر سه آیه که پیرامون مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شده، بر یک معنی منطبق می‌باشند و آن عمل به متن شریعت است گاهی این مطلب به طور مستقیم درخواست شده و گاهی از طریق درخواست مودت اهل بیت علیهم السلام که سبب می‌شود انسان ظاهرا و باطنا شبیه آنان گردد و در نتیجه به شریعت عمل کنند.

### پاسخ به سؤال دیگر

ممکن است گفته شود که مقصود دوستی و مودت مسلمانان به یکدیگر است یعنی مسلمانان همدیگر را دوست بدانند و طبرسی نیز این احتمال را ذکر کرده است این که فرموده است:

«لا اسالکم فی تبلیغ الرسالة اجرا الا لتودد و التحاب فیما یقرب الی الله تعالی».

«من در تبلیغ رسالت از شما اجری نمی‌خواهم جز این که به چیزی که انسان را به خدا نزدیک کند، دست محبت و مودت بهم بدهید».

پاسخ: تفسیر مودت در آیه به دوستی یکدیگر صحیح نیست، زیرا دوست داشتن یکدیگر هر چند یک اصل اسلامی است، ولی به حکم این که استثناء، پس از جمله:

«قل لا اسالکم»

وارد شده است، باید که مقصود قربای همان سؤال کننده باشد و اگر مقصود این بود که مسلمانان همدیگر را دوست بدانند، دیگر لزومی نداشت این تعبیر را به کار ببرد کافی بود که بفرماید:

«والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض» (توبه: ۷۱).

خلاصه: پیرامون آیه برخی از پیش داوران اشکالات غیر صحیحی را مطرح کرده اند که با دقت مختصری پاسخ همه روشن می گردد. ما در اینجا دامن سخن را درباره بحث امامت به پایان می رسانیم، امید است خدا این خدمت ناچیز را از ما بپذیرد.

## پی نوشت ها

- ۱) صواعق ابن حجر: ص ۸۷.
- ۲) الغدیر: ج ۱، ص ۲۷۵.
- ۳) صواعق ابن حجر: ص ۱۰۱.
- ۴) صواعق ابن حجر: ص ۱۰۱.
- ۵) فصول مهمه: ص ۱۴.
- ۶) کشف: ج ۳، ص ۱۸۱.
- ۷) تاریخ قرآن: زنجانی، ص ۵۸.
- ۸) تفسیر نیشابوری، ج ۳، ص ۳۱۲.
- ۹) ذخائر عقبی: ۲۵ - کشف: ۸۱ / ۳ - تفسیر نیشابوری: ج ۳، ص ۳۱۲ - مطالب السؤل: ۸ - تفسیر فخر رازی: ۶۵۵ / ۷ - تفسیر ابوحنیان: ۵۱۶ / ۷ - تفسیر نسفی در حاشیه تفسیر خازن: ۹۹ / ۴ - مجمع الزوائد، تالیف هیثمی: ۱۶۸ / ۹ - الفصول المهمة: ۱۲ - کفایه گنجی: ۱۳، زرقانی در شرح مواهب: ۳ / ۷ و ۹۲۱ - صواعق: ص ۱۰۱ و ۱۳۵ - نورالابصار: ص ۱۰۲ - اسعاف الراغبین: ص ۱۰۵

متبع: فصلنامه مکتب اسلام، شماره ۳، جعفر سبحانی

